بيان مدارك شعر

تعريف مدارك شعري و ترقيق

چون مدارك شعري مقتضا

هفت سبعي

هفت رباعي

عُمْرُهُ سج نُبُوَّتُهُ كج هِجْرَتُهُ ج

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد سید المرسلین وعلی آله
واصحابه اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد اگرچه احوال ذات حضرت
سید انام و مناقب کرام دوازده امام و مقامات اولیای عظام اظهر من
الشمس است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبره تازی و فارسی ثبت
کرده‌اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج و بعد از کد
و تفحص بسیار یافته و دانسته میشد و خالی از اشکالی نبود بنابر آن این فقیر
محمد دارا شکوه حنفی قادری خواست که اسامی و تاریخ تولد و وفات و مدفن حضرت
سرور کائنات بهترین موجودات صلی الله علیه و سلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن
دین قویم و چهار برج حصن حصین ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی
و دشمنی خدا و رسول است و دوازده امام دیگر که هر یک ثمره شجره اصطفی و در
باغچهٔ اجتبا و وارثان علم حضرت سید الانبیا اند و ائمه اربعه که چهار دیوار بنای
و مقتدای فرقه انام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی در باب ایشان

تجسس

اجتبا

دوست که ... از اولیای ...

ظاهری و باطنی آن سرور صلی الله علیه وسلم ... رسیده ... اشتیاق

صحبت معتبره بنظر در آمده بود سیر آن اورده سلسله سلسله ...

... که ترتیب سلسله ایشان معلوم شود ذکر آنها را در فصل علیحده

... طالبان با آسانی بر مطلب خویش فایض گردند و نیز چون این

... غلام را شدی کلی بطایفه علیه بود روز و شب جز ذکر ایشان و فکری نداشت

... از مشتاقان و معتقدان ایشان میدانست از جهت تجدید چشمه از

حصول سعادت اشتمال ایشان مشغول شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نشد

خانه دوست صحبت ... و کیفیت ذکر او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوات

والسلام فرموده اند که اگر کسی مایده بنهد که بران مایده صحبت یار دتوانند بود که او را الذا

مایده بی فایده نگردانند نیز آن سرور صلی الله علیه وسلم فرموده اند

یعنی کسی که دوست میدارد جماعه را پس او از ایشانست

سپاس و الحمد لله والمنة که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم به سفینة

الاولیا گردانید ... بدانکه بهترین مخلوقات الهی بعد از انبیای علیهم السلام

اولیا اند قدس الله اسرارهم که ایشان بموجب آیه کریمه

عاشقان و معشوقان خدای و محبان و محبوبان او شده و این طایفه علیه همیشه بوده اند

و هستند تا قیامت خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قایم و

مستقیم است پس چنانچه حضرت پیر دولی هجویری یعنی شیخ علی هجویری

در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند تعالی زمین را هرگز بی حجت نگذارد

و هرگز امت او را بی ولی نوارد و سیدا رسول صلی الله علیه وسلم آورده که بخبر

فرموده اند صلی الله علیه وسلم که هرگز است ... تا بیستند از طایفه که

خیر باشند و بعضی همچنان ... است من برخوی ابراهیم علیه السلام که
انبیا نزدیکتر هیچکس ... ایشان نیست بخدای عز و جل و هیچ کس
لذائذ ایشان نیست و هیچکس محترم تر از ایشان نیست و هیچکس کریم تر از ایشان
نیست و هیچ کس عالی تر از ایشان نیست و هیچکس بی نیاز تر از ایشان [نیست] و
هیچکس فاضلتر و کاملتر از ایشان نیست و هیچکس اعلم نزد عالم تر از ایشان [نیست]
و هیچکس حلیمتر و خلیق تر از ایشان نیست و هیچکس سخی تر و سخی تر از ایشان نیست
چنانچه شیخ ابو عبد الله سالمی رحمه الله تر گفته اند که اولیاء الله را چه بشناسند
در میان خلق گفت بلطافت زبان و حسن اخلاق و تازه رویی و سخاوت
نفس و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر و شفقت تمام بر همه خلق و دوستی ایشان
دوستی خداست و نزدیکی با ایشان نزدیکی اوست و جستن ایشان جستن
اوست و دوستی ایشان پرستش با اوست و ادب ایشان ادب با اوست
چنانچه شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده اند الهی
این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت و هر که
ترا ندید ایشان را نشناخت و شیخ ابو الخیر ... رحمه الله علیه گفته اند که جوا[نمرد]
باید که تا جوانمرد ببیند هر که جوانمرد را دید او را دید بایستی حق را دید و طریقه این
طایفه شریفه بر یک نهج نیست بر یکی را مشرب است چه بعضی نهان دارند و بعضی آشکارا
بعضی برای کرامات ظاهر کنند و در این تقدیر ظاهر ساختن کرامات ایشان
را لازم است و اگر نه مطلب ایشان عالی تر از کرامات است و بعضی
از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در اخفاء آن کوشند و بعضی
مأمورند با بعضی بود که هر چه از ایشان صادر شود با مقام ... است نکنند تا
مأمور نشوند و ... نگویند و نخورند تا نخورانند و ننوشند تا ننوشانند و طریقه

گویند

... و تجرید بکمال است چنانچه گفته [illegible] اول در طریق معرفت

دانی [illegible] ت [illegible] ترک کردن هر دو عالم را [illegible] تو حجاب [illegible]

[illegible] عمل میکنند [illegible] تا ترک به کمال نیست [illegible]

[illegible] نیست و بعضی بر اسباب ظاهری و دنیاوی بر دو اند و طریقه ایشان خلوت

[illegible] نیست و گویند صحبت دنیا [illegible] مشغول شدن [illegible] لباس و نقره و زر

عمل [illegible]

[illegible] پس احتیاز و انکار بر ظاهر کار و گفتار در اسرار این گروه والا منکر نباید

[illegible] شیخ الاسلام فرموده اند سوال سایل از انکار است بر این کار انکس

که بوی وارد او [illegible] بسوال چکار انکار مکن که انکار شوم است هر که انکار کند از این

کار محروم است قومی مشغول اند این کار و قومی بر این کار با انکار و قومی خود در

سر این کار آنکه درین کار با انکار است مزدور گشته و آنکه بر سر این کار است

غرقه نور و همت [illegible] فرموده اند هر که بر دوستی از دوستان حق انکار کند کمینه

عقوبت او آنست که او را داخل دوستان خود نکند پس در کس نظر احقار

نباید نگریست که دوستان خدای از چشم غیر پوشیده باشند و تا بصیرت

درو است صادق نباشد و در خلق تصرف نباشد و در خلق تصرف کردن

بر خود ستم کردن است زیرا که حق تعالی فرموده است

[illegible] اولیای من پنهان اند که نمی شناسد ایشان را غیر از من مگر

جانیان من و بعضی در زمره ملامتیه اند که خود را مسلک دارند تا کسی ایشان را نشناسد

اما تسیر و شی که مخالف شرع باشد چنانچه حضرت سلطان العارفین شیخ بایزید

بسطامی می آمدند قدس الله سره العزیز زمانی که بکمال رسیدند مشهور آفاق گشتند

نه سوی به بسطام می آمدند اکابر و اشراف و اهالی آنجا جهت استقبال آن

برآمده و ملامت ... آمیز ... برآوردند سلطان العارفین ...
دشمن واقف ... آن ... کی اینکه ... برآمده ... منکر گردند ... میلان
بودنی از بازار ... داشته ... چون ... این معنی را مشاهده کردند همه متفرق
شدند و تا در بسطام بودند با ایشان رجوع نکردند اگرچه ظاهر است که نان ...
... در رمضان روزه ... خوردن ... اما خلاف شرع نکرده‌اند چرا که ...
بوده و در سفر روزه افطار کردن روا است و ایشان رجوع خلق نخواستند که ...
... باشند رجوع غیری را نخواهند و طریقه ملامتیه آنست که این قسم که ملامتی که ...
... باشند قباب خود ... پس اعتراض بر کار این طایفه نباید کرد که حقیقت
کار ایشان کسی مطلع نیست حضرت شیخ ذوالنون مصری و ابوتراب نخشبی
رحمهما الله فرموده‌اند الله تعالی از بنده که اعراض فرماید زبان او بطعن در کار اولیا
... شود و حمدون قصار گفته‌اند ملامت ترک سلامت است و ابراهیم
قصار گفته‌اند که بنده ... است ... از دنیا و چه صحبت فقیری و خدمت
دوستی از دوستان خدا و ابوالعباس عطا گفته‌اند اگر توانی که دست
در ... در دوستان او زن اگرچه در درجه ایشان نرسی ... تو شفیع باشند
و محمد ابن سماک قدس الله سره در وقت رحلت در مناجات میگوید بار
خدایا بر تو ظاهر است که در وقت معصیت کردن اهل طاعت را دوست
میداشتم که اکنون دوستی ایشان را کفارت گناهان من گردانی ... پس
بایین جماعه ملامتیان را از جمله واجبات ... حصول سعادات باید دانست
و در هر چه که باشند ملامت ایشان نباید کرد شیخ الاسلام فرموده‌اند که ... از مشایخ
... باشم و که اگر دیدار ایشان از دست نشود از ... 
که آن همیشه ... و در عرفات ... باشد و دیدار ایشان را مغتنم دان که ترک

شیخ

ما را آن اندک نباشد و ابو سعید ... خرقانی گفته اند ... بیشتری ...

سلطان است و اقتدا ... تن با ... احوال و اخلاق ... ایشان ...

دوستان خدای در خواجه معین ... چشتی فرموده اند صحبت نیکان ...

است و صحبت بدان بدتر از کار بد و حضرت سلطان ابراهیم ادهم

شبی در خواب دیدم که فرشته ... کاغذی در دست و چیزی می نوشت

پرسیدم چه چیز می نویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی

تو نه ازیشانی گفتم لیکن ایشان را دوست دارم و درین بودم که فرشته در رسید

و گفت که مرا فرمان رسید که ابراهیم را مقدم از همه بنویس که دوست دوستان ما است

و سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده اند که اگر کسی را بینید که ایمان

دارد بدین طایفه و سخنان ایشان را باور دارد بگویید تا مرا بدعا یاد آورد و هم

سید الطایفه شیخ شبلی ... فرموده اند که اگر از همه عالم کسی با ایشان ... میگوید

در یک کلمه موافق بود دامنش را بگیر و حسین بن منصور حلاج رحمه الله تعالی گفته

هر که سخنان اولیا ایمان آورد و از آن چاشنی دارد او را ... اسلام کرد و شیخ

شیروانی گفته اند اگر پای دارید بجز ... روید بزیارت شخصی که ما را دوست

دارد و نیز با اصحاب خود گفته اند که در صحبت میکنیم شما را بگوی کسی که این طایفه را دوست

دارد ... مشایخ را بزیارت ایشان از ... سوال یا طلب کرامات

نباید کرد و باعتقاد و اخلاص ... باید آید سهیل ابن عبد الله تستری

رحمه الله تعالی گفته اند از آیات ... نیکی است که دیدار و صحبت اولیا

دهد و توفیق قبول نماید در دل انکار آرد و ابو عبد الله مغربی قدس سره گفته اند

که درویشان امینان خدااند بر بندگان و به برکت ایشان بلا از خلق منقطع میشود

دوستان اولیا محبوب ... حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند

آنونها

[illegible]

این جماعت را دیده بودند ... حضرت شیخ ابوالحسن غزنوی

اولیاء الله و الیشان عالم اند ... همان ... به برکت او دوام ایشان

... بنا بر رعایت لطافت احوال ایشان ... و از کتب مشایخ

که چهار هزار اولیاء الله که ایشان را مکتومان گویند و ایشان مر یکدیگر را

... حال خود ندانند و سیصد تن دیگر ... از مسلکان درگاه حق که ایشان را

اخیار گویند و چهل تن دیگر را ... و چهل تن دیگر را ابدال خوانند

و هفت تن دیگر را ابرار گویند و چهار تن دیگر را اوتاد نامند و سه تن دیگر را نقبا

خوانند و دو دیگر را امامان گویند و ... [illegible] قطب باشند و (حاشیه: بعینه)

یکی را از این طایفه قطب غوث نامند و این جمله یکدیگر را شناسند و جماعه دیگر ...

گویند که ایشان ... [illegible] ... طاق باشند و ... ایشان ...

نبوت و صدیقیت است و این فقیر امیدوار است که الله تعالی به برکت این

طایفه در دنیا و آخرت توفیق عمل نیک و نجات و رستگاری بخشد و از زمره

دوستان خود شمارد و در زمره ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب

گرداند ... از عمل خویش ندارم امید ... به کرم تست مرا امید

بدانکه حضرت

رسول صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه بهترین ماسوی الله و از اعیان و اشرف

قبیله قریش اند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن

عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب

بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه

بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اسماعیل

بقول مورخ و اصحاب علم الانساب باتفاق نسب [illegible] از عدنان تا اسمعیل

اسمعیل تا آدم علیهم السلام اختلاف است زیرا که از [illegible]

رضی الله عنه منقولست که [illegible] علیه السلام در ذکر نسب [illegible]

میرسید بعدنان بیان را بازرشت [illegible]

ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفقند بر آنکه اسمعیل و ابراهیم و نوح و شیث

علیهم السلام از اجداد کرام آنحضرت اند [illegible] مادر آنحضرت آمنه بنت

وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب الی آخر نسبه صلی الله علیه وسلم

و اسمای گرامی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بسیار است از آن جمله نود

نه نام مشهور است و نام نامی آن سرور علیه الصلوة والسلام در توریت

احمد و [illegible] و در انجیل حامد [illegible] و در [illegible] احمد و محمد است

آن حضرت علیه افضل الصلوة باتفاق علما اهل سیر بعد از طلوع

صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده [illegible] سال و [illegible]

تاریخ اختلاف است عامه اهل سیر و تواریخ بر آنند که آن سرور دین و دنیا

در سال فیل متولد شده اند بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قولی آنکه هر دو قصه در یک

روز واقع شده و بزعم بعضی ولادت آن حضرت بعد از سی سال از واقعه فیل

[illegible] جمعی بعد از چهل سال روی داده و باعتقاد بعضی قولی چهارم صحیح و عقیده

جمهور علما آنست که تولد آن سرور علیه الصلوات والسلام در ماه ربیع الاول بوده

و در زعم طایفه آنکه در رمضان واقع شده و مشهور آنست که در دوازدهم ماه ربیع

الاول واقع شده و نهم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی روز دوشنبه که از ماه مذکور

بوده و گویند آن روز در عهد انوشیروان تولد بوده [illegible] آنکه چهل [illegible] سال از جلوس

او گذشته بود و صاحب [illegible] آورده اند که [illegible] هشتصد و [illegible] سال از [illegible]

سکند رهوی کرده شده و... بن عباس از زبان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنفته ... بود ... ولادت آن سرور علیه السلام
بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر روز دوشنبه سیم یا هشتم ماه ربیع الاول
عام الفیل از ولادت آن سرور بود بر وجهی که شرح از همه سیر و تواریخ ... در
المبارک بوده و بعضی از متاخران علماء حدیث گفته اند که ابتدا وحی بر آنحضرت
در خواب در ماه رمضان و در بعضی ماه ربیع الاول بوده ... که از آن سرور صلی
الله علیه وسلم بظهور رسیده مثل ... قرآن و شق قمر و سخن گفتن طفل از اهل یمامه که همان
روز متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار بر نبوت آنحضرت و تسبیح
گفتن سنگریزها در دست مبارک آن سرور و آمدن درخت و شاخ خرما بنزد
آنحضرت و روان شدن سنگ بر وی آب بطلب آن سرور و از تنگ کردن آتش
بر دای که دست مبارک آن رسیده بود و روان شدن آب از انگشتان
مبارک و رستن درخت خرما از گوهان شتر و بار ورشدن و سخن کردن بزغاله
بریان زهرآلوده و سوای این بسیار است با تواتر و بوجهی که جمعی نقل کرده اند که از آن
سرور سه هزار معجزه بظهور رسیده ... معجزاتی که از آن حضرت ظاهر شده اند
هیچ پیغمبری ر... نموده ... بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول سال دوازدهم
از نبوت و گویند در شوال سال یازدهم و بقول بعضی بیست و هفتم ماه رجب ... این
قول مشهور است و بعضی در بیست هشتم ربیع الآخر و نزد بعضی در هفدهم ماه رمضان
سال دوازدهم از بعثت واقع شده و جماعتی بر آنند که بعد از بعثت پنج سال آن حضرت
ر... نموده و گویند در شب دوشنبه ... علیه الصلوات والسلام
با صدیق رضی الله تعالی عنه در شب بیست و هفتم صفر یا غره ربیع الاول سال سیزدهم
یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر اهل سیر بر آنند که بیرون رفتن آنحضرت از مکه

[illegible] باشد که پنجشنبه بوده و صحیح آنست که دوشنبه [illegible] از خانه ابوبکر
مدینه بخشب و خروج از غار [illegible] همه بوده [illegible] دوشنبه [illegible] باشد
[illegible] اتفاق اهل سیر آنست روزی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible]
دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بود اختلاف است [illegible]
[illegible] اول ماه بقولی دویم و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده
[illegible] جمهور [illegible] سیر [illegible] حاشیت روز دوشنبه دوازدهم
ربیع الاول سال [illegible] از هجرت و بقولی [illegible] ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه
[illegible] بعضی روز سه شنبه [illegible] معظم در حجره حضرت عائشه
صدیقه رضی الله عنها در آن مکان که قبض روح مقدس واقع شده آن حضرت را
صلی الله علیه وسلم دفن کرده شد [illegible] شصت و سه سال و بقولی شصت
[illegible] و بقولی شصت و دو سال بود و بعضی علما [illegible] میان جمع این اقوال
کرده اند که قول اول بنا بر آنست که سال ولادت و وفات را شمرده اند و قول
دویم بنا بر الغای سال ولادت و وفات است و آنکه شصت گفته اند ما فوق
عشرات را شمرده اند قول چهارم مبنی بر آن حدیث است که عمر هر پیغمبری نصف
عمر آن پیغمبر است که سابق از او بوده و عمر عیسی علیه السلام یکصد و بیست سال
بوده و این حدیث خالی از ضعف نیست والله اعلم بالصواب

کنیت

[illegible] ایشان ان افضل البشر بعد الانبیاء ابوبکر است
و لقب ایشان صدیق اکبر و عتیق و نام شریف ایشان عبدالله
[illegible] ابی قحافه بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام
مادر ایشان ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت
صدیق از جانب پدر و مادر [illegible] و دختر عم یکدیگر بودند در مره که جد [illegible]

سه و کنایت [illegible] و ششم ایشان بنسبت [illegible]

[illegible] صدیق اکبر [illegible] آنحضرت سه سال و چهار ماه بوده و اول ک

بیرون از طالب بمعجزه محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورد ایشان بوده

بعد وفات حضرت رسالت پناه بمسند خلافت نشسته مدت خلافت

دو سال و سه ماه بوده و وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت اتفاق افتاد و

در روایت صحیح شب سه شنبه و بقولی جمعه بیست و دوم یا بیست و سوم ماه جمادی الاخر

مدت عمر شریف شصت و سه سال بوده و بقولی شصت و پنج سال لیکن

لیکن اول ان هم الله [illegible] و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلی

الله علیه وسلم است چنانچه گویند صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که

تابوت مرا بدر روضه رسول صلی الله علیه وسلم برید و بگوئید یا السلام علیک

یا رسول الله این ابوبکر است که بآستانه درآمده اگر چنانچه اجازت شود در

کشاده گردد و در آید والا بقبع برید راوی میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی

الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات تمام نشده بود که در در واشد و آواز در برآمد

وندای بگوش ما رسید که در آرید حبیب را بسوی حبیب اگر چه در شأن خلفای راشدین

احادیث صحیح بسیار وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت

ایشان نوشته میشود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] یعنی طلوع [illegible] یعنی غروب

نکرده است آفتاب و غروب نکرده است بر هیچ کسی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد

پیغمبری و عن عائشه صدیقه [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه

ادعی لی ابا بکر [illegible] اکتب کتابا فانی اخاف ان [illegible]

[illegible] ویقول قائل انا اولی ویأبی الله والمومنون الا ابابکر رواه مسلم

بقیع

عبدالرحمن

متمنین

ادله

... اند این که گفت مرا رسول صلی الله علیه وسلم در مرض موت

... طلبید ابابکر پدر خود و عبد الرحمن را ... تا در آن بنویسم ... را

... آنکه میترسم که دیگری اراده نماید خلافت را و گوید که مستحق خلافت

منم و حال آنکه ابا میکند خدا تعالی و مومنان که خلافت غیر ابابکر را باشد

حضرت ... کنیت ایشان ابو حفص است

فاروق اعظم و نام شریف عمر و هو ابن الخطاب بن نفیل بن عبد

العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی

بن عبد القرشی و نام مادر ایشان حنتمه بنت هاشم بن مغیره بن قبل بنت

هشام بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم است بنا بر قول اول دختر عم ابو جهل

و بقول ثانی خواهر ابو جهل میشود و نسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب

سید کائنات در کعب که جد هشتم آن حضرت و جد هم ایشانست میرسد ولادت

ایشان بعد از واقعه فیل بسیزده سال بوده و در ششم سال از بعثت آن سرور

صلی الله علیه وسلم ایمان آورده اند و چهل کس ... از جانبی که بشرف اسلام

مشرف گشته بودند و همان روز این آیه کریمه در شان ایشان نازل گشته

که [illegible] و روز

چهارشنبه بیست و سوم هجری شب یکشنبه غره ماه محرم بوده ... روز

چهارشنبه بیست و هفتم ذی الحجه ... زخم رسیده و روز یکشنبه ... هشتم

مذکور ... وفات روی داد ... ایشان از جمهور شصت

و سه سال و بقولی پنجاه و پنج سال و بقولی پنجاه و هشت سال بوده و نقش نگین ایشان

کفی بالموت واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است

رضی الله عنهما چنانچه ... خاقانی گفته است ... یعنی حرم محمدی را

(۶)

النبی

چنانکه پیغمبر صلی [الله علیه و سلم] پیش دو خلیفه ... ابوبکر و عمر خفته ... است
هم ... و ... چون ... الف و ... الله ... گویند عیسی علیه السلام
متصل بقبر فاروق دفن خواهند کرد و این دو یار عزیز گوار در میان دو پیغمبر ... خواهند شد قال رسول صلی الله علیه و سلم لو کان ...

یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اگر بودی بعد از من پیغمبری هر آینه عمر بودی
... سراج ... اهل الجنة یعنی گفت
صلی الله علیه و سلم چراغ بهشت است

گفت ایشان عمرو ابولیلی یا ابوعبدالله است و لقب ذوالنورین بجهت
آن گویند که دو دختر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در نکاح ایشان بود و گفته
اند که هیچکس را از آدم تا این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبر در نکاح
وی در آمده باشند مگر ایشان را و آن حضرت فرموده اند که اگر چهل دختر میداشتم
یکی را بعد از دیگری بعثمان میدادم و نام عثمان و پدر ایشان عفان بن ابوالعاص بن امیه
بن عبد شمس بن عبد مناف و نام مادر ایشان بیضا عمه آن سرور است
صلی الله علیه و سلم ... که یا عبدالله تو امان ... و نسب ایشان
از جانب پدر و مادر به نسب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در عبد مناف که جد چهارم
آن حضرت و جد پنجم ایشان بود میرسد تولد ایشان بعد از گذشتن شش
سال از عام فیل واقع شده و در اول بعث بدلالت صدیق اکبر ایمان
آورده اند و غره محرم سال بیست و چهارم هجری بر مسند خلافت نشستند
ایشان دوازده سال بود دو روز کم دوازده سال دوازده ماه و ... دو روز
نیز گفته اند عمر شریف ایشان هشتاد و دو سال بود و بعضی گویند
نود سال بعضی هفتاد و پنج هشتاد و شش نیز گفته اند و در ... ... ... و ...

پیشش
امام

که عمر

روز جمعه سیزدهم یا یازدهم ذی الحجه در مدینه منوره بشرف شهادت

مشرف شده اند [illegible] ایشان آنحضرت را [illegible] بود و قبر ایشان در بقیع

بقیع

رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر پیغمبری را رفیق است و رفیق من در بهشت

عثمان است و قال رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

یعنی گفت رسول علیه

السلام هر آنکه اهل بهشت میشوند بشفاعت عثمان بهشت روند و هر کس که همه مستحق

آتش دوزخ شده باشند در بهشت

کنیت ایشان ابوالحسن است و ابوتراب و لقب مرتضی و اسد الله

و نام شریف ایشان علی است پدر ابی طالب ابن عبد المطلب بن

هاشم بن عبد مناف است ایشان در مکه معظمه بوده اند

در درون خانه مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل سی سال و بعضی

گفته اند که ولادت ایشان در خانه کعبه بوده و در سال بعثت حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه وسلم یازده سال بوده اند و بعضی سیزده سال گفته اند

و اول کسی که از صبیان ایمان آورده ایشان بوده اند و در سال سی و پنجم و

یا سی و ششم از هجرت بمسند خلافت نشسته اند و مدت خلافت ایشان

پنج سال کم سه ماه و بقولی چهار سال و نه ماه بوده و وفات ایشان شب

دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری و بقولی روز جمعه هفدهم ماه

مذکور بوده و بعضی بیست و سیوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان شصت

و سه سال یا شصت و پنج سال بوده [illegible] حضرت امیر کرم الله وجهه

دو بار رد شمس کرده و آفتاب را از مغرب باز گردانیده یکی در عهد صلی الله علیه

وسلم و یکبار و بعد الملاقات الحضرت در قبر ایشان در نجف است و

مشهور است که امیر المؤمنین علی امام حسن و حسین را رضی الله عنهما وصیت

کرده بودند که چون بمیرم در سریری نهید و بردارید و ببرید تا جایی که الحال در نجف

است بدارد و بیاسایید و آنجا سنگی سفید خواهید یافت از آن بکنید که مدفون وی

درخت [illegible] است و آنجا گوری کنده خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید و ملا [illegible]

لاری رحمه الله آورده اند که قبر حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در نجف

در موضعی که الحال آستانه امیر مشهور است بوده در این باب حدیثها آورده اند و الله

قال رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] من [illegible]

الا انه لا نبی بعدی [illegible] کفت رسول صلی الله

علیه السلام مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون است بموسی غیر آنکه

بعد از من پیغمبری نیست و قال رسول صلی الله علیه وسلم من کنت [illegible]

[illegible] والله [illegible] یعنی گفت

رسول صلی الله علیه وسلم روز غدیر خم هر کس که من مولای اویم پس علی مولای وی

ست

است خدایا دوست میدار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که دشمن

دارد علی را [illegible] رضی الله عنهم و سلسلهای جمیع ادیان

منتهی میشوند و ترتیب فضل چهار یار حضرت [illegible] بترتیب خلافت چنانکه

در کلام مجید در آخر سوره فتح اشارت بآن شده محمد رسول الله والذین معه اشداء

الکفا

علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله

[illegible] و هر چهار را باید جمیع خلق [illegible]

[illegible] و باید شناخت که علمای اسلام [illegible] متفق اند [illegible]

[illegible] رضی الله عنهم اجمعین [illegible] چنانکه [illegible]

شبی [illegible] دیدم که جماعتی بلباس سفید بزرگانه متعاقب یکدیگر رفته
شخصی پرسیدم که اینها چه کسانند گفت چهار یار پیغمبرند صلی الله علیه وسلم
از عقب ایشان روان شدم ایشان از در بالا گذشته بر کوهی که بسیار
بر آمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت حضرت
ابوبکر رسیده و گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب گفتند علیکم
السلام التماس فاتحه دارم فاتحه خواندند بعد از آن همین روش بخدمت
عمر فاروق اعظم رفته و السلام گفته فاتحه التماس کردم ایشان نیز خواندند
بهمین طور بخدمت حضرت عثمان ذو النورین و حضرت امیر المومنین علی رضی
الله عنهم سلام گفته جواب شنیده التماس فاتحه نمودم ایشان نیز درباره این
فقیر جدا جدا فاتحه خواندند فرمودند بجهت کاری مامور شده ایم با عنایت خاص حضرت
فرمودند این خواب را از بیداری بخت و سعادت ابدی کونین خود میدانم که به
چنین عطیه عظمی مشرف گردیده الحمد لله علی ذلک

کمیشت

ایشان ابو محمد است و لقب تقی و سید و نام حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما
و ایشان امام دویم از ائمه اثنا عشر [illegible] ایشان بمدینه منوره است در
نیمه رمضان سال سیوم از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشان را بمهد پیش
رسول صلی الله علیه وسلم بر قطعه حریر بهشت نوشته آورده گویند که ایشان شبیه
ترین بوده‌اند برسول صلی الله علیه وسلم از سینه تا فرق سر [illegible] شریف
ایشان چهل و هشت سال بوده [illegible] ششم [illegible] ایشان
ماه ربیع الاول سال پنجاه هجری بوده مشهور آنست که ایشانرا
شبی زن جعده زهر داده [illegible] ایشان در بقیع است
[illegible] ایشان ابو عبد الله است [illegible] شهید و سبط و نام حسین

و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما ایشان امام سیوم اند ابو عبد الله

کنیت ایشان ولادت در مدینه بوده در روز سه شنبه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و گویند

مدت حمل ایشان شش ماه بوده است و غیر از عیسی و یحیی فرزندی شش ماهه نزیسته مگر

یحیی

حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امیر المؤمنین حسن

رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها بامام حسین رضی الله

عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را حسین نام نهاد

و ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین درخشنده کی ر

ایشان راه میبردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلی الله علیه و سلم

بودند فرمودند [illegible] حسن حسین را فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ را

میگوئی که خورد را فرمود که اینک جبرئیل میگوید علیه السلام که حسین حسن را بگیر

[illegible] ایشان پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده [illegible] ایشان

در کربلا روز شنبه عاشورا وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روی داده آورده اند

که روز قتل امام حسین رضی الله عنه در بیت المقدس هیچ سنگی را بر نداشتند که زیر

آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند که در آن روز خون از آسمان بارید و قبر ایشان در

کربلاست [illegible] امام [illegible] رضی الله عنه [illegible] ایشان ابو محمد

و ابو الحسن و ابو بکر نیز گفته اند لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و هو ابن حسین

بن علی المرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند [illegible] ایشان

بمدینه منوره بوده ولادت در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و شش بقولی

سی و هشت و نام مادر ایشان شهربانو است دختر یزدجرد که از اولاد

نوشیروان عادل بوده با جاریه غزالة نام [illegible] شریف ایشان نیز

و یکسال یا شصت و دو سال بوده بقولی پنجاه و شش سال و وفات ایشان

شنبه دوم محرم سال نود و چهار هجری بابند و پنج روی بود و گفته اند که هر گاه

آن حضرت میساختند که مبارکست ایشان زده می شد و

ایشان را از آن پرسیدند فرمودند که نقش که خواتم

ایشان نزدیک قبر امام حسن است رضی الله عنهما

ایشان ابو جعفر است باقر و نام محمد و پدر ایشان

حسین رضی الله عنهم و ایشان امام پنجم اند ایشان در

ساله بوده اند پیش از قتل امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه سه سال بوده

جمعه سیوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود

بنت امیرالمؤمنین حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلی الله علیه و سلم

بایشان سلام رسانیده اند چنانچه گفته جابر رضی الله عنه گفت روزی با رسول

بودم صلی الله علیه و سلم فرمودند ای جابر شاید که تو کالی الوقت ملاقات کنی با

یکی از فرزندان من که ویرا محمد بن علی بن حسین گویند خدا تعالی ویرا نور و حکمت

خواهد داد و ویرا این سلام رسانی تشریف ایشان پنجاه و هفت

سال و بقولی شصت و سه و بقولی واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری از

امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال

ایشان در سال یکصد و هفده و بقولی صد و هشتاد یکصد و چهارده

بوده و قبر ایشان در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی

الله عنه ایشان

رضی الله عنه است ابو اسماعیل و لقب صادق و نام جعفر و هو ابن محمد بن علی

بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام ششم اند و نام مادر ایشان ام

فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق است رضی الله عنه و نسبت خرقه

حضرت امام جعفر رضی الله عنه از دو جانب است یکی از جانب حضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد دیگر از جانب ابو بکر خود قاسم بن
ابی بکر و از سلیمان فارسی و او بن از صدیق اکبر رضی الله عنه
ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه روز دوشنبه
ربیع الاول بوده است عمر شریف ایشان شصت و هشت سال
شصت و پنج سال بوده است ایشان نیز در مدینه از
دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال یکصد و چهل و هشت هجری
در بقیع وان کنند که پدران امام محمد باقر و زین العابدین است و
نیز آسوده اند رضی الله عنهم در کشف المحجوب است که امام جعفر صادق رضی الله
عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند و می گفتند بیایید تا بیعت کنیم و عهد
کنیم که هرکه از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را شفاعت کند گفتند
یا ابن رسول الله ترا بشفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جمیع خلایق است این
فرمودند که من با این افعال خود شرم ندارم که بقیامت اندر روی جد خود بینم
موسی کاظم رضی الله عنه کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم
و لقب کاظم امام موسی و هو ابن جعفر صادق رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم
اند ولادت ایشان به ابوا بود میان مکه و مدینه روز یکشنبه امام
جعفر در سال یکصد و بیست و هشت هجری و مادر ایشان ام ولد بود حمیده بربریه
نام که امام محمد باقر رضی الله عنه داده بود و ازوی خیر اهل الارض امام موسی بن امام
جعفر رضی الله عنهما متولد شدند مدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار
و بقولی پنجاه و پنج بوده وفات ایشان روز جمعه بیست و ششم و بقولی هفتم و بقولی
بیست و پنجم رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری در حبس هارون الرشید در بغداد

در ... شده و قبر ایشان در بغداد است و مرقد ایشان مشهور است

ذکر فضایل حضرت امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه کنیت ایشان ابو الحسن است

... پدر او بود و از امام موسی کاظم رضی الله عنه آورده اند که فرمود ... دیدم

... دعا کردم کنیت خود و لقب رضا است و نام علی و فرزند ایشان موسی

بن جعفر رضی الله عنهم و ایشان امام هشتم اند و ولادت ایشان بمدینه

است روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه یکصد و پنجاه و سه هجری بعد از

وفات جد ایشان امام جعفر صادق رضی الله عنه به پنج سال و بر قولی هشتم

... و بقولی هفتم و بقولی هشتم و به سال ... روز و بعضی ده سال یکصد و پنجاه

و هشت هجری بوده و مادر ایشان ام ولد بوده اند تکتم نام داری و نجمه

و شمامه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان نیز کنیزک حمیده مادر امام موسی

کاظم بوده اند رضی عنه و آورده اند که شبی نجمه پیغمبر صلی الله علیه و سلم

را بخواب دید که فرمودند نجمه را به موسی پسر خود ببخش در وی باشد که از

وی فرزندی بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام الرضا رضی الله عنهما

روایت است که گفت چون به رضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل

نیافتم و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم و در زمانی که بوجود

آمد دستها بر زمین نهاد و روی به آسمان کرد و لبها مبارک می جنبانید

چنانکه گوئی سخن گوید و مناجات کند ... عمر شریف ایشان

چهل و نه سال بوده و بقولی چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال ا

... ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد

و از دست ... توزهار روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال دو

صد و هشت هجری که بعضی گویند مأمون ولد هارون جبرا ... ایشان را طلب

اشت زهر پس در میان طبقی میوه نهاده بود در خوشه انگور بدست
رشته بود چون ایشان را دید برخاست و با ایشان معانقه کرد و ایشان
را آن خوشه انگور را بایشان داد و گفت یا ابن رسول الله ازین خوشتر
نمی‌بود که انگوری دیده باشند پس مأمون گفت ازین انگور بخور رضا
عذر نمود و استعفا خواست مأمون مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر مرا متهم میدا
رید دست امام آن خوشه انگور را بگرفت و بعضی را از آن بخورد و دیگر
بر رضا رضی الله عنه داد ایشان از آن دو سه دانه بخوردند و بینداختند و برخاستند
مأمون گفت کجا میروی فرمودند بآنجا که فرستادی و چیزی بر سر فرو کشیدند تا
خود پوشیده بیرون آمدند و بفرمودند تا در سرای به بندند و بر فراش خود بخفتند و در آن
وقت امام محمد تقی فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در یک ساعت نزدیک
پدر حاضر شدند و رضا رضی الله عنه ایشان را در سینه خود کشیده و میان دو
چشم ایشان را ببوسیدند و در بستر خود در آمدند و ایشان چیزی در روی پدر
خود نهادند و با ایشان سخن پنهان گفتند و همان وقت رحلت نمودند
ایشان در قبله قبر هارون الرشید است در قبه که در سرای حمید بن
قحطبة الطائی است و آن قریه امروز معموره کلانی است و بمشهد اشتهار
دارد حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه کنیت ایشان ابوجعفر است و ایشان را
ابوجعفر ثانی نیز گفته اند و لقب ایشان تقی و جواد و ... و همه ائمه علی بن
موسی بن جعفر صادق رضی الله عنهم امام نهم اند ... ایشان بمدینه
جمعه ... ماه رجب در سال یکصد و نود و پنج هجری و نام مادر ایشان خیزران
... ام ولد ... بعضی گویند که از اهل ماریه قبطیه است
شریف نفس ... الیقین

م ذی الحجه سال ● صد … بوده در ایام خلافت … روی …

… ان به بغداد است در پشت قبر جد ایشان امام موسی کاظم …

…ند که چون امام محمد تقی رضی الله عنه در سن نه سالگی روزی در بعضی از کوچهای

بغداد با جمعی از کودکان ایستاده بودند ناگاه مامون خلیفه بشکار رسید و آمد

… روی آنجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد رضی الله عنه ایستاد

بر جای خود چون مامون نزدیک رسید ایشان را دید و ایشان را خدای تعالی

نور قبولی عظیم داده بود خود را لگام نگه داشت و پرسید ای کودک تو چرا

چون دیگر کودکان از سر راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیرالمؤمنین

راه تنگ نیست که برفتن تو را فراخ کنم و مرا جرمی نبود که از تو بترسم

و گمان بد برم و حسن ظن به تو آنست که بی جرم آزار به کسی نرسانی مامون را کلام و صورت

ایشان بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمودند که محمد پرسید که فرزند

کیستی فرمودند فرزند رضا رضی الله عنه مامون ام الفضل دختر خود را بنکاح

ایشان درآورد … امام علی نقی … ایشان ابوالحسن

و ایشان را ابوالحسن و ایشان را ابی الحسن ثالث گفتندی … هادی

و زکی و عسکری و به نقی مشهور اند و نام علی بن محمد بن علی بن موسی بن

جعفر صادق رضی الله عنهم و ایشان امام … امام اند … ایشان در مدینه

بوده چهاردهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال دویست و چهار هجری و بقولی

دویست و سیزده و مادر ایشان ام ولد بوده شمانه نام و بقولی ام الفضل بنت

مامون … عمر شریف ایشان چهل و یا چهل و یک سال بوده

ایشان در سر من رای که از نواحی بغداد و بسامره مشهور است روی داده

روز دوشنبه آخر ماه جمادی الاول و بقولی سیزدهم جمادی الآخر سال [illegible]

او عجایبی دیگر در زمان [illegible] مستنصر بالله واقع شد و [illegible] ایشان
[illegible] سرای ایشان [illegible] سر من رای آمدند گویند که متوکل را
بودی مرغان بسیار که هرگز بآنجا آمدی از اختلاف آوازهای ایشان
سخن کسی نتوانستی شنید و کسی سخن [illegible] چون هادی رضی الله عنه
در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون آمدی آغاز آواز کردندی
حضرت امام عسکری رضی الله عنه کنیت ایشان ابو محمد
[illegible] زکی و خالص و سراج و عسکری مشهور اند و نام حسن و هو ابن علی ابن
محمد علی رضا رضی الله عنهم و ایشان امام یازدهم اند از ائمه اثنا عشر ولادت
ایشان بمدینه بود در سال دو صد و سی و یک و بقولی دو صد و سی و دو [illegible]
مادر ایشان ام ولد بود سوسن نام و بقولی هادی رضی الله عنه ورا حدیث
نام نهاده بود مدت عمر شریف ایشان بیست سال و بقولی بیست و هشت
سال بود وفات ایشان روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال
دو صد و شصت و در سر من رای اتفاق افتاد و قبر ایشان متصل قبر
پدر ایشان است در سر من رای شخصی گفته که در زندان بودم از تنگی ایشان
و گرانی قید نزد وی رضی الله عنه شکایت نوشتم و میخواستم که از تنگدستی چیزی
بنویسم اما شرم داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت که امروز نماز پیشین

خواهی

را در خانهٔ خود گذاری [illegible] نماز پیشین از زندان بیرون آوردند و نماز در خانهٔ خود گذاردم
که قاصدی [illegible] آمد و برای من صد دینار آورد و همراه آن کتابتی بود در آن نوشته
که ترا هر وقت که حاجتی باشد آن را طلب کن و شرم مدار که آنچه طلب
کنی بآن خواهی رسید حضرت امام محمد رضی الله عنه کنیت ایشان ابو القاسم
و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن محمد بن علی رضا رضی الله عنهم و ایشان امام

دوازدهم

دهم از ائمه اثنای عشر بقول اهل سنت

... ان در سر من رای بوده که ... در شب نیمه رمضان سال دو صد و پنجاه و
... شت هجری مادر ایشان ام ولد و صیقل نام و بقولی نرگس ... و
... چون ایشان متولد شدند بزانو بر آمده و انگشت سبابه بسوی آسمان
... ان بر داشته ... عطسه زده گفتند الحمد لله رب العلمین در سال دو صد و ...
پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را امامیه تاریخ اختفای ایشان
میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ وفات میشمارند و میگویند
که امام محمد مهدی آخر زمان بعد ازین نزدیک نزول حضرت عیسی علیه السلام
متولد خواهند شد و مذهب اهل حق آنست والله اعلم بالصواب و هر آنکه اکثر
کرامات و فضیلت خوارق عادات ائمه اثنا عشر رضی الله عنه زیاد دار ان
آنست که بقید تحریر در آید و هر یک از ایشان از احوالات و مقامات عالیه بوده
چنانچه تفصیل آن در بعضی کتب مشروح است و سلسله اکثر مشایخ کبار به
بعضی از ایشان میرسد لیکن بجهت اختصار مجملی از ان مثبت گردیده
و ائمه اثنای عشر را رضی الله عنهم نیز که فرزندان خاص رسول صلی
الله علیه و سلم باید نسبت و رفاقت ... سرور کائنات صلی الله علیه و سلم
و نگار خویش را در دوستی و محبت اهل بیت باید سرخ ... افضلیت
و کمال و ولایت و کرامات اهل بیت را منحصر درین دوازده تن ندانی
اکر ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصار اشتهار یافته اند زیرا که اهل
فضیلت و کمال اهل بیت بسیار بوده اند چه در طبقات ائمه اثنا عشر
و چه متاخرین ایشان ...
... ابو عبد الله ... ایشان ابن سلیمان بن سلام ... گفته

... صحابه اند ... الله علیه وسلم در شان ایشان فرموده ...

نیز فضل ... بسیار ... ایشان در علم ...

بتحقیق اکبر است رضی الله عنه وفات ایشان بجابیه بوده در سال ...

... شریف ایشان بقولی یکهزار و پانصد و بقولی ... و چهار

دو صد و پنجاه سال است و آن قول اصح است ... اویس قرنی رضی الله عنه

کنیت ایشان اویس است و از اهل نجد بوده اند و قرن قبیله ایست که

منسوب اند بدان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را بخیر التابعین

ستایش فرموده اند و ایشان در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده اند لیکن

از دو سبب ملازمت آن سرور میسر نشده یکی بسبب خدمت مادر پیری که داشتند

دیگر از کمال غلبهٔ حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود و والده

صرف نموده اند چنانچه موافقت آن سرور صلی الله علیه السلام که در جنگ احد

دندان مبارک شهید شده بود چون معلوم نبودی که کدام دندان مبارک شهید شده

بوده دندانهای خود را تمام شکسته چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصیت کرده بودند

که خرقه مرا به اویس برسانید و بگوئید که امت مارا دعا کند امیر المؤمنین عمر در ایام خلافت

خود با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه خرقهٔ مبارک نزد اویس برده و درخواست دعا بجهت

امت نمودند هم گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان قبیلهٔ

ربیعه و مضر که در عرب هیچ قبیله آن قدر گوسفند نداشتند از امت پیغمبر صلی

الله علیه وسلم بخشید ... ایشان در شواهد النبوت چنین مسطور

است که در آخر ... که بعد از ... بود در جنگ ... اصحاب وی ...

که قبری بکنند لیکن رسیدند که قبری در کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن

سازند در جامهای وی جامه یافتند که دست ... آن ...

... نبود و ...

اوراق

را ایشان کفن ساخته و در آن قبر دفن کرده اند و صاحب کشف المحجوب و تذکره

و مشکوه چنین آورده اند که اویس پیش امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه

وقت ایشان در صفین حرب میکردند تا شهید شدند

وفات بقول اول در محرم رجب سال سی و دو هجری و بقول ثانی

سال سی و هفت هجری بوده و امام عبد الله یافعی رحمه الله در روض الریاحین

در قول را ذکر ساخته

ایشان از سعدا است ایشان کوهر ... بوده اند ازین جهت ابو ... گفته

از کبار تابعین اند امیرالمؤمنین عمر را با چند کسی از اصحاب رضی الله عنهم دیده

اند گویند مادر ایشان از موالی ام سلمه بوده رضی الله عنها دیده اند گفت که از ایشان

سؤال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتاب است و مسلمانان

در زیر خاک دیگر پرسیدند که ... دلهای خفته است که سخن تو در آنها اثر نمی کند

چه کنم فرمودند کاشکی خفته بودی که چون خفته را بجنبانی بیدار شود دلهای شما مرده

که هر چند بجنبانید بیدار نمی شود و وفات ایشان در سال صد و یک هجری

بجنبانید

بوده ... عمر ایشان هشتاد و نه سال ... ایشان جسم

رجب در سال یکصد و ده هجری ... ایشان در بصره است که سابق آباد بود

و در دیگر بصره که الحال آباد است واقع شده

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعه مدینه و در خانه عمه خویش حضرت عائشه صدیقه

رضی الله عنها تربیت یافته اند یحیی بن سعید فرموده که در مدینه هیچ یکی افضل از قاسم

ندیدم و ابن زیاد مروی است که ما هیچ یکی را عالی تر از وی ندیدیم و از عمر عبد العزیز منقول است

که اگر معامله خلافت باختیار من می بود به قاسم میگذاشتم

در سال ایله

... بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو هم گفته اند

حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه کنیت آنحضرت ابو حنیفه
و لقب امام اعظم و امام الائمه و هو اینها نام نامی آنحضرت از تابعین اند و امام
اند از ائمه اربعه امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشته و هفت کس از صحابه
دیده اند و از آنحضرت حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر ابن
عبد الله عبد الله بن ابی اوفی عبد الله حارث بن جزء زبیدی معقل بن یسار
واثله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود
طائی بوده اند رحمهم الله تعالی و صاحبین تربیت کرده ایشان اند که امام ابو یوسف
و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب در تعریف آنحضرت امام امامان و مقتدای
سنیان شرف فقهای میگفته اند که اسلام و فخر علما نوشته اند که چند بار که بطواف
روضه رسول صلی الله علیه وسلم میرفته میگفته که السلام علیک یا سید المرسلین
جواب می آمد و علیک السلام یا امام المسلمین و یحیی ابن معاذ رازی رحمه الله گوید که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدم گفتم یا رسول الله این اطلبک گفت نزد
علم قال عند علم ابی حنیفه فرمود که نزد ابو حنیفه علم خواجه محمد پارسا رحمه الله در فصول
سته جات نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم بعد از قرآن مجید و [illegible] و مذهب است که عیسی علیه السلام بعد از نزول
چهل سال موافق آن مذهب حکم خواهد کرد و گویند که در آخر بار که بطواف
خانه کعبه رفته اند نصفی بر پای الستاده نصف قرآن را بیک پای و نصف دیگر بپای دیگر
ختم نموده و گفته اند که عرفناک حق معرفتک و لیکن ما عبدناک حق عبادتک هاتفی
آواز داد که ای حنیفه شناختی مرا آنچه حق شناختن بود عبادت نکردی آنچه
حق عبادت کردن بود پس آمرزیدم ترا با توابعان تو آورده اند که رسول صلی الله
علیه وسلم آب دهن مبارک خود را با انس بن مالک بامانت سپرده بود

معقل

علم

کرایی

آنکه شده بود تا دنیه
امام اعظم رضی الله عنه

و اما از صفت خوبی وی سبب آن بود که آنس رضی الله عنه

منقبت که امام سفیان رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز می گزارد

سی سال نماز بامداد را بطهارت نماز خفتن گزارده بودند آورده اند که تا امام اعظم

رضی الله عنه در عالم حیات بودند تا آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رحمه

الله تعالی گذشته بود از مادر متولد نشدند و در همان شب که حضرت امام اعظم وفات

کردند امام شافعی تولد نمودند حضرت امام اعظم رضی الله عنه

در سال هشتاد هجری بوده وفات بغداد در پانزدهم رجب در سال

یکصد و پنجاه هجری شریف ایشان هفتاد سال بوده ایشان

متصل مشهد بغداد کرده است ایشان

ابو عبد الله کنیت امام مالک و هو ابن انس بن مالک رضی الله تعالی

عنه ایشان در جمیع علوم دینی امام دوم از ائمه اربعه و استاد امام شافعی

رحمهما الله ایشان در سال نود و پنج و بقولی نود و چهار و بقولی نود و هفت

هجری بوده چهاردهم ماه ربیع الاول در سال یکصد و هفتاد و نه هجری بوده و در

در بقیع مدفون است حضرت امام ابو عبد الله

بقیع

شافعی و نام محمد و هو ابن ادریس قریشی اند و نسبت ایشان

به هشت واسطه از جانب پدر بعبد المطلب بن هاشم که جد حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و سلم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن است

و هو دختر ابن القاسم بن یزید بن حسن بن علی بن ابی طالب و ایشان قرشی

هاشمی علوی فاطمی اند و امام سیوم اند از ائمه اربعه تا در مدینه بودند پیش امام مالک کسب

علوم میکردند بعد از آنکه بعراق آمدند با امام محمد بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند و استفاده

مینمودند ایشان در غزه و بقولی در عسقلان و بقولی در منی سال یکصد و پنجاه

هجری واقع شد وفات ایشان روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار هجری

داده ... ایشان پنجاه و چهار سال بود و قبر ایشان در قرافه مصر است

گویند در هفت سالگی حفظ قرآن کردند و در پانزده سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری

رحمه الله فرمودند که اگر عقل شافعی را وزن کردندی با نیمه عقل عقل اهل دنیا

حنبل

[illegible] کنیت ایشان ابو محمد یا ابو عبد

است نام احمد و پدر ایشان محمد بن حنبل امام چهارم اند از ائمه اربعه و شاگرد امام شافعی

رحمه الله [illegible] ولادت ایشان به بغداد است در سال صد و شصت و چهار هجری و عمر ایشان

هفتاد و هفت سال [illegible] هم به بغداد و وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول

در سال دو صد و چهل و یک هجری روی داد و قبر ایشان هم در بغداد است

گویند چون در عهد معتزله غلبه بودند امام را تکلیف کردند تا قرآن را مخلوق

گویند پیش [illegible] بردند [illegible] گفت ای امام زنهار نگوئی

[illegible] باشی که وقتی من دزدی کردم هزار چوب زدند اقرار ننمودم تا عاقبت رهائی

یافتم [illegible] در باطل چندین صبر کردم خلاصی یافتم تو که بر حق باشی چگونه نجات نیابی امام احمد

ثبت و تمکین

فرمودند این سخن یاری بود مرا [illegible] کشیدند و هزار تازیانه زدند که قرآن

مخلوق بگوی نگفتم و در آن میان بند ازار ایشان [illegible] دستهای امام بسته بودند

دو دست از غیب [illegible] چون این زمان [illegible] کردند هم از آن آزار

برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشارت میکردند و بزبان میگفتند که

نه هنوز [illegible] گفت ای پدر چه حالتست فرمودند [illegible] جای سوال و

ابلیس

جواب [illegible] ابلیس [illegible] در برابر ایستاده خاک ادبار بر سر

میریزد و میگوید که ای احمد جان [illegible] ایمان بردی از دست من [illegible] تا یک

نفس باقیست جای خطر است نه جای امن چون وفات کردند

[illegible] مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل [illegible]
[illegible] با مسلمان شدند و زنار می انداختند و توبه میکردند

[illegible] امام [illegible] ایشان یعقوب بن ابراهیم
[illegible] ایشان از کوفه است شاگرد رشید امام [illegible] ابو حنیفه کوفی اند
[illegible] و حضرت امام اعظم را ستایش میفرمودند اول کسی که قاضی القضاة
[illegible] ایشان بودند با وجود آنکه بقضا اشتغال داشتند هر روز دو صد رکعت
نماز [illegible] می گذاردند منقولست که در وقت رحلت میفرمودند که هر چه فتوی
دادم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت رسول و حضرت صلی الله علیه
وسلم [illegible] ایشان در یکصد دوازده هجری بود [illegible] ایشان
در بیست هفتم رجب یکصد و هشتاد و دو هجری بود [illegible] بغداد [illegible]

شیبانی

[illegible] امام [illegible] نام ایشان محمد بن حسن است از ولایت
شام بعراق آمدند و در واسط متوطن گشتند و در آنجا امام محمد متولد
شدند و [illegible] در کوفه [illegible] بودند ایشان از امرا بود و حضرت
امام محمد شاگرد رشید حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه و علم حضرت امام اعظم
را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف [illegible] ایشان را صاحبین [illegible]
می گفتند و صاحب تصانیف معتبره بود امام شافعی رحمه الله شاگرد اند
[illegible] در ملفوظ حضرت [illegible] نوشته اند که امام شافعی [illegible]
امام محمد [illegible] می گفتند [illegible] قرآن [illegible] محمد بن حسن نازل شده [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] یکصد [illegible] هجری بود [illegible] چون ذکر ائمه اربعه رضی
الله عنهم که [illegible] اند و [illegible] مذهب حق اهل سنت و جماعت

[illegible] وجود شریف ایشان است و ذکر امامین تمام شد شروع در
اولیاء کبار کرد اگرچه در نفحات الانس و کشف المحجوب و تذکرة الاولیاء
کتب احوال ایشان بتفصیله مذکور است لیکن سلسله [illegible]
این فقیر سلسله را جداجدا بیان نکرده و بعضی از مشایخ متقدمین
ایشان مشروح نشده در فصل علحده ذکر خواهد کرد اجنبات مریدان [illegible]
طریق است یکی بخرقه و دوم تلقین ذکر سیوم صحبت و خدمت و تادیب [illegible]
دوم است خرقه ارادت و آنرا جز از یک شیخ گرفتن روا نباشد دوم خرقه
تبرک و آن از مشایخ بسیار بجهت برکت گرفتن روا باشد تا سید الطایفه
جنید میخوانند [illegible]
[illegible] و این سلسله
سلسله اربعه بعد از آن حضرت قادریه می نامند و بالاتر از ایشان سلسله نباشد
کنیت ایشان ابو محفوظ است و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان و بعضی گفته
اند معروف ابن علی الکرخی و پدر و مادر بر دین ترسا بودند بر دست امام علی
موسی الرضا رضی الله عنهما مسلمان شدند و در مذهب امام اعظم بودند و حضرت
امام را با ایشان کمال عنایت و محبت بوده و آنچه یافته از تربیت و برکت حضرت
امام رضی الله عنه بوده و دربانی امام می کردند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف
نبودی معروف نبودی و با داود طائی در علم شاگرد ابو حنیفه رضی الله
عنه و در طریقت مرید حبیب راعی است صحبت داشته اند و حبیب راعی مرید
سلمان فارسی اند رضی الله عنهم که یک بار طهارت ایشان شکسته در حال
تیمم کردند و فرمودند تواند بود که تا آنجا برسم آید و ضو نمیرم گویند روزی بر در امام
رضا رضی الله عنه مردم از دحام کردند و پهلوی معروف قدس الله سره شکستند بیمار شدند

سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند پیش از آنکه بمیرم پیراهن را صدقه
میخواهم از دنیا برون روم و برهنه چنانکه آمده ام ناجرم تجربه هم آن نشسته
کشف المحجوب گفته اند که معروف را مناقب و فضایل بسیار است و اند چون علم
خدای قوم بوده است حضرت شیخ معروف فرموده اند علامت جوانمردان
سه چیز بود یکی وفا بی خلاف دیگر ستایش بی جود دیگر عطای بی سؤال
وفات در دویم محرم سال دویصد هجری بود قبر در بغداد است بدعا از دنیا
و زیارت آنجا روند مجرب است هر که دعا کند مستجاب شود

ابو الحسن ۲

[illegible] الثانی ابو الحسن است

مرید حضرت شیخ معروف کرخی مقتدای زمان و شیخ وقت و امام
اهل تصرف و در اصناف علم کامل بوده اند ایشان فرموده اند مرد آنست
که در میان بازار بحق مشغول باشد و خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله
تعالی غافل نباشد و نیز فرموده اند قوی ترین قوتها آنست که بنفس خود
غالب آئی فرموده اند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز
تر بود و فرموده اند که پنج چیز است که قرار نگیرد در دل الا در آن چیز دیگر
بود خوف از خدای و رجا بخدای و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدای
و فرموده اند خلق آنست که خلق را نرنجانی و فرموده اند که هر روز چند بار
در آیینه می نگرم از بیم آنکه مبادا از شومی گناه رویم سیاه شده باشد سید
الطایفه حضرت شیخ جنید فرموده اند که هیچکس را در عبادت کاملتر از سری
سقطی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت و پهلو بر زمین ننهاد مگر در بیماری
مرگ و هم فرموده اند که وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید غافل
مشو بصحبت خلق خدای از صحبت خدای تعالی گفتم این سخن را اگر پیشتر می گفتی ای جنید

صحبت سی و ششم [illegible] ایشان بامداد سه شنبه سیوم ماه رمضان

پانصد و [illegible] هجری [illegible] در شونیزیه بغداد است

حضرت شیخ [illegible] ابوالقاسم است

جنید سید الطایفه طاوس العلماء و قواریری و زجاج و خراز است و لقب

ایشان کنیت جنید حضرت ایشان که محمد بن الجنید باشد آبگینه فروختی و والد

نهاوندی بوده اند و متولد و منشا سید الطایفه بغداد بوده است

نوری را شنید مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرحوم شیخ

مطلع سعادات و انوار بحر حقایق و اسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت

مقتدای جهان اوتاد زمان و ائمه و سادات این قوم بوده اند با حارث

محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته اند و رویم و ابوالحسن نوری و شبلی و خراز و

غیره مشایخ و جمیع سلسلها ی نسبت با ایشان درست کنند و شیخ بان آن را

جنید خوانند و ازین جهت ایشان را سید الطایفه و امام ائمه گویند

که سخن ایشان طریقت صحبت است و همکس از مشایخ متقدمین و متاخرین

ظاهر و باطن ایشان انگشت رد نتوانست نهاد و مقبول همه بوده اند و

طریقه ایشان بر صحو است یعنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل

بیان کرده اند روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مریدی را درجه بلندتر

از پیر باشد گفتند بلی برهان این طایفه است ظاهر جنید را درجه

فوق است از درجه من است خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت

من بی ادب نباشم که نیم روز با جنید صحبت داشته ام یعنی هرکس نیم روز

با جنید صحبت داشته باشد از بی ادبی نجات یابد و شیخ ابوجعفر حداد گفته

اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت شیخ جنید سی سال

بر سخن

[illegible]ت گذارده بود بر پای ایستادی و تا صبح الله گفت پس هم [illegible] وضو نماز

صبح بگذاردی و میفرمودند که خدای تعالی سی سال با جنید [illegible] جنید سخن

[illegible] و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و شیخ فرمودند که یک روز دلم تنگ شده بود گفتم ای

خداوندا [illegible] شنیدم که یا جنید ما دل [illegible] داده ایم با ما بجانی تو یار میخواهی تا با حجر

[illegible] که یکی از بزرگان رسول صلی الله علیه و سلم [illegible]

شیخ جنید حاضر [illegible] فتوی [illegible] رسول صلی الله علیه و سلم فرموده [illegible] بشنید

گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی [illegible] چون [illegible] فرمودند که انبیا را بهمه

[illegible]ست [illegible] مباهات میکنم و [illegible] مباهات است شیخ سجاد وحید [illegible] فرمودند

در لفظ [illegible] شرع آراسته بودند [illegible] که روزی سخن می گفت مریدی

نعره بزد او را از آن منع کردند و بر جا نشید فرمودند که اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور

کردانم پس ایشان باز بر سخن شدند و آن جوان خود را نگاه میداشت تا حال

بجای رسید که طاقتش نماند هلاک شد چون رفته او را دیدند در میان دلق خاکستر

شده بود [illegible] که [illegible] دزدی را آویختند ایشان دیده

پای دزد را بوسیدند مردم از این سوال کردند گفتند هزار رحمت بر وی که در کار

خود مرد بوده و چنان کار بکمال رسانید که سر در آن کار کرد [illegible] که

در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست گفت دل کدام وقت خوش بود فرمودند

که آن وقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند که مرد بسته مرد آید نه

بصورت و هم فرموده اند هر که شناخت خدای را هرگز شاد نبود و فرمودند که

وقت چون فوت شود ادراک هرگز نتوان یافت و هیچ چیز عزیزتر از وقت

نیست و فرمودند که مرادی آن است که بار خویش بر خلق ننهی و هر چه داری بجای

و فرمودند که خلق چهار چیز است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت [illegible]

و شرب ایشان آنست که بطبع با ایشان درهی الحمد طلب نکنند و همت
ننهی کردن بی علاقت آن منزل و سخن نگفتی که ایشان ننه اند از حضرت شیخ
صحبت با کسانی نموده اند بلکه به هر کس نگوید با ایشان آمیختگی کرده باشند و بروی فراموش بود
شیخ صحبت با ایشان نیستن فرمودند که لیستن بر کسان پرسیدند که
فرمود بپرهیز کسان آزاد بود پرسیدند راه نجات از گرفتاریست فرمود
با نوشت پیری با چندف همواره دی پیوستی که فرمودند شبی
مشغول بودم چند کردم نفس من مرا در یک سجده گفت همی کرد
شیر ... کرد دل تنگ شدم خواستم که از خانه بیرون آیم چون بدر رسیدم
جوانی دیدم در سجاده پیچیده گرد سرای سر در کشیده چون مرا دید گفت
تا این زمان در انتظار تو بودم گفتم پس تو بودی که مرا بیرون ساختی گفت آری
گفتم مرا جواب ... نفس که هرگز درد او داروی او گردد گفتم
آری چون مخالفت هوای خود کند درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر
در گریبان برد و گفت ای نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون
از جنید بشنو و برخاست و برفت من ندانستم که از کجا آمده و کجا رفت
ایشان روز دوشنبه در رجب گفتم رجب سال دوصد و نود و هفت با هجری
بوده و در تاریخ یافعی سال دوصد و نود و هشت بوده و قول اول اصح است گویند چون
وقت وفات ایشان نزدیک رسید تسبیح می گفتند و انگشت می شمردند عقد
می گرفتند تا چهار انگشت عقد بستند و انگشت مسبحه را واگذاشتند و گفتند
بسم الله الرحمن الرحیم و چشم در پوشیده و رحلت حق کردند
و چون غسال بوقت غسل خواست آب در چشم ایشان رساند هاتفی آواز
داد که دست از دیده دوست بدار که چشمی بنام ما بسته شده

پیچیده

آبی

با ملک به پیش خواست که انگشت که عقد کرده بودند بگشاید [illegible]

بهشتی به جام ما بسته شده است جز لغزان ملک و ده کرده چون جنازه

بستند کبوتری سپید بر گوشه جنازه بنشست و هر چند آن را میراندند نمی رفت

را آنچه خود در آن مرام نگاشته و جنگ بسیار خلق برخاست

و دوخته اند امروز قالب جنید لطیف به میان است که بر خود

بند او چون باز سپید ده بود [illegible] ایشان در بغداد است

ایشان

ابوبکر شبلی رحمه الله نام جعفر بن یونس بقول و لقب بن جحدر مرید خاص شیخ

اند و خرقه را ایشان داده اند چنانکه مشهور بود و هر قومی را تا جنید

این قوم شبلی است و مالکی مذهب بوده و بقولی اصل ایشان از موضع

شبلیه خراسان است در طبقات سلمی مذکور است که خراسانی الاصل بغدادی

المولد و المنشأ اند و بقولی مولد ایشان سامره اصل از اسروشنه که از توابع

فرغانه است بوده در ابتدای احاجت الحجابت خلیفه بوده اند ایشان در

شب جمعه هفتم ماه ذی الحجه سال سیصد و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر

هشتاد و هفت سال در بغداد است و بر آن نوشته اند جعفر بن یونس

آورده اند که حضرت شیخ شبلی در آخر حال متصل اند کفتندی نه کلمه لا اله

الا الله بر زبان نیاوردندی بنا بر آن مشایخ وقت را در بیان ایشان

قطعه
جوانی

گمان شد عوام نطق او بر جو رسیدند از آنجا که معیت و جلالت شان در شهر

همچنین مرتبت بر بوران لذا موجب آن حال نخواستیم روزی که مجلس ایشان رسید

مریدی صبر و شکیبائی از دست داده گفت ای سر طریقت حقیقت این معامله را

تا مو[illegible] صاحب جمع کرده فرمودند و مشایخ این طایفه را لازم است که به هر نفس را نفس

با اتفاق در نفس آخر مشغول بلفظ الله افضل است از تلفظ بکلمه لا اله الا الله

بود که در نفی بمیرد و بلفظ الله نفس منقطع شود و جوان گفت آیا علی من الیقین وجهی بهتر ازین

که الا از برای نفی غیریت است و من غیری نمی‌بینم تا نفی کنم جوان گفت آیا اعلی من هذا فرمودند

متابعت [illegible] اگر برده‌ام [illegible] چنانچه گویند که رسول صلی الله علیه وسلم تحت

مرتبه اصحاب ابراز اموال امر فرمودند صدیق رضی الله عنه به مرتبه جمیع اموال خود در

پیش داد رسول الله صلی الله علیه وسلم در هر بار می‌پرسیدند که چه گذاشتی برای عیال خود صدیق

رضی الله عنه در مرتبه اول گفت اولا دمی ز دو حال بیرون نیستند صالح اند یا طالح اند

اگر صالح اند حق تعالی بندهای صالح را نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا با ایشان چه کار است و در مرتبه

گفت گذاشتم برایشان صورت ولی قوم را که بعد از مغرب بخوانند و در مرتبه سیوم

رضی الله عنه گفت که اگر روزی برابو بکر سبقت توانم کرد امروز خواهد بود و چون از فوز

عمر رضی الله عنه مالدار بود و ابو بکر رضی الله عنه تمام ضابطه گویند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم

در آن روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند که لیف خرما پوشیده بود چون سبب آن پرسیدند

گفت یا رسول امروز جمیع ملایکه بمتابعت ابو بکر صدیق جامه لیف خرما پوشیده‌اند

و بوریای کهنه و دستار ریسمانی که برتنش بود و بر سر [illegible] می‌آمد و در آن روز غیر ازین

در بار صدیق چیزی نبود و رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که یا ابابکر برای عیال چه گذاشتی

در این بار که مرتبه آخر او گفت الله چون گفت آیا اعلی من هذا شیخ [illegible] گفتند که ای

جوان ما جوابهای خوب گفتیم اما همت تو نیست اعلی است بهتر ازین بگوییم فرمود که اختیار این

طریق بر خطاب الهی است که در قرآن مجید آمده

یعنی بگو ای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی کرده باشند چون گفت که حسبی

نفسی نیست بس است همین نعره زد و جان بحق تسلیم کرد و جواب [illegible]

چون بود شیخ شبلی گفتند روحی گفتش که دعا بخواند خداوند ... سدو
دعا خوانده شد پس اجابت کرد دعا را جهت گناه من ... از وقت ... ایشان
... زاهد و درشتند که از حضرت شیخ پرسیدند از اسم ...
فرمودند آن بود که وقتی که گناه در وجود شد و هر کسی آثار ...
... آن گناهیست که من فلان دوست شده ... است

شیخ عبدالواحد تمیمی قدس الله سره و رحمه ایشان ابوالفضل است
و نام پدر ایشان عبدالعزیز بن حرث بن اسد از بزرگان ایشان از اهل فضیلت و کمال
مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند قدس الله تعالی سره وفات ایشان
در جمادی الآخر چهار صد و بیست و پنج سال هجری بوده اند ایشان در مقبره
حضرت امام احمد مالک محمد حنبل است روح العبد

اصل ایشان طرطوس است مرید شیخ عبدالواحد تمیمی اند
و قدوة الاولیای زمان و زبده مشایخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات
ارجمند بوده اند نام ایشان
علی بن محمد بن یوسف بن جعفر القرشی الهکاری است مرید شیخ ابوالفرج طرسوسی اند
و از بزرگان مشایخ و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق و کرامات بوده اند
وفات ایشان در محرم سال چهار صد و هشتاد و شش هجری واقع شده

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است
سلطان و برهان الاتقیای قدوه عارفان و قبله سالکان پیر طریقت و
واقف اسرار حقیقت و جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت وار حضرت
بوده اند علیه السلام و حنبلی مذهب و مرید شیخ ابوالحسن هکاری و پیر خرقه حضرت
قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ محیی الدین شاه عبدالقادر جیلانی اند رضی

الله از حضرت غوث الثقلین منقول است که فرمودند در ابتدای حال با خدا
عهد کردم که نخورم تا مرا خورانیده شود تا ایام با من ناشناسا شد چون چهل روز گذشت
نزدیک بود که نفس از رنجی بالا طعام افتد گفتم والله از عهدی که با خدا
کرده ام بار باطن خود آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند می گفت الجوع
ابو سعید [illegible] آواز شنید و گفت عبد القادر این چیست
گفتم این اضطراب نفس است اما روح برقرار خود است و در مشاهده خداوند
خود گفت بخانه ما بیا و برفت من گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابو العباس
خضر علیه السلام درآمد گفت برخیز پیش ابو سعید رو رفتم دیدم که ابو سعید
بر در خانه ایستاده انتظار من می کشد گفت عبد القادر در آنچه من ترا
گفتم بس نبود که خضر را نیز بایستی گفت پس بخانه درآورد و طعامی که مهیا کرده
بود لقمه لقمه در دهان من می نهاد تا سیر شدم بعد از آن مرا خرقه دست
داد و صحبت او لازم گرفتم بنای مدرسه باب الازج که منسوب بحضرت غوث
الثقلین است ایشان کرده اند و در حیات خود بحضرت غوث اعظم
داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث در همان مدرسه است
حضرت شیخ ابو سعید المخزومی در ماه محرم سال پانصد و سیزده هجری
کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام حماد
مسلم و دباس دوشاب فروش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین
شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله از مشایخ کبار و عارف اسرار و
مقتدای وقت و صاحب کرامات عالیه اند و با وجود آنکه امی بودند
حق تعالی علم لدنی را بایشان کرامت فرموده بودند دوازده هزار
مرید کامل داشتند بعد شهرت شیخ عبد القادر جیلانی از رضی الله عنه

کرده در

زمانی شیخ حماد میفرمودند مرا ده هزار مرید است و هر شب ایشان را یاد می‌کنم
و حاجات ایشان را از خدای تعالی میخواهم و هر که از ایشان گناهی مشغول است ... روا
هم تا وراء توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد ... پیری دیگر ... حاضر شیخ
عبدالقادر رضی الله عنه در اینجا حاضر بودند گفتند اگر حق سبحانه تعالی ...
... خواست کنم که مریدان من تا قیامت بی توبه نمیرند ...
پاسخ شیخ حماد گفتند حق سبحانه تعالی مرا ضامن ایشان گردانیده ... او از خدای می
خود میخواست حق تعالی قبول کرد ... که حضرت غوث اعظم جوان بودند (را)
در صحبت شیخ حماد میرفتند روزی با ادب تمام در مجلس شیخ نشسته بودند چون
برخواسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند که عجمی را قدمی است که وقتی قدم (ازین)
او بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آینه مامور شود با آنکه بگوید قدمی هذه علی
رقبة کل ولی الله هر آینه این را بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه
رمضان سال پانصد و بیست و پنج هجری بوده

... عبدالقادر ... حسنی [illegible]

ایشان پادشاه مشایخ امت‌اند در طریقت و امام ائمه اند در شریعت محبوب ربانی (ابو محمد)
ابو محمد است و نام شریف ایشان عبدالقادر ... آن سرور عارفان یگانه شرف
نهاد و فخر ... قطب ... ابی عبدالله ... وهو ابن ابی صالح موسی جنگی (صالح)
دوست ... بن ابی عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن موسی
الجون بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی رضی الله
عنهم و حسینی و حسنی از آن جهت گویند که پدر عبدالله محض حسن مثنی بن حسن
بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبدالله محض فاطمه بنت حسین بن علی
مرتضی است رضی الله عنهما دیگر آنکه والده ماجده آنحضرت نیز حسنی بوده اند

[illegible] سبب لقب محی الدین آنست فرموده اند که
از سیاحت به بغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف الدین متغیر اللون
بگذشتم مرا [illegible] گفت السلام علیک یا عبد القادر و در جواب سلام دادم گفت
نزدیک [illegible] آی نزدیک او رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او تازه
گشت صورت او خوب شد و رنگ صاف گردید از وی ترسیدم گفت
مرا میشناسی گفتم نه گفت من دین جد توام ضعیف بودم چنانکه دیدی
مرا خدای تعالی بتو زنده گردانیده است محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد
جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون نماز گزاردم
خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا بوسیدند و می گفتند
یا محی الدین [illegible] آن حضرت در اشتهار باز اشهب است چنانچه
فرموده اند انا بلبل الافراح املاء دوحها طربا وفی العلیا باز اشهب [illegible]
جهت غوث الثقلین میگویند که تصرف آن حضرت بر جن و انس
بود چنانچه آدمیان در مجلس آن غوث اعظم حاضر می شدند و سلام می آوردند
و تایب میگشتند و افاده می گرفتند جنیان نیز صف صف در مجلس می نشستند
و سلام می آوردند و فایده میبردند آن حضرت میفرمودند که هر انس را مشایخ
است و هر جن را مشایخ است و هر ملک را و من شیخ کلهم شیخ ابو سعید
عبد الله بغدادی رحمه الله گفتند که عاجزه دختری ام فاطمه نام شانزده ساله بالای بام
برآمده بود غایب شد پیش حضرت غوث الثقلین رفتم و آن قصه را
گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ که در محله ایست از بغداد برو و بر زمین دایره بکش
و وقت کشیدن دایره بگوی علی نیت عبد القادر و در دایره بنشین
چون شب تاریک شود طوایف جن بر تو خواهند گذشت بصورت مختلفه [illegible]

او

ما

ورق کمی و وقت سحر پادشاه ایشان بانگ ما باید داد تو برو بگوی شیخ
عبد القادر مرا بر تو فرستاده و قصه دختر را بگوی راوی می‌گوید چنان کردم دیدم
که جن بصورت مختلفه می‌گذشتند و هیچ یکی نمی‌توانست که نزدیک دایره
آید تا آنکه پادشاه ایشان بر اسبی سوار با جماعه از جنیان بیامدند در مقابله
دایره بایستاد و از من پرسید ترا چه حاجت است گفتم شیخ مرا بر تو فرستاده است
در حال از اسب فرود آمد و زمین بوسید و بیرون دایره بنشست و گفت
چون فرستاده اند خبر غایب شدن دختر را گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده
بود حاضر کنند و در حال آن دیو را با دختر حاضر کردند آن دیو را گفت ترا چه باعث
شد که آن دختر را از رکاب غوث ربودی گفت مرا خوش آمد و در دل من جای
کرده فرمود تا آنرا گردن زدند و دختر مرا باز داد گفتم مثل تو فرمان شیخ را ندیدم گفت
ما چگونه مطیع او نباشیم که چون از خانه بجمیع اجنه اقصای عالم نظر می‌کند از هیبت او
هم در قرار میشوند چون وقت حق تعالی اقامت قطب میکند او را متمکن میگرداند بر
جن و انس و جیلی آن حضرت را جهت آن گویند که اصل آن غوث آفاق از
ولایت جیل است و ولادت با سعادت نیز در آن جا واقع شده و آن
ملک است ورای طبرستان که آنرا گیلان و کیلان و کیل نیز گویند و بعضی
گفته اند که جیل موضعی است نزدیک بر کنار دجله یک روزه از بغداد بطرف
واسطه و نیز موضعی هست جیل نام نزدیک مداین که بحسب نسبت آن
دو موضع هم گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آن حضرت باین دو موضع کرده اند
صاحب روضة الناظر که از اکابر وقت بوده قول ایشان را سند آورده است
نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند میتواند بود که آنحضرت در این مواضع
چندگاه اقامت نموده باشند چنانچه در بهجه یحیی اما اصل آنحضرت از ولایت

گیلانست و صاحب معجم البلدان آن حضرت نیز که مضافات گیلانست
نسبت داده ... الحضرت بدانکه تربیت حضرت غوث
الثقلین ... از روحانیت حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه وسلم
بوده و آن حضرت ابوسعید مخزومی اند و از شیخ ابوسعید ... که با لا تربیت
... حاجت ... معروف کرخی رسیده و است بحضرت امام رضا رضی
الله عنه میرسد و از آن جای از امامی کرام حضرت امام گذشته بسید امام صلی الله
علیه وسلم میرسد و پیر صحبت آن حضرت شیخ حماد دباس اند رحمه الله و با خضر علیه
السلام بسیار صحبت داشته و حنبلی مذهب بوده و فتوی بر مذهب امام شافعی
و امام احمد حنبل میداده شیخ بقای بن بطو گفته اند روزی با حضرت غوث اعظم
بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدم که امام از قبر خود بیرون آمد و آن حضرت
را در کنار گرفت و گفت ای شیخ عبد القادر من محتاجم بتو در علم شریعت و
علم حقیقت و علم طریقت ... والده ماجده حضرت ... حضرت ام
الخیر و نام و لقب امة الجبار فاطمه بنت شیخ ابو عبد الله صومعی که است از کبار
مشایخ گیلان و مقتدای اولیای زمان و مستجاب الدعوات بوده حضرت
مولانا عبد الرحمن جامی نوشته اند که شیخ ابو عبد الله صومعی از زهاد ... اورا احوال
عالی و کرامات ظاهر بوده وقتی که در غضب شدی حق سبحانه تعالی از برای او زود
انتقام کشیدی و هر چه خواستی خدا تعالی چنان کردی و هر چیزی که پیش از وقوع
آن خبر کردی چنان واقع شدی والده ماجده بزرگ حضرت غوث ثقلین ... بوده
و افر بود و از خیر و صلاح شیخ عبد الرزاق والد حضرت غوث اعظم فرموده اند وقتی ا
حضرت ... از صلب شریف ... بطن ... در حلول فرموده والده معظمه
مکرمه ایشان در سن شصت سالگی که زمان یأس است بوده اند و این کرامات آن

حنبلی

حضرت

حضرت است والده آن حضرت از کبار عارفات صالحات و اهلالله
و صاحب مکاشفات بوده اند [illegible] تاریخ ولادت شیخ الشیخ
چنین اول شب ماه رمضان سال چهارصد و هفتاد و بقولی هفتاد و نه
هجری بوده والده آنحضرت فرموده اند چون فرزندم عبدالقادر متولد شد هرگز در
رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی یکبار هلال رمضان از جهت
ابر پوشیده شد مردم از من پرسیدند گفتم عبدالقادر شیر نخورد گفتم امروز
هنوز فرزندم شیر نخورده است معلوم شد که آن روز از ماه رمضان بوده است
و آنحضرت فرموده اند که در اوایل جوانی چشم بخواب گرم شدی آواز شنیدمی
که ای عبدالقادر ترا برای خواب نیافریده ام و چون بمکتب میرسیدم
آواز ملائکه می شنیدم که می گفتند برخیزید جای دهید ولی خدا را آن حضرت
هژده ساله بودند که از جیلان به بغداد آمدند و در سال چهارصد و هشتاد و هشت
به بغداد به تحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرائت قرآن بعد از آن بفقه و حدیث
و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی از اقران خود فایق شدند و از همه ممتاز
گشتند و در همین سفر اول شصت کس از قطاع طریق بر دست آن حضرت
توبه کردند و مرید گشتند و در سال پانصد و بیست و یک [illegible] پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در
دهن آنحضرت انداختند بر منبر آمده مجلس وعظ نهاده اند و تا چهل سال در جمیع
علوم دینی کلام میفرمودند و وقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان و زمین
بیائید و بشنوید سخن مرا من چیزی بشما میرسانم که من نایب و وارث پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ام و در مجلس خلعتها خلعتها میشوند و حق تعالی در دل تجلی
میکند و قریب هفتاد هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر میشدند و چهار صد نفر

بفقه

شصت

خلعتها

کلام آنحضرت را می‌نوشتند و هرگاه مجلس می‌شد از آن کلام حقیقت انتظام

[illegible] ذوق و ده کس از آن میمردند و شیخ ابوسعید قیلوی رحمه الله گفته اند که

در مجلس شیخ عبدالقادر بارها پیغمبر صلی الله علیه وسلم و پیغمبران دیگر را صلوات الله

علیهم و ملائکه و اجنه صف صف مشاهده میکردم کتاب غنیة الطالبین و

فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است [illegible] مبارک آنحضرت را

کتب مشهوره [illegible] نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده

[illegible] ابرو بودند و آواز آنحضرت بلند بود و لباس علما

می‌پوشیدند و گاهی طیلسان و گاهی جامه در بر میکردند که قیمت یک گز آن یک

دینار بود و یک جبه زیاده و می‌فرمودند که نمی‌پوشم تا نپوشانندم و نمی‌خورم تا نخورانند

و نمیکنم تا گفته نشود اگر کسی هدیه بخدمت آنحضرت می‌آورد قبول می‌فرمودند

اما از غیر سلاطین روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد ده بدره زر پیش نهاد فرمودند

حاجت نیست الحاح بسیار نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست

و یکی را بدست چپ برداشته با هم فشردند از آن خون روان شد فرمودند ای

ابوالمظفر از خدای تعالی شرم نداری که خونهای مردم بر خود [illegible] میکنی و بدان [illegible]

می‌شوی در حال خلیفه بیهوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت اتصال او با

پیغمبر صلی الله علیه وسلم نبودی میگذاشتم که این خون تا خانه تو رفتی و حضرت غوث

اعظم هرگز بخانه هیچ یکی از خلفا و صاحب حشمتی نرفته اند و بر در خانه نشسته اند

و بجهت ایشان تعظیم نکرده اند و هیچ خلیفه که بخانه آنحضرت آمدی [illegible] می‌نشستند

و با وی می‌آمدند تا قیام از برای او نباشد و در کلام خلیفه مبالغه می‌نمودند خلیفه دست می‌بوسید

و با وی می‌نشست و [illegible] مریدی شیخ [illegible]

می‌نشسته بایشان طرفی بود که عبدالقادر [illegible] چنان [illegible]

[illegible]

علم او مر ترا رسید و بر تو جنبش آن رقم تعلیم رسیدی رسیده [illegible]

هر که داشتی و گویند که هیچکس از خویش خلق و شرم نکرد [illegible] بزم و مهربانی

از آنحضرت بوده و هیچگاه جواب سائل را رد نفرمودی و مهر جاری که اطبا

علاج آن عاجز آمده و او را بخدمت آنحضرت آورده و بمجرد

ساییدن دست مبارک شفا یافت          که دزدی بخانه

حضرت درآمده [illegible] چیزی برده بود آنحضرت علیه السلام در

رسیده گفت یا ولی الله یکی از ابدال فوت شده بود که حکم فرمایید

یکی را بجای او نصب کرده شود فرمودند که بخانه شخصی [illegible] افتاده است برود

او را بیرون آورده بجای ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از آن خانه

جستجو آن کرده [illegible] نظر کیمیا اثر آنحضرت [illegible] به مرتبه ابدال

رسید چون در آن بقعه شریف بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی

دیگر نبود و پس در حقیقت آن شخص بدزدی این متاع آمده بود که آن

حضرت او را مطلب رسید و محروم نرفته به مرتبه ابدالیت فایز

گردانید گویند که عزل و نصب اقطاب و ابدال در زمان دولت [illegible] اولیا

بدست ایشان بوده هرکرا میخواستند عزل نموده دیگری را بجای او نصب مینمودند

چنانچه یکی از ابدال وفات یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده مریدی نمودی او را

فتح محمد نام گذاشته و طاقی ممالک خود را بسر او نهاده داخل آن جماعه

نمودند روزی یکی از مردان غیب در هوا میرفت چون بر سمت ارس

[illegible] رسید زوال کرده [illegible] که در شهر بغداد هیچ آدمی نیست حضرت

غوث اعظم دریافته حال را از [illegible] طلب فرمودند چون از هوا بدرگاه

آنحضرت افتاده به التماس شیخ علی [illegible] از تقصیر او درگذشته توبه کرد و باز در

کیلن

قسطنطنیه

چه امیر بجو دو صنف دو افت آنحضرت تمام شیخ بود و اگر کسی را سینه
مجروح شدی شیخ شریف علی می‌گفت حال او را طبیب میکردند و میشودند که ای
بکار دست شیخ شریف محتاج بود و هر آینه خبر میکردم کار را از آنجا میشنیدند و شفا می‌یافت
بهشت بخش شیخ سلطانیه که در بغداد ان حضرات ظاهر و باطن بایکدیگر از اکابر مشایخ
در باب حضرت غوث الاعظم را انکار و فرمود که حق تعالی هیچ ولی را ابقا
نرسانیده مگر آنکه شیخ را مقامی برتر از آن بود داده کاس محبت خود و هیچ کس
مگر آنکه شیخ را بیشتر و کوارتر از آن عطا فرمود و گفت شیخ عبدالقادر فرد احباب است و
و قطب اولیای زمان خویش بود بدانکه آن غوث صمدانی روزی در رباط حلبه
مجلس فرموده بودند و عامه مشایخ قریب پنجاه تن حاضر بودند از الجمله شیخ علی هیتی
و شیخ بقای بن بطو و شیخ سعید قیلوی و شیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب
الدین سهروردی و شیخ جاکیر و قضیب البان موصلی و شیخ ابوالسعود و شیخ منصور
بطائحی و شیخ حماد بن مسلم دباس و خواجه یوسف بن ایوب همدانی که از سلسله
خواجگان نقشبندیه اند و شیخ عقیل منبجی و شیخ ابوالوفا و شیخ عدی بن مسافر
و شیخ علی بن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین زولی و شیخ احمد بن ابوالحسن
رفاعی و شیخ عبدالرحمن طفسونجی و شیخ مطر بادرانی و شیخ ماجد کردی و شیخ ابو محمد قاسم
بن عبد بصری و شیخ ابو عمرو عثمان بن مرزوق و شیخ سوید سنجاری و شیخ حیات
بن قیس حرانی و شیخ ارسلان دمشقی و شیخ ابوالکرم الاکبر المصری و شیخ ابو العباس
احمد یمنی الصوری و شیخ ابوالحلیم ابراهیم بن دینار و شیخ مکارم الاکبر و شیخ صدقه بغدادی
و شیخ یحیی مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله جوسقی
و شیخ ابو عبدالله و شیخ ابوبکر الحمامی المزین و شیخ جمیل ابو محمد عبدالحق حریمی و شیخ
ابو عمرو صریفینی و شیخ ابو حفص عمر بن ابی نصر الغزالی و شیخ مطهر ابوالجمال محمد بن دهقان القرشی

سنبسه [2]

ابو النجیب [1]

طفسونجی [3]

ابوالعباس احمد بن العربی و شیخ ابوعبدالله محمد الموصوف الخاص و شیخ

عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب مستفاد بودند و شیخ سلطان بن

[illegible]ب و شیخ ابوبکر بن عبدالحمید شیبانی و شیخ ابوالقاسم بن [illegible] و شیخ

عیسی المعروف بالکشیح و شیخ مبارک بن علی الحلی و شیخ ابوالبرکات

بن العراقی و شیخ عبدالقادر بن حسین بغدادی و شیخ ابوالسعود احمد بن

عطار و شیخ عبدالله محمد الاوانی و شیخ ابوالمعالی شهاب الدین سهروردی و شیخ

ابوالقاسم عمر بن مسعود البزاز و شیخ ابوالسنا محمود بن عثمان البقال و شیخ

علی البواب و شیخ عبدالرحیم قیادی مغربی و شیخ ابوعمرو عثمان بن مرزوق و

شیخ مکارم نهر خالصی و شیخ خلیفه بن موسی ملکی و شیخ ابوالحسن جوسقی

و شیخ عبدالله ونسی و شیخ ابوالبرکات بن صخر اموسی و شیخ الحی ابراهیم

بن علی عزب و شیخ غوث رضی الله عنهم اجمعین و غیر ایشان از بسیاری از

مشایخ کبار در انجا بودند و آنحضرت بالای منبر صحبت میفرمودند در اثنای

صحبت فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله شیخ علی هیتی بمنبر برآمد و

قدم مبارک آنحضرت را بر گردن نهاد و سایر اولیا گردنها پیش کشیدند

شیخ ابوسعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر فرمودند که قدمی

هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی

کرد و رسول صلی الله علیه و سلم بدست [illegible] و طائفه از ملائکه مقربین

بر محضر اولیاء [illegible] متقدمین و متاخرین در انجا حاضر بودند احیا با جسد خود

و اموات به ارواح خود و خلق [illegible] در انجا حاضر بودند و ملائکه [illegible]

[illegible] و رجال الغیب مجلس آنحضرت را در میان گرفته بودند و [illegible]

[illegible] السباده [illegible] زمین هیچ ولی نماند که گردن خود را پیش نکشید و

و گفته‌اند که یکی از عجم تواضع نکرد و حال وی سلب نمودند و ظاهر است که او
از کمال عنایت بی نهایت الهی و فرزندی و حمایت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم همه اولیاء الله تواضع نمودند و فرمان ایشان را قبول
نمودند و هیچ ولی باین مقام نرسیده من ذلک

و در اوایل حال آن حضرت بعضی از مشایخ میگفته‌اند
جوان عجمی را قدمی است که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشایخ
گذشته چند سال پیشتر از احوال آن حضرت خبر داده بودند چنانچه ابوبکر بن هوار
بطائحی قدس سره که از کبار متقدمان مشایخ عراق‌اند و صاحب کرامات
ظاهره و مقامات فاخره بودند و در خواب مرید صدیق اکبر شده بود و دست گرفته
از حضرت صدیق رضی الله عنه گفتند و فرموده که از حق تعالی خواسته‌ام
که جندی که در دست من در آید آتش آن را نسوزد و فرزندان در بطائح هستند
است و گرفتند روزی که نزدیک قبرستان جمع شدند هر کس چیزی می
میگفتند که اولیاء عراق هفت کس‌اند معروف کرخی امام احمد حنبل و بشر حافی
و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سهل بن عبدالله تستری و شیخ عبدالقادر جیلانی
از ایشان که شیخ عبدالقادر کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد
خواهد بود ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد الشنبکی که مرید شیخ ابوبکر
بطائحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند مقامات ارجمند
بوده‌اند فرزندان در عهد او به است که در بطائح است منقول است از شیخ
عبدالقادر گیلانی است که اقتدا کرده شود با افعال و اقوال او از حق تعالی جمع کثیر
و با برکت او مرتبه‌های عالی یابند و صاحب دولت گشته و فیض نسبت قاهره سابق
در صحبت عوض شیخ الشبلی میفرمودند که هر ولی بر قدم ولی می‌باشد و من بر

...م چه خودم صلی الله و علیه و سلم و هر قدمی که جد من پرونشت من بر ان...
...م نکرد و بر قدم بودست که برا و نیست و برا ن شریعتی روایت اشارت بکمال...
...متابعت و پیروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علی آله
شیخ شلیف بن جعفر حسینی موصلی گفت شنیدم از پدر خود که میگفت...
...خدمت حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که مگس...
...تن شریف باشد یا خلیط دعوی بر تف انداختنی باشند جمیع مشایخ وقت...
...آنحضرت بوده امام عبدالله یافعی گفته اند که اکثری از مشایخ نسبت حضرت
غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه معین الدین چشتی و شیخ شهاب
الدین سهروردی قدس الله سرهما بملازمت آنحضرت رسیده فیض و صحبت
باطن حاصل نمودند که شیخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی
... عبدالقادر نام در بغداد مشهور شده است فرمودند او در آسمان مشهور تر است
در ملک و در زمین و شیخ ابوالبقا مغربی که از اجله مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب
ایشان گفتند به بغداد میروم فرمودند چون بانجا رسید زنهار ترک خدمت
شیخ عبدالقادر نکنید بدرستیکه در تمام عجم مثل او افریده نشده و در حرمت
مثل او دیده نشده و مشرق زمین مباهات میکند با در مغرب و علم و کمال
او بیرون است از علم و کمالات اولیای دیگر چون الف نزد چند سلام
من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکنید و آورده اند که آنحضرت فرمودند که
بیست و پنج سال نگی سال در بیابانهای عراق بقدم تجرید در سیاحت
بوده ام چهل سال بیک وضوی نماز عشا و بامداد گذارده ام و پانزده
سال بعد از نماز عشا بیک پای ایستاده ختم قرآن نا صبح میکردم شبی
نفس آرزوی خواب کرد و گفت چه شود اگر ساعتی بخسپی گفت از شنیدم

و بارها بیک پای ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بضرورتی تکلف شد
بشنودمی می‌آمده من نعیف بانگ بروی میزدم و دفع میشد و میفرمودند
چهل روز درفته بودم نشستم در بیابان عراق یازده سال در برج عجمی اقامت داشته
بواسطه طول اقامت من آن برج را برج عجمی میگویند از شیخ عبدالرزاق
آنحضرت که غوث اعظم میفرمودند که مرا دستی کاغذی داده شد مد بصر
انتهای آن بود دیدم که نام اصحاب و مریدان من که تا قیامت نسبت بخود
درست خواهند داشت در آنجا نوشته بوده اند و حکم شد که این همه را بتو بخشیدیم
که آنحضرت میفرمودند قسم بعزت و جلالت او که قدم
بر ندارم از پیش پروردگار خود تا داخل نکنند مریدان مرا با من بهشت و آنحضرت
فرمودند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در مغرب باشم برهنه شود و عورت او آشکار
بپوشم از مغرب در مشرق او را از شیخ عمران که وقتی با حضرت
عرض کردم که اگر شخصی خود را مرید حضرت بگوید و دست بشما نداده باشد
و خرقه از شما نپوشیده باشد آیا او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند
بلی هر که خود را بمن نسبت کند قبول کند او را حضرت حق سبحانه تعالی و بیامرزد گناهان
او را و او از جمله اصحاب بهشت از شیخ عمر بزاز که آنحضرت میفرمودند
بغیر حسین بن منصور حلاج کسی نبود در زمان او که دستگیری او بکند اگر من
می‌بودم دستگیری او میکردم هر کسی از مریدان من باشد و بلغزد مرکب او تا
قیام قیامت دستگیری کنم بشرت یا دیگر کسی که پیر ایشان شیخ عبدالقادر
است و امام ایشان ابوحنیفه و پیغمبر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است
خوشا حال آن سعادتمندان و گنهکاران که باین سعادت عظمی مشرف
شده اند و بر این درگاه نسبت ارادت بهم رسانیده اند کرده الله امنه

زیرا که انگیختن بندگان و مریدان این درگاه است توجه حضرت
دستگیر و رهنما آخرت نجات یابد و داخل ... درگاه ... باشد
که آنحضرت میفرمودند که هر مسلمانی که بر مدرسه من گذشته
است یا روی مرا دیده است عذاب گور و قیامت تخفیف ...
می گوید که مردی از همدان بزیارت حضرت در آمد و گفت پدر من وفات یافته
است او را در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب میکنند بگو
شیخ عبد القادر در ... و التماس دعا کن شیخ گفت او وقتی بمدرسه من
گذشته است گفت آری شیخ ساکت شد روز دیگر آن مرد بیامد و گفت
پدر خود را بخواب دیدم که خرسند و خرم و خلعت سبزی در بر پوشیده میگفت
که عذاب از من برداشتند و این خلعت ببرکت شیخ عبد القادر بمن دادند
بر تو باد که همیشه در خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند کسانی که
جمال او را دیده باشند و دولتمند کسانی که آن آواز شنیده باشند و طالع
مند شخصی که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی حبشی گفته که شیخ خرقه
با برکت شیخ طایفه را سرافراز از خرقه و طاقیه عبد القادر پوشیده ام و ...
روزی را مبارک تر از آن روز که آن جمال را دیدم ندیدم شنیدم یکی از اهل
یمن دید که عزیمت اسلام کردم و در خاطر داشتم که در بهترین اهل یمن باشم
سعادت شرف کردم در خواب دیدم که حضرت علیه السلام میفرمودند
که بیعت او ... بر دست شیخ عبد القادر اسلام آر که بهترین اهل زمین است
و شیخ ابو عمر بن مرزوق رحمة الله علیه گفته اند که شیخ عبد القادر شیخ
را امام دستگیر یافته ایم که درین زمان براه الهی میبرد و حالی یا مقامی که
میدهند پس شیخ عبد القادر امام اوست و حق سبحانه تعالی عهد گرفته است

از اولیای وقت که مرا او قبول کنند و هر فیضی که از رسول صلی الله علیه وسلم
نرسیدی و در عین زمان از شیخ عبد الله در با اولیای وقت میرسید دیر مراتب
اولیاء الله اطلاع بود و با هیچ کس را از مرتبهٔ شیخ اطلاع نیست و درین
یکی را بخرقه از رسول برد نسبت نیست و این حضرت میفرمودند که میخواستم در
تنها باشم ولیکن حق سبحانه تعالی نفع خلق را بمن باز بسته است و تا حال
هزار کس بدست من توبه کرده اند

از شیخ ابو محمد محلی گفته اند روزی
در بغداد بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در آمدم و مدتی در خدمت
ایشان ماندم چون مراجعت عزیمت مصر کردم از آنحضرت دستوری خواستم
مرا وصیت کرد که از هیچ کس چیزی نخواهی انگشت مبارک خود را در دهن من
انداختند و فرمودند که این را بمک باز کرد و همچنان کردم از غذا و طعام
هیچ احتیاج نشد و قوت در زبان بود

از شیخ ابو المظفر اسمعیل
که وقتی شیخ علی بن هیتی بیمار شد و حضرت غوث الاعظم بعیادت شیخ
رفتند و در آن موضع دو درخت خرمای خشک شده بودند و از مدت چهار سال اصلا
بار ور نمی شد که غوث الثقلین در زیر یک درخت نشستند سبز شد و بر
گرفت
و دمی که شخصی بخدمت آن قبله حاجات آمد گفت
که عورت من حامله است و مرا آرزوی پسر است فرمودند که ترا پسر شد چون
وضع حمل شد زن آن مرد دختر بزاد او آن دختر را در رشته بخدمت آن حضرت
آورد و گفت که این دختر است فرمودند در خانه ببر این را بپیچ و ببین که چه
میشود چون بموجب فرموده عمل کرد همان دختر بحکم الهی پسر شده
از ابو السعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب و ماهتاب بر من
آمده تا بمن سلام میگویند و سال و ماه و هفته و آنچه از خیر و شر در آن آید

بشد. چنانچه شیخ سیف الدین علیه الرحمه والد حضرت شیخ الاعظم

دیده که هیچ ماهی از ماههای نبودی مگر پیش از آن که نو شدی بیامدی و خبر

از احوال آنچه دران ماه بودی از سختی مقدر شده بودی در صورت زشتی ناخوش

بیامدی اگر نیکی چیزی مقدر شده بودی در صورت نیکو بیامدی آخر روز جمعه

سلخ جمادی الآخر سال پانصد و شصت جمعی از مشایخ در صحبت آنحضرت نشسته بودند

جوانی خوب رو در آمد گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رجبم آمده ام

تا ترا تهنیت گویم و در من هیچ بدی و سختی مقدر نشده است و دران ماه رجب

هیچ نمیدید مردم مگر خیر و نیکوئی چون روز یکشنبه آمد سلخ رجب شخصی کریه

المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبان ام آمده ام که ترا

تهنیت گویم که مقدر شده است و در من موت و فنا خلق در بغداد و گرانی

در حجاز و قتل و شمشیر در خراسان چون ماه شعبان آمد هرچه گفته بود واقع

شد و آنحضرت در ماه شعبان چند روز بیمار شده روز دوشنبه بیست و نهم

شعبان جمعی از مشایخ پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ

نجیب الدین سهروردی و غیره با شخصی با بها و وقار تمام در آمد گفت السلام

علیک یا ولی الله من ماه رمضان ام آمده ام که ترا تهنیت گویم و عذر از آنچه

بر تو مقدر شده بود در من وداع کن ترا که این آخر اجتماع نیست با تو پس بازگشت

و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند و رمضان دیگر را در نیافتند

گفته اند که وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم یا نهم

ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک هجری روی داد و بعضی یازدهم ربیع

الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی نهم ماه مذکور بوده اما اصح قول نهم ماه است

چنانچه مشهور است. تاریخ وفات آن قطب دام م ع شق د ق

مدت عمر شریف آنحضرت بقولی اول نود سال ولادت

در سال [illegible] و نه روز است و بقولی ثانی هشتاد و نه سال و نصف

و نه بعلم دیدیم و [illegible] آنحضرت در جمیع ایشان یازده هم و بعضی

میگفتند ما در [illegible] دیدیم و این فقر عرس هم تا مکتبه آمدند روز وفات بحمد

کثیر از مشایخ حاضر بودند شیخ عبد الوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت

نمود علیک بتقوی الله و [illegible] یعنی لازم گیر پرهیزکاری را که خاصی از برای

حق تعالی باشند و لازم گیر طاعت او را و لا تخف أحدا و [illegible] یعنی هم

و امید مدار از حق تعالی از هیچ کس مدار و [illegible] الحوائج الی الله [illegible]

و بسیار حاجتهای را بحق تعالی و بطلب حاجتهای او را و لا تثق بأحد [illegible]

[illegible] الله [illegible] واعتماد مکن بهیچ کس هر چه [illegible] التوحید اجماع الحق

یعنی لازم گیر توحید را مکرر از برای آنکه تاکید است که بر توحید اتفاق است

از آن که بر توحید اجتماع کل است و جمع مشایخ و ب[illegible] این قوم را بر توحید

اتفاق است و بعد از آن با اولاد و احوال خود و گرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند

که برخیزید و جای دهند و ادب ایشان بجای آرید که اینجا رحمت عظیم در شما [illegible]

و جا تنگ مدارید برایشان و میفرمودند که علیکم السلام و رحمة الله و تک [illegible]

این کلمات بسیار میفرمودند انا لا ابالی بشیء [illegible] الموت یعنی من از

هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت هم باک ندارم قبر آن حضرت

در مدرسه باب الازج واقع است که در شهر بغداد است و شیخ ابو سعید

مخزومی در حیات خود با آنحضرت داده بودند [illegible]

و حق سبحانه تعالی چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده

بود و بعد از وفات در قبر مبارک همان تصرف داده است چنانچه امام عبد الله

باو

و بعضی گفته اند کسی که صاحب حال باشد در بغداد دانش نه درویات
غوث صمدانی شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه بکند حال او رسید و
... از شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالرزاق رحمهما الله که ... ی
... والد بزرگوار در بغداد به باب ... ببیند ... میکردند ...
... ترک دادند و تا دیری غایب بودند بعد از آن فرمودند ...
... و گرداند دریای علم لدنی که وسعت دوری برابر وسعت آسمان و زمین
است بدوری فرمودند که شرق و غرب و بحر و جبل مرا تسلیم کردند و هیچ ولی
نماند که در آن وقت بمن تسلیم نکرد شیخ ... رحمه الله گفته اند که غوث اعظم
فرمودند هر که در کربتی بمن استغاثت کند و در گذاشتن آن کربت را از وی هر که در
شدتی بنام مرا ندا کند خلاصی بخشیم او را از آن شدت و طریقی و شیخ ابو محمد عبدالحق
گفته اند که وقتی روز یکشنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث الثقلین
در مدرسه بودیم پس آنحضرت برخواستند و وضو کردند و دو رکعت نماز گذاردند
چون از نماز فارغ شدند نعره بلند ما هیبت برآوردند و یکی از نعلین چوبی در بای
... یکی بود دیگی را در هوا انداختند و آن از نظرها غایب شد بعد از آن
نعلین دیگر در هوا بینداختند آن نیز از نظرها ناپیدا گشت و آن حضرت ... بنشستند
هیچکسی را مجال آن نشد که ازین معنی سوال کند بعد از بیست و سه روز قافله
... و عجم بیامد و گفتند ما را نظریست برای حضرت غوث اعظم
فرمودند بستانید الشان کمی حریر و جامها از ... و زر و نعلین آنحضرت را
آوردند ما دیدیم غوث اعظم فرمودند که نعلین را از کجا یافتید گفتند روز یکشنبه سوم
ماه صفر ما در راه بودیم ناگاه راه زنان بیرون آمدند و قافله را غارت کردند و بعضی را
بکشتند و تمام اموال ربودند و در یک وادی فرود آمدند و قسمت میکردند ما گفتیم حضرت

شیخ عبدالله در همین وقت بود آدم ارتحال برای حضرت شیخ بزرگ
در همین اثنا دو فوج عظیم شنیدم که جنیان آن تمام قلعه را در گرفت و دیدم
سخت عظیم [illegible] گشته بر [illegible] گمان بردم که [illegible] دیگر از راه [illegible]
تا خشنود ما را گفت [illegible] آن چه در [illegible] داده و [illegible] کرد [illegible] سعید رفتم
که [illegible] را از [illegible] افاده اند و این [illegible] باب [illegible] تر [illegible] است
الشیخ [illegible] بار داده و گفت که این [illegible] است گفت
شخصی یک دست حضرت غوث الاعظم آمد و گفت مرا [illegible]
که او را [illegible] می آید [illegible] در کار [illegible] اند حضرت شیخ قطب [illegible]
[illegible] شد اگر [illegible] در گوش [illegible] ای حالش شیخ عبدالله در [illegible] است
[illegible] که [illegible] آری [illegible] می کنم [illegible] گوید [illegible]
شیخ [illegible] امام عبدالله [illegible]
[illegible] حضرت شیخ [illegible]
شده [illegible] آن حضرت [illegible] روزی [illegible] پیش غوث الاعظم
آمد [illegible] گفت [illegible] فرزند خود را [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] برای [illegible] آن حضرت او را قبول کردند
[illegible] فرمودند [illegible] پیش فرزند خود [illegible]
می خورد [illegible] شده از کم خوری [illegible] پیش حضرت غوث
الاعظم رفت [illegible] آن حضرت تناول فرموده
[illegible] بودند [illegible] آن حضرت گفت [illegible]
نان خشک چون غوث الاعظم دست [illegible] فرمودند
قم باذن الله الذی یحیی العظام وهی رمیم آن زنده شد [illegible] ۱۹۹ [illegible] غوث

الاعظم

هم تا آن عجوزه گفت فرزند تو مقیم که مجبش شود و هرچه خواهد تو کار دیانت

ماهتاب آفتاب شریف و مقتدای طریقت محبوب سبحانی بزرگوار است که در

تفسیر هر آنچه معنی فهم عاجز آید در آنچه در اینجا نوشته شد و از هر است

بسیار اندکی و بحث دانستن کمال مرتبه آنحضرت همین کم سخن بس ا

ایشان سردار طایفه‌اند که خدای تعالی ایشان را دوست میدارد و حکایه

از شیخ جلال الدین ابو محمد بن عبد الله البصری وقتی با خضر

علیه السلام ملاقات نمودم گفتم حکایتی بگو که ترا با اولیا حق گذشته

باشد بگوی گفت روزی در کنار بحر بودم و آن بحر محیط میگویند نشستم و آنجا جای

آدمی و غیره نبود ناگاه و ... دیدم مردی کلیم در پیچیده خفته است

در خاطر من گذشت که ولی خداست او را گفتم برخیز و بندگی کن گفت ای

ابو العباس برو و بنفس خود مشغول باش گفتم مرا چگونه میشناسی که خضر است

گفت تو بگو که من کیستم مناجات کردم یا رب من نقیب اولیاام و این را نشناختم

ندائی شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا هستی و لیکن کسانی که ایشان مرا

دوست میدارند این از آن طایفه‌اند که من ایشان را دوست میدارم آن

مرد روی من کرد و گفت ای ابو العباس شنیدی گفتم مرا دعا کن گفت

از تو وقت خواهم گفتم چاره نیست گفت

گفتم زیاده کن در حال از نظر من غایب شد و هیچ ولی را ممکن نبود که از نظر

من غایب شود و از آنجا پیش رفتم برود دیدم که نوبت نمیشد و بالای آن توزی

دیدم که خیمه خیره میکرد و دیدم آنجا مردی کلیم پیچیده خفته است مشابه کلیم آن مرد

خواستم که برپای بیدار سازم ندا شنیدم که بادب باش باکی که ما ایشان

را دوست میداریم ... بنشستم تا بیدار شد گفت

الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور

والحمد لله الذی اسمعنی ... الذی ... خلق بعد از ان مرا گفت

ای ابو العباس الکریمی از شیخ ادب میکردی بهتر بود بالله علیک تو ز دو

آمده باشی گفت بلی در حجره بودم از احوال نقل کرده بود حق تعالی بی جهت عهد

میگفتم آدم مردم در جا آورده چون از ان فارغ شدم او را دیدم نشسته و سوی آسمان

نگاه میکند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس دعا از گفت گفتم چار جنبت گفت

وقاک الله الصعاب ... گفتم زیادت کن گفت عدوت

تکلفی الا اندکی از قوت غایب شدم در حال نگاه کردم او را ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام

پرسیدم مثل این طائفه اصحاب اسرار قومی باشند که رجوع ایشان بود گفت ای

گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله عنه و او آن افراد است که در دنیا

باب این فقیر گفته ... ای خوش آنکس که یار عاشق اوست

عاشق یار خویش جمله جهان است ... و این مرتبه والااز جمیع انبیاء و لایت است

صاحب فتوحات میگوید که مفرد ان جماعتی اند که از دایره قطب خارج اند

و خضر علیه السلام از ایشان است و رسول صلی الله علیه و سلم پیش از بعثت

از ایشان بوده و این احوال کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته

از هزار یکی و از بسیار اندکی است که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی و از تاریخ امام

عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ عبد القادر رضی

الله عنه بیرون از حد و نهایت و خبر کرده اند مرا بزرگان ائمه که کرامات حضرت

ایشان از یا بیرون یک تواتر رسیده و باتفاق معلوم شده ثابت گشته

که کراماتی که از ایشان بظهور رسیده از دیگر مشایخ ظاهر نشده و آنچه از حضرت

در ایام حیات بظهور رسیده و آنچه الحال میرسد ... تمام ... جمع کند کتاب

شده ازین جهت بعض قدری اختصار نموده خوارق که از آنحضرت ظاهر
میشده میکرده در حقیقت معجزه رسول است صلی الله علیه و سلم چنانچه حضرت
عبد الرحمان جامی قدس سره فرموده اند [illegible] ولی خارقی که [illegible] است
چیزی آن بین که معجزه است اول شخصی که طریق مریدان شروع در تدریس
در حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه خود در بغداد دریافت
میشنید [illegible] که آنحضرت امام موسی کاظم و حضرت غوث اعظم
رضی الله عنهما مشغول دعا [illegible] خود باین شرف عظمی مشرف گشت
و ایمان [illegible] شد که تحریر این کتاب مقبول گشته الحمد لله علی ذلک
[illegible] زده تبرک بوده یکی از آنجمله [illegible]
قدس الله سره ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم
وعلوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده و از جمیع علوم بهره
تمام داشته اند و بعد از غوث اعظم در مدرسه آنحضرت وعظ میفرمودند
و از فیض صحبت ایشان خلق بهره می گشته نقل است از شیخ
عبد الوهاب که می گفت وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع علوم و
فنون حاصل نموده ام به بغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن خواستم که
در حضور ایشان وعظ بگویم رخصت دادند بالای منبر بر آمده انواع
علوم و موعظه بیان کردم ما مجلس را [illegible] نکردند و [illegible] از [illegible]
اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمایند من فرود آمدم
و حضرت ایشان بر منبر بر آمدند [illegible] است مجرد
استماع این کلمه از اهل مجلس فریاد و فغان برخواست من از این معنی
پرسیدم فرمودند [illegible] من [illegible] البنانا

در ماه سال پانصد دوازده بوده وفات شب بیست و پنجم ماه شوال
و سنه هجری و قبر در بغداد است و ایشان را دو پسر بوده شیخ ابو منصور علیه السلام
و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل و کامل اند رحمهم الله [illegible]

شیخ عبد الرحمن [illegible]

کنیت ایشان عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند و جمیع علوم را
خدمت والد ماجد خود کسب نموده اند بعد از آن حضرت درس حدیث و
فقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار در علوم صوفیه که مشتمل
بر حقائق و معارف است تصنیف ایشان است حضرت غوث
صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهت ایشان تصنیف کرده اند وفات
ایشان در مصر سال پانصد و هشتاد و هفت هجری بود

شیخ عبد [illegible]

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند
حضرت غوث اعظم اند ایشان هم کسب علوم ظاهری و باطنی
از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیاری از برکت صحبت ایشان فیضها
حاصل کرده اند ایشان جانب مشرق سیاحت نموده بجائی متوطن
گشتند

شیخ سراج الدین عبد الجبار رحمة الله تعالی علیه

کنیت
ایشان عبد الرحمان ابو الفرج است فرزند غوث اعظم اند و تحصیل علوم
از خدمت والد شریف خود نموده اند مفتی ۱۶ [illegible] بوده اند ایشان
را در علوم قدرت تام بوده در رساله جلاء الخاطر را که ملفوظ والد بزرگوار
ایشان است بخط ایشان مرید با صدق دارد و در آن نوشته اند
که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع [illegible] است چون حروف
طمع [illegible] قبر در بغداد است

شیخ تاج الدین ابوبکر عبد الرزاق قدس [illegible]

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اولیاء اکمل و الطف بوده اند علوم

باطن را از آنحضرت بدرجه کمال کسب نموده اند و خلق بسیاری
فیض صحبت ایشان بدرجه کمال رسیدند گفته اند که پدر ایشان
نبوده [illegible] در ورع و طریقه اعلی داشتند و از حیا [illegible] کار خود سی
سال سر بالا نکرده اند ولادت ایشان در سال پانصد و بیست و
[illegible] در بیستم ماه شوال و در سال ششصد و بیست و سه [illegible] بود
قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از ایشان منقول است
که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند و من با دو برادر خود در خدمت
ایشان بودم ناگاه دیدیم که سه بار خمر از برای سلطان میبرند و از ایشان
بوی بد می آید و سرهنگان همراه اند حضرت غوث اعظم فرمودند که
البته اینها ایستاده شوند و اسب را تعجیل میراندند آنحضرت فرمودند
دواب را البته در حال همه فریاد بر آوردند و بر جای بماندند هر چند این
سرهنگان میزدند دواب از جای حرکت نمیکردند در حال سرهنگان
را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و میطپیدند پس همه فریاد بر آوردند
که ما همه توبه کردیم فی الحال قولنج برطرف شد و خمر سرکه مبدل گشت
آنحضرت بمسجد رفتند این خبر بسلطان رسید بگریست و بخدمت
آنحضرت بیامد و از جمیع محرمات توبه کرد و گویند که روزی شیخ عبد الرزاق مردان
غیب را در مجلس والد ماجد خود در هوا دیده بودند [illegible] حضرت غوث اعظم
فرمودند مردان غیب اند [illegible] دیگر از جمله ایشان رابع لیسر بود و شیخ ابو صالح
نصر شیخ ابو القاسم عبد الرحیم شیخ ابو محمد اسمعیل شیخ ابو المحاسن فضل الله و شیخ
جمال الله که ایشان در صورت با حضرت غوث ربانی بسیار شبیه بوده اند
[illegible] در خدمت والد [illegible] و از برادر خود شیخ عبد الوهاب کسب علم صوری و معنوی

نموده بمرتبه کمال گشته اند شیخ ابو اسحاق ابراهیم [illegible] رحمه

الله حضرت غوث اعظم اند علم فقه و حدیث را از حضرت والد خود

کسب کرده بکمالات ظاهری و باطنی متصف بوده اند وفات ایشان

بیست و چهارم ذی القعده سال ششصد هجری بوده [illegible] مزار ایشان در بغداد — در رباط است

شیخ ابو الفضل محمد [illegible] فرزند حضرت غوث الثقلین

اند در علوم ظاهر و باطن را از حضرت والد بزرگوار خود کسب نموده کامل گشته

اند وفات ایشان در بغداد بیست و ششم ذی القعده سال ششصد و سی هجری

بوده شیخ عبد الرحمن [illegible] رحمه الله فرزند حضرت غوث الثقلین اند

اکتساب علوم صوری و معنوی از حضرت والد بزرگوار خود کرده اند محدث

و فقیه گشته اند وفات ایشان بیست و ششم ماه صفر سال پانصد

و هشتاد و هفت هجری بوده [illegible] در بغداد است ایشان را

دو پسر بوده شیخ ابو محمد عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد القادر که بیست در علم شان

موافق جد بزرگوار است جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبد الرزاق

کسب نموده عالم و کامل گشته بوده اند دیگر شیخ ابو الفضل [illegible] رحمه الله و هلو

حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد بزرگوار خود

نموده فاضل و عامل گشته اند [illegible] ایشان در ششم ربیع الاول

سال پانصد و نود هجری بوده وفات در شب براة سال ششصد هجری

[illegible] وقت ایشان در بغداد متصل قبر والد ایشان شیخ

عبد الوهاب [illegible] قدس الله سره شیخ ابو الحق

فرزند حضرت غوث اعظم اند تحصیل علوم از حضرت والد بزرگوار

خود نموده فقیه و محدث [illegible] ادا کامل گشته اند و [illegible]

... شیخ ... سالی بالاصفهانی بوده و در دمشق رفته متوطن
شده در انجا بتاریخ ۲۰ جمادی الاخر سال ششصد و هژده هجری فوت نمودند قبر
ایشان هم در دمشق است ذکر مرید آنحضرت بواسطه و بلا واسطه غوث
اعظم اگرچه مریدان آنحضرت زیاده از آنند که در شمار در آیند خصوصاً در
ولایت هندوستان همه مسلمانان مریدان سلسله علیه اند و کافران شب
تعظیم آنحضرت بنفر الخیر میکنند شیخ علی هیتی [illegible] از کبار
مشایخ بطائح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید
شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هوار و ایشان
از اولاد صدیق اکبر رضی الله عنه پیوسته در خدمت حضرت غوث
اعظم می بودند و فایده ها میگرفتند وقتی که آنحضرت فرمودند قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله اول کسی که بالای منبر رفت قدم آنحضرت را بر
گردن خود نهاد و بزیر دامن مبارک در آمده باین سعادت مشرف
گشته ایشان بودند و گویند روزی غوث اعظم وعظ میفرمودند
و شیخ علی هیتی در برابر آن حضرت نشسته بودند شیخ را خواب
گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید و از منبر فرود
آمده در پیش شیخ بادب ایستاده و ندو جانب وی نگریستند چون علی
بیدار شدند آنحضرت گفتند که رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب
دیدی گفت آری غوث اعظم فرمودند من برای این بادب ایستاده
بودم که چه چیز وصیت کردن ترا گفت بلی [illegible] بعد از آن شیخ گفت
که آنچه من بخواب میدیدم آنحضرت به بیداری میدیدند و حضرت

غوث الثقلین ایشان را بسیار ستایش میکردند و میفرمودند که
از اولیای الهی عالم غیب و شهادت داخل بغداد میشود و او مهمان من است
یعنی مهمان شیخ علی ابن هیتی و چون شیخ بخدمت حضرت غوث الاعظم
میرفتند مریدان خود را میگفتند که غسل کنید و خود نیز غسل میکردند و با ایشان
گفتند که حضرت را بشناسید عادتهای خود را کنار دارید که پیش سلطان می رویم و به
بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت میفرمودند برای چه بلا حفظه
تمام از اکابر عراق اند شیخ میگفتند که پادشاه عراق توئی از تو بلا حفظه میپرسیم
هرگاه امان وحی الهی میشنویم حضرت غوث اعظم فرمودند لا خوف علیهم
منقولست که روزی آن شیخ به بهملک میرفتند دیدند که میان اهل دو ربه
مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستادند و گفتند ای بنده خدا
رجوات و شبم کشت ده شیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند که مرا فلان
بن فلان کشته بنیاد دیگر دو از کرامات شیخ علی هیتی نقل کرده اند اگر شیر
رو برو شخصی بیاید و او نام ایشان را بگیرد برگردد [illegible] ایشان
در سال پانصد و شصت و چهار هجری بود [illegible] صد و بیست سال
[illegible] در زیران شیخ است [illegible] تمام
ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین اند گفته اند که
هدایت کار من آن بود که شبی در جبل لقال روی در آسمان کرده به
پشت افتاده بودم دیدم که در چه ای انجم کبوتر میگذرد و بلی گفت

... وجه علی ... من ... [illegible]

دیگری میگفت

صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

دیگری میگفت

رضی الله عنه ... [illegible]

... القطب ... [illegible] ... شنیدم

بود شنیدم وقتی که با خود آمدم و کسی دنیا و آنچه در وی است تمام از دل
برفته بود و چون بامداد شد با خدای تعالی عهد کردم که خود را تسلیم
شخصی کنم که مرا بخدای تعالی رهنمای گشته روان شدم ناگاه پیری نیکو
دیدار با هیبت و وقار پیش آمد و گفت السلام علیک یا عثمان جواب
سلام دادم و سوگند دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من
خضرم پیش شیخ عبدالقادر بودم گفت یا ابوالعباس دوش مردی را دل
هر لحظه به خدا رسیده بود و قبولی یافته و از بالای هفت آسمان ویرا ندا
آمده که مرحبا بک عبدی با خدای عهد کرد که خود را تسلیم شخصی کند برو و ویرا
پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبدالقادر سید العارفین و قبله واقفین است
درین وقت پس لازم بگیر خدمت و حرمت عظیم دار ... و
بگو ... که خود را در نظر او دیدم خضر علیه السلام غایب شد
پیش شیخ عبدالقادر در آمد گفت مرحبا ای عثمان رو و بدان که خدای تعالی
ترا امر میکند ... لحظه ... تا ... از اولیا
... خدای تعالی ... کند ... از آن طایفه
من ... آن ... رسید ... و علم ملکوت
کشف کنند ... عالم و آنچه در عالم است ... تعالی
تا ... [illegible]

بود بمن برد عقل من بر قرار بماند بعد از آن چند روزه در خلوت نشستند و
که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشد بیش از آنکه من بگویم با من بگفت
[illegible] از خبرها خبر داد که بعد از اخبار روی بسی سال واقع شد و میان حروف
[illegible] نوشتن آن نقطه از من بیست و پنج سال در میان شد و این نقطه چنان بود
که [illegible] ابو [illegible] از سادات حسنی
کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت
از حضرت غوث الثقلین شاه عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده
و میفرمودند که عبدالقادر نزدیک ترین اهل زمین است بحق تعالی
در آن عصر روزی بجهت طهارت میرفتند و ابریقی پر از آب بدست یکی
مریدان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را دراز
ابریق کشیدند فی الحال چنانچه بود درست و پر آب شد و از آن آب
طهارت کردن گرفتند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هشت
هجری بوده و قبر در فیلوسیه شیخ قضیب البان موصلی [illegible]
کنیت ایشان ابو عبدالله است از مریدان کامل غوث الثقلین اند
و خوارق و کرامات عجب از ایشان بسیار ظاهر شده [illegible] موصل
را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دیدند که وی یکی از کوچهای موصل
از مقابل وی می آید با خود گفت این را می باید گرفت و بحکم حاکم برد
تا سیاست رساند ناگاه دید که بصورت کردی برآمد چون [illegible]
پیش آمد بصورت اعرابی برآمد چون نزدیک رسید بصورت یکی از فقها
ظاهر شد چون بقاضی رسیدند گفت ای قاضی کدام قضیب البان است که
میبری که سیاست میکنی قاضی از انکار خود توبه کرد و مرید شد حضرت

او

نیز گفته که قطب الیاس بما گفته‌اند فرمودند که اهل سرا و در خانه
نگهداشت شیخ احمد بن مبارک رحمه الله علیه صاحب کشف
و کرامات بودند خادم حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید محی الدین عبد
القادر گیلانی رضی الله عنه و دلیل بزرگی ایشان همین بس است که
خدمت آنحضرت دریافته‌اند گویند که چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ
بر کرسی جلوس میفرمودند ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بر آن کرسی
فرش میکردند وفات ایشان در سال پانصد و هشتاد هجری بوده شیخ علیه الرحمه
شیخ صدقه بغدادی قدس الله سره کنیت ایشان ابو الفتح و نام پدر ایشان
حسین است مقیم بغداد بوده‌اند و همیشه در مجلس غوث اعظم حاضر می
شده‌اند و استفاده مینمودند روزی شیخ صدقه برباط حضرت غوث
الثقلین در آمدند و آنحضرت بالای منبر رفته و بسخن نگفتند قاری را هم
نفرمودند که چیزی بخواند اما مردم را وجدی عظیم دریافته حالتی قوی فرو گرفت
شیخ صدقه با خود گفته که غوث اعظم چیزی نفرموده‌اند قاری هیچ نخوانده این
وجد از چیست حضرت غوث اعظم روی بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا
یکی از مریدان من از بیت المقدس تا اینجا بیک گام آمده است و بر دست من توبه
کرده امروز همه حاضران در مهمانی او اند شیخ صدقه با خود گفته که کسی از بیت المقدس
بیک گام به بغداد آید دیگر از چه توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد آنحضرت
روی بایشان کرده فرمودند با هوادی توبه میکند از آنکه دیگر در هوا نرود و حاجت ادب
آموختن است که او را بحضرت حق سبحانه و تعالی راه نمایم وفات ایشان در سال پانصد و
هفتاد و سه هجری بود شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمه الله صاحب کرامات
و مقامات علیه و ورع و زهد و شیخ کامل بوده‌اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا

قدس الله سره در مجلس حضرت غوث الثقلین حاضر بوده اند و فیض می بردند
ایشان گفته اند که روزی در مجلس غوث الاعظم حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی
بوده ام در اثنای آنکه بر پایهٔ اول منبر وعظ می فرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتی
خاموش بوده بر زمین فرود آمدند بعد از آن بمنبر بالا رفتند و بر پایهٔ دوم نشستند
پس من مشاهده کردم که پایهٔ اول گشاده شد چندانکه چشم کار میکرد دیگر
از سندس اخضر فرش کردند و رسول صلی الله علیه السلام با اصحاب بر آن نشستند
حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل شیخ عبدالقادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل
کردند که بیفتند رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را گرفتند و نگاه داشتند و
بعد از آن خرد و لاغر گشتند چون گنجشکی بعد از آن بیالیدند و بزرگ شدند بر صورتی
هایل سهمگین بعد از آن آن همه از من پوشیده شد. حاضران از شیخ
کیفیت رویت حضرت رسول علیه السلام و اصحاب را پرسیدند گفتند
خدای تعالی ایشان را تایید کرده است بقولی که ارواح مطهرهٔ ایشان
متشکل میشود بصور اجساد و صفات اعیان و می بینند آن را آنکسانی که
خدای تعالی ایشان را قوت رویت آن ارواح در صور اجساد و صفات اعیان داده
بعد از آن از سبب میل کردن و خرد شدن و بزرگ شدن حضرت شیخ پرسیدند
گفتند تجلی اول بصفت جلال بود که بشر را قوت آن نیست مگر پیغمبران و نزدیک
نزدیک بود که شیخ بیفتد اگر رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را نمی گرفتند
و تجلی ثانی بصفت جلال و از این جهت بود که شیخ گداختند و خرد شدند
و تجلی ثالث بصفت جمال بود و از این جهت شیخ بیالیدند و بزرگ
شدند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وفات
ایشان قریب سال پانصد و پنجاه و هشت هجری بوده و قبر در باب

نوشت که از دیباچی هفت ملک است واقع شد

غیب الغیب قدم حق تعالی از کمال ... آن قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شیخ

عبد القادر جیلانی و صاحب کرامات و مقامات عالیه و از بزرگان صوفیه بوده

و در نفحات یکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه نیز از امر بعد حضرت

منکشف و مشهور شده که محمد بن قاید اوانی فرموده است این قاید فرموده اند که هم حضرت

ابا یزید ... گذاشتم در روی حضرت آدم ناگاه پیش روی خود کف پا

پای دیدم مرا حیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا که اعتقاد داشتم

که بمجلس بر من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی است صلی الله علیه وسلم

خاطر تسکین یافت شیخ ابو السعود [illegible] قدس سره از کبار

مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات علیه و مسلم

خالق بوده اند مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی

الله عنه در نفحات مذکور است که شیخ ابو السعود به مریدان خود گفت

که پانزده سال است که خدای تعالی مرا در مملکت تصرف داده است

اما من تصرف نکرده ام این قاید ... از وی پرسید که چرا تصرف

نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه و تعالی گذاشته ام

چنانکه تصرف خواهد بکند [illegible] قدس سره نام ایشان

عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلام است حنبلی مذهب و مرید و

شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی

الله عنه و از کبار مشایخ مصر و صاحب خوارق و جامع ظاهر و باطن بوده

اند سالی رود نیل طغیان نمود اهل مصر بخدمت ایشان رفته التماس

آب کردند شیخ بر کنار رود نیل آمده اظهارت نمودند فی الحال

آب کم شد و در سال دیگر آب رود نیل کم کرد و بار دیگر جمعیت پیش وی
آمدند حال همین زیادتی آب نمودند شیخ ایشان را گفت تا باب ارض که همراه داشت
وضو ساخته در حال آب رود نیل زیاده گشت تا بر کناره‌های ایشان
زراعت ایشان رسید وفات شیخ در سال پانصد و شصت و چهار هجری بود
و مدت عمر زیاده بر هفتاد سال و قبر وی در مصر است نزدیک قبر امام شافعی رحمه
الله و نام شیخ ابو [illegible] عبد الله بن محمد بن احمد بن قدامة الحنبلی است صاحب
تصانیف و مقامات ارجمند و جامع علوم ظاهر و باطن و مرید و شاگرد پادشاه
مشایخ حضرت غوث الصمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
[illegible] مرید شیخ عبد الله بطائحی اند و شیخ عبد الله مرید حضرت
غوث الثقلین اند رضی الله عنه بهجة الاسرار نوشته اند که این ابیات خوش روی
خوش خوی [illegible] خوی خوش و روی نکو چون دوست میدارد خدا
خرم کسی کو را بود خوی خوش و روی نکو وفات در سال پانصد و [illegible] و
پنجاه و هشت هجری بود شیخ ابو مدین مغربی قدس سره نامش شعیب
بن حسین و یا حسن است مرید شیخ ابو یعزی مغربی و پیر شیخ محی الدین عربی
اند و از بزرگان مشایخ زمین مغرب و صاحب کشف [illegible] بوده
روزی شیخ مدین در بعضی از وادی مغرب گردن خود را آهسته کرده
و گفت اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک انی سمعت و اطعت اصحاب
ایشان پرسیدند که سبب این چه بود فرمودند شیخ عبد القادر در بغداد
گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بعده از ان بعضی از اصحاب
هر شش [illegible] تاریخ [illegible] و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین
همان وقت این [illegible] گفته بودند وفات ایشان در سال پانصد

[illegible]

بجری بوده است شیخ محیی الدین عربی ... نام ایشان

محمد و کنیت ... علی بن عربی است و نسبت خرقه ایشان بیک واسطه بحضرت غوث

الثقلین میرسد و ایشان نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار ... یافته است

و بعضی گفته اند که بی واسطه مرید غوث الثقلین اعظم اند اما قول اول

صحیح است و نسبت دیگر ایشان بخرقه حضرت خضر علیه السلام میرسد

بیک واسطه و نسبت دیگر بخضر میرسد علیه السلام بی واسطه و در رشحات

کاشفی نوشته اند که شیخ محیی الدین ابن عربی در کتاب ملابس خود ذکر

کرده است که خرقه تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد الله

بن جامع پوشیده ام و او از حضرت خضر علیه السلام و در نفحات الانس

مذکور است که تصانیف شیخ از پانصد زیاده است و گفته اند شیخ

محیی الدین را با شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله ارواحهما اتفاق

ملاقات و اجتماع افتاد هر یک از ایشان در دیگری نظر کرده بی

آنکه کلامی منتج شود از یکدیگر مفارقت نموده اند ایشان را از حال

شیخ شهاب الدین پرسیدند جواب دادند که ... است که آثار سنت تا قدم

پر است رسول است صلی الله علیه وسلم و شیخ شهاب الدین را پرسیدند

از حال ایشان فرمودند که دریای حقایق است ... ایشان

در شب ... دوشنبه هفدهم ماه رمضان سال پانصد و ...

هجری ... و در شب پنجشنبه ... بیست و دوم ربیع الآخر

سال ششصد و سی ... در دمشق بوده ... ایشان در جبل

قاسیون است که آن را صالحیه شهرت دارد

اسحاق داودی رحمه الله [illegible] کنیت ایشان ابوالمعالی است و لقب ...

شیخ محی الدین عربی اند و مولانا قطب الدین علامه در حدیث شاگرد ایشانست
و در علم تصوف غیر شیخ نیز بدرجه کمال رسیده اند و میان مولانا جلال الدین رومی
و ایشان اختصاص و محبت و صحبت بسیار بوده و مولانا جلال الدین پیشتر از
ایشان وفات یافته اند و وصیت نماز خود با ایشان کرده اند اما شیخ
... یافعی ... گفت ایشان را السعادت ...
عفیف الدین اصلی ایشان از یمن است همیشه در حرمین شریفین می‌بود
ند فقیه مذهب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاهر و باطن و
از کبار مشایخ وقت بوده اند و نسبت ارادت ایشان بچند واسطه بحضرت
غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلی رضی الله عنه میرسد و خرقه را از شیخ مسعود
قادری گرفته اند و بعد از آن از شیخ ابوالحسن نورالدین علی بن عبدالله طیبی
طواشی رحمهم الله و اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکمله در ...
و الفضل المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را نوشته اند کمال اخلاص
و اعتقاد و ارادت بحضرت آنحضرت داشته اند ... ایشان
در شب یکشنبه بیستم ماه جمادی الآخر سال هفتصد و شصت هجری بوده
ایشان در مزار معلای مکه معظمه در جوار قبر فضیل عیاض واقع است

در مزار

ایشان ... از شیخ عبدالقادر ثانی رضی الله عنه ... نسبت
ایشان بهشت واسطه بحضرت غوث الاعظم آفاق شیخ محی الدین شیخ عبدالقادر
جیلی رضی الله عنه میرسد باین طریق که والد بزرگوار ایشان شیخ محمد امین بن
سید شمس الدین بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین
بن سید سیف الدین عبدالوهاب بن سید ... ذات سید عبدالقادر جیلی
رضی الله عنه باشد صاحب کرامات و خوارق عادت و جامع علوم معقول و منقول

بوده اند بعد از آن از آنجا بجمیع مقامات تشریف آورده متوطن گشته در حیات
خود عالم را بدعوت تجدید نموده بوده اند قبر ایشان در اچه است و شیخ عبدالقادر
از کمل مشایخ هندوستان بوده اند و جمع کثیری از کفار و عصات ببرکت ایشان
بشرف اسلام و توبه مشرف شده اند شیخ عبدالحق دهلوی قادری در اخبار الاخیار
نوشته اند که شیخ عبدالقادر ثانی در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث
بوده اند وفات ایشان هفدهم ربیع الاول سال نهصد و چهل هجری بوده
عمر هفتاد و هشت سال و ایشان را دو پسر بود یکی شیخ عبدالرزاق که عالم
و کامل بوده اند وفات شیخ عبدالرزاق پنجم جمادی الآخر سال نهصد و چهل هجری
بوده و دوم سید زین العابدین که در حضور والد ماجد خود از عالم رفته اند و از سید زین
العابدین پسری ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال هست و شیخ عبدالرزاق
را پسری بود شیخ حامد نام که جانشین پدر بزرگوار خود بوده و ایشان را پسری
بود شیخ جمال الدین ابوالحسن که باذن والده خود در حیات ایشان بر سجاده
متمکن گشتند وفات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذی قعده سال نهصد و هفتاد و هشت
هجری روی داده [illegible] عبدالحق نام پدر ایشان سید عمر بن سید
حسن جیلی است جد والده و واسطه نسب ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محیی
الدین عبدالقادر جیلی رضی الله عنه میرسد و خرقه را از دست پدران خود
پوشیده اند پانزده ساله بوده اند که بطلب الهی از خود بر آمده بهندوستان
آمده اند و اکثر مشایخ بلاد این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری و باطنی بکمال رسیده
بموضع [illegible] که از توابع دهلی است سکونت ورزیده و جمع کثیری از مریدان ایشان
گشتند گویند همیشه باوضو و مستغرق مراقبه می بوده کرامات و خوارق بسیار از ایشان
بظهور رسیده منجمله گویند که هرگاه دزدی میخواسته که در خانه ایشان دزدانه در آید [illegible]

موضع با مردم یا نابینایی یافتند بلکه در تمام آن دیهی که ایشان سکونت
داشتند هر دو را قدرهٔ این بود که از انجا و بیا به ... وفات ایشان روز جمعه دهم
ربیع الاول سال یک هزار و هفت و سی هجری بود مدت عمر از صد سال زیاد
بود و قبر در موضع بهنه بهت [illegible] قدس سره نام
والد حضرت ایشان شیخ ابوبکر است از اولاد حضرت امیرالمومنین عمر فاروق
رضی الله عنه حضرت میان میر سرور اهل جهان و قطب زمان مشرف
خواطر مقتدای طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل
یگانه در علم ظاهری و باطنی بوده اند و تحصیل علم ظاهری مرتبه داشتند که هیچ
یکی از فضلا را قدره آن نبود که در حضور ایشان سخن تواند کرد [illegible] تولد برادر
زاده ایشان که از خوبان حضرت شیخ تولد اورده [illegible] داشته در شهر
سیوستان سال نهصد و چهل و هشت هجری واقع شده و والدین و همشیره
ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند چنانچه از والده ماجده ایشان
خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان من متولد شده والده از کشف دریافته که
عارف نخواهد شد مناجات کردند که الهی پسری میخواهم که عارف کامل و تارک و در
یاد تو همیشه مستغرق باشند هاتفی آواز داد که پسری و دختری با این صفت
صفات حق تعالی خواهم شد عطا فرمود لیکن از آن ایشان متولد شدند و خواهر
ایشان نیز که در این ایام در قید حیات اند صاحب حال و استغراق عظیم
تولد نموده و حضرت زیاده از شصت سال در بلدهٔ فاخره لاهور اقامت ورزیده
و خواص و عوام روی ارادت بایشان داشته و در سلسلهٔ علیه قادریه بوده اند مرید شیخ
حضرت که در ترک و تجرید و تفرید یگانه زمان و واصل اسیوستان بوده اند کشف
عالم ملکوت را بحس داده منقطه [illegible] حاصل کرده بودند [illegible] نزد ارواح

حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی الدین عبدالقادر جیلی رضی
الله عنه گوشه تاج [illegible] شریف حضرت غوث الاعظم را پی وصول زبانی
در ده آمده در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل و قناعت بر یا بما اهل زمان خود
بر سیاده داشته بر و مستغرق میبوده می فرموده صدق آن بود که هر دو یکی
شود و را تجدیدت ایشان عرض کرد از حضرت شیخ راو یتی خوش شده
در دل یاد ارنده و عاکنند فرموده حال یاد بر آن وقت که غیر او در دل گذرد
در همه طریق ایشان این بود که مطابق سنت و شریعت شریف بوده و در خلا
و ملا هر که ایشان بسیمی کرد فی الجمله منافی ظاهر شرع باشد واقع نشده در طریقه
بسته وقت خود بوده مرید کم میکرده اند هر کسی را که مرید کنند فرا در سپانیدند و
خلق بر رشته داشته هر گز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده می فرمودند یاران
ما را میبایده فتوح از اسباب ملوک نبول منکر شده و سخنان ایشان همه لطیف
و خوش لطیف بوده اشعار مناسب بسیار میخوانده و عاشق ترک بوده و میفرمودند
تارک آن است که شیخ مرادی نداشته باشد چنانکه اگر یکی چیزی جنبت ترک شده
باشد جنابت باقی هست همچنین اگر خیالات در دل مانده باشد همان
حال بود و در این بیت میخواند مصرع شرط اول در طریق معرفت دانی که چیست
ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن و این طایفه همه ایشان که بعد
نماز فجر یاران خود از شهر بیرون بجانب صحرا و باغات میرفتند و در زیر درختان
جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز ظهر رسید همه یکجا شده نماز بجماعت میگذاردند
و باز متفرق میشدند و شب بحجره خود آمده و در تمام می نشستند گاهی از مریدان
در دست هی [illegible] و اکثری شبها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان
گفت که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان که از کمال یاران حضرت

ایشان بودیم که ناگاه به قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه کلانتر که

فوت شده بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر چه میگوید فرمودند چه

میگوید گفت که من در اوان جوانی از دنیا رفته بودم و بسبب غلبه بد اعتقادات

گرفتارم امثال شما عزیزان بر سر قبر من می آیند حیف که من معذب باشم فرمودند

که بپرس از صاحب قبر که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نمودند گفت

که میگوید اگر هفتاد هزار بار کلمه طیبه بخوانند که لا اله الا الله ثواب آنرا بروح

بخشید عذاب نشود حضرت ایشان به هر کدام از اصحاب گفتند که بخوانند و خود

نیز خواندند چون بتمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید به برکت کلمه طیبه

و انفاس شما عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات از ایشان

در حین ایشان بحدی واقع شده که اگر در تحریر آن آورد و خادم حضرت

نقل کرد که حضرت شیخ در بهارهای ایام شبها در بیت [illegible] تهجد میکردند

از بهر کوزه آبی نهاده رفته بودم [illegible] که کوزه را ایشان

نهادم کوزه مرا فراموش شده بود شب بیدار شدم که کوزه را نگذاشته ام برخاستم که کوزه

آب بالا بردم دیدم که جامه خواب خالی است تجسس و تفحص شدم که میان حجره رفته

باشند چراغ روشن کرده به حجره درآمدم متحیر و متفکر گشتم چون وقت نماز شد حضرت

ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار فی الحال کوزه آب گرفته به ایشان

بردم گفتم حضرت ایشان امشب کجا بودند اول گفتند که خواب دیده باشی

گفتم اگر حضرت این راز پنهان نه فرموده باشند این حیطه از جا بیرون نخواهم رفت فرمودند

میگویم اما این سر به هیچکس در میان نیاری و اگر به کسی گفتی خود زیان داری فرمودند امشب

تا حال به غلبه حال بودم به حرم رسیدیم غار حرا که است فرمودند غاریست که پیغمبر صلی الله علیه

وسلم پیش از بعثت دران غار خدا عزوجل را عبادت میکردند بعد از

...نده کان که هیچ کو آورده و ساعتی دران غار بسر برونده که اگر کسی [illegible] دیگر در
اندرون جمال کشایش [illegible] باشند بیک [illegible] نشستن دران غار فتوحات روی
اینجا فقیر و دیار [illegible] نسبت [illegible] ایشان رسیده بود و حضرت
ایشان [illegible] و عنایت خاص بمن [illegible] چنانچه در [illegible] یک
[illegible] مرا بیماری روی داد که اطبا از معالجه آن [illegible] چون [illegible]
ایشان [illegible] دست [illegible] گفتند که این [illegible] کلان [illegible]
از معالجه این در مانده اند وجه [illegible] باید که این [illegible] بخشند ایشان [illegible]
کاسه آب را طلب داشته و دعا بران خوانده و دمیده و بفقیر داده چون
انرا آشامیدم در همان هفته صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار برطرف
شد چون پیش ازین رساله مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت
[illegible] ایشان بتفصیل نوشته بود درین کتاب اکتفا بهمین قدر نمود
حضرت ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع
الاول سال یکهزار و چهل و پنج بمعموره لاهور در محله خواجگی بوده واقع شده
و جمع کثیری بر جنازه ایشان نماز گذارده اند عمر [illegible] باشند و هشت
سال [illegible] ایشان در موضع هاشم پوره است که متصل شهر لاهور
است واقع شده بزرگ [illegible] از مریدان حضرت ایشان که اکابر عارفان
کامل واصل و مشهور بوده اند و بر [illegible] حاجی نعمت الله سرهندی
و شیخ [illegible] شیخ اسمعیل و ملا خواجه [illegible] و میان [illegible] عبد الغفور [illegible] نشسته
و [illegible] صالح و جماعه که [illegible] حیات اند [illegible] کمال مریدان ایشان اند ملا شاه
و ملا خواجه [illegible] شیخ محمد لاهوری و شیخ احمد [illegible] شیخ احمد دهلوی ختم کردم احوال
مشایخ کبار سلسله معظمه [illegible] که [illegible] متاخرین قدس الله اسرارهم

هم والی پیغمبر بلکه بیش مثل ایشان ندیده و در بعضی احوال نیز گاه گاهی در دور قصه گو

ایشان مشرف میشود و سبب تا ایشان مسلسل گشته درون ایام بالاین

جانب منقبت خواجه‌ها و بزرگوار حضرت الشیخ ابو یزید [illegible]

بسطامی رحمة الله قدس الله کنیت ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن

عیسی بن آدم بن سروشان است و جد ایشان گبر بود به سعادت اسلام مشرف شده

ایشان از اهل اسلام است صاحب نفحات نوشته که ایشان اویسی حضرت

امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده

پیر را خدمت کرده بودند یکی از ایشان امام جعفر صادق بوده اند و ابوحفص و یحیی معاذ نقل

یحیی ایشان را دیده بودند و از مادر ایشان نقل کرده اند که چون لقمه در دهان می‌نهادم که در آن

شبهه بودی بایزید در شکم من مضطرب شدی تا آن لقمه دفع کردمی سید الطایفه شیخ

جنید فرموده اند که مقام بایزید در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه و از [illegible]

که از ایشان نقل میکنند شیخ الاسلام و [illegible] باب میفرمایند که بر بایزید [illegible]

در دو جهان بسنده اند از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است و فریضه کدام

فرموده اند سنت ترک دنیاست و فریضه صحبت مولا گویند روزی به [illegible] رسیدند

و چند [illegible] بهم آور و فرموده اند [illegible] گفتم که مرا [illegible]

بگذار [illegible] و من سی سال عمر خویش [illegible] زبان [illegible] کرامات

فرموده اند [illegible] کار [illegible] و فرموده اند عارف [illegible]

[illegible] دوست [illegible] و فرموده اند و صحبت [illegible] بهتر از کار [illegible] نقل است

که ایشان را بعد از وفات بخواب دیدند پرسیدند حال تو چیست فرموده اند مرا

گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که به درگاه ملک شود از وی نپرسند که چه آوردی

گویند چه خواهی و طایفه طیفوریه منسوب به ایشان است و بنای این طریقه بر سکر و غلبه است

ایشان پانزدهم شعبان سال دویست و شصت و یک هجری بقولی دو
دویست و پنجاه و چهار بوده اند و این دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب معتبره در
قدم نوشته شده بود نقل کرده شد و آنچه حضرت مولانا عبدالرحمن جامی
دویست و چهار نوشته احتمال دارد از غلط کاتب که این تاریخ وفات را نقل
کرده اند خالی از سهو نباشد و قبر ایشان در بسطام است حضرت
ابوالحسن خرقانی قدس الله سره نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است
قزوین که ایشان از آنجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان
در تصوف به شیخ بایزید بسطامی است و قرب ایشان بعد از وفات وی و تربیت ایشان
مصدرک ... از روحانیت شیخ بایزید است اما ولادت ایشان بعد از وفات
شیخ بایزید بوده است وفات ایشان شب سه شنبه عاشورا سال چهارصد و بیست
و پنج هجری بوده فرموده که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گویید خدا و او گوید چیز
دیگر شیخ شبلی فرموده اند قدس الله سره که آن خواهم که نخواهم ایشان گفته
که این هم خواستنی است روزی با اصحاب خود گفت که چه چیز بهتر بود گفتند شما
هم تو بگویی فرمودند که دلی که در وی یاد کرد کار بود شیخ ابوعلی رودباری قدس
الله سره نام بزرگ ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده
نسبت ایشان به بکری می رسد و خال ابو عبدالله رودباری اند و مرید شیخ الطائفه
سید الطائفه شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سیصد و بیست و دو
هجری بوده و قبر ایشان در مصر است شیخ ابوعلی کاتب قدس الله سره اصل
ایشان از مصر است و با اکثر از مشایخ مصر صحبت داشته اند و مرید شیخ
ابوعلی رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلی میشد پیغمبر علیه السلام
صلی الله علیه وسلم را بجواب میدیدم و از امیر میپرسیدم وفات ایشان سال

سیصد و چهل و شش بوده الی سیصد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر

شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس الله سره نام ایشان ابراهیم بن ... السلام ...

ایشان از نیشابور اند و شاگرد ابو الحسن صائغ دینوری و مرید شیخ ابو علی کاتب اند

و با ابو یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاج صحبت داشته اند

مجاور مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گوید که وی سی سال در مکه بوده و در حرم

و صحبت حرمت حرم ... وفات ایشان در نیشابور واقع گشته در سال سیصد

و شصت هجری و قبر ایشان نیز در نیشابور است بپهلوی ابو عثمان حیری و او نیز

نفیسی [?] شیخ ابو القاسم گرگانی رحمة الله علیه نام ایشان علی است و ایشان

را نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی از شیخ ابو عثمان مغربی بود و بواسطه

بسید الطایفه شیخ جنید بغدادی می رسد و نسبت دیگر از شیخ ابو الحسن خرقانی

بود و بواسطه بشیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب را بایشان

نسبت ایشان رسیده و ایشان را قطب مدار علیه وقت گفته اند و با

شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره صحبت داشته اند وفات ایشان

در سال چهار صد و پنجاه هجری بوده شیخ ابو علی فارمدی قدس الله سره

نام ایشان فضل بن محمد است و مولد فارمد که قریه ایست از مضافات

طوس شیخ الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام ابو القاسم قشیری

و مرید شیخ ابو القاسم گرگانی اند و با شیخ ابو سعید ابو الخیر ملاقات نموده بودند

شیخ ابو یوسف همدانی رحمة الله کنیت ایشان ابو یعقوب و اصل

ایشان از همدان است مرید شیخ ابو علی فارمدی اند و با شیخ حسن سمنانی صحبت

داشته اند و چون به بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را ملاقات نموده در مجلس

حضرت غوث اعظم اکثر حاضر می شده اند ... و در سلسله خواجهای بزرگوار بوده اند

مکه

سره

صفحه

در ... ایشان در سال چهارصد وچهل هجری بوده ... در راه مرو در
سال پانصد و سی و پنج هجری جان بحق داده و ... ایشان در مرو است و ایشان
را چهار خلیفه بوده خواجه عبدالله برقی و خواجه حسن اندقی و خواجه احمد یسوی و خواجه
عبدالخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی خواجه حسن اندقی رحمه الله کنیت ایشان
محمد است و نام حسن بن حسین اندقی موضعی است در نواحی بخارا ولادت
ایشان در سال چهارصد و شصت ... هجری بوده وفات ... در سال پانصد
و پنجاه ... و ... ایشان در بخارا در بیرون دروازه کلاباد در مزار
شیخ ابوبکر اسحق کلاباذی حضرت خواجه احمد یسوی رحمه الله تعالی مولد
ایشان یسی است و آن شهریست مشهور بلاد ترکستان صاحب
آیات و کرامات جلیله و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر بابا
ارسلان شده اند که از عظمای مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت
حضرت سید انبیا صلی الله علیه وسلم بابا ارسلان ایشان را تربیت کرده
اند و بعضی ترقیات در خدمت بابا ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت
خواجه یوسف همدانی باتمام رسانیده و از کبار خلفا ایشان گشته‌اند سر حلقه
مشایخ ترک ایشانند منصور آتا که پسر بابا ارسلان اند و سعید آتا و سلیمان
آتا از خلفای ایشانند وفات خواجه محمد یسوی در سال پانصد و شصت و ... هجری
بوده قبر در یسی است خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله سره نام والد
ایشان امام عبدالجلیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم بوده و سر
حلقه سلسله خواجهای بزرگوار ایشانند و انتساب حضرت خواجه بهاء الدین
نقشبند قدس الله سره به ایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی
و طریقه ایشان تمام متابعت شرع و سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مشهور

حضرت خضر علیه السلام ایشان را بفرزندی قبول نموده فرموده که در حوض آب در
رو و غوطه خورده در دل بگوی لا اله الا الله محمد رسول الله و ذکر دل را ایشان از خضر آموخته اند و
خواجه یوسف همدانی نیز رسیده اند و مرتبه ایشان بزرگ شده و ولایت ایشان چنان شده که
وقت نماز بکعبه میرفته اند و باز می آمده اند ولادت ایشان در غجدوان است و آن
قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و منشأ ایشان نیز در آنجا بوده است و از
انفاس ایشان است هوش در دم نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن و وفات
ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج هجری واقع شده و قبر ایشان در غجدوان است
[illegible] مرید و خلیفه خواجه عبد الخالق اند مولد
و مرقد ایشان در موضع ریوگر است و آن دهی است از توابع بخارا و وفات
ایشان در سال ششصد و پانزده هجری بوده [illegible]
[illegible] ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند [illegible] و موضع
انجیر فغنوی است و آن دهی است از مضافات بخارا [illegible] ایشان
در سال ششصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است خواجه علی
رامیتنی رحمه الله لقب ایشان در سلسله خواجهای بزرگوار قدس الله
ارواحهم حضرت عزیزان است مرید و خلیفه خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان را
مقامات عالیه و کرامات ظاهره بسیار بوده از ایشان منقولست که میفرموده
اند که اگر در روی زمین یکی از فرزندان عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور
هرگز بر سر دار نرفتی [illegible] از مریدان مریدانند ولادت ایشان در
رامیتن است که قصبه ایست از ولایت بخارا [illegible] و وفات در سال ششصد و
بیست و یک هجری بوده عمر ایشان صد و سی سال و قبر ایشان در خوارزم
است خواجه محمد بابا سماسی رحمه الله تعالی مرید و خلیفه حضرت

رامیتنی

[illegible]

نشده حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کرده بودند و صحابه
نقشبند که این بوده است که بوی این بما رسیده بود زود باشد که مقتدای
روزگار شود و لیس از وی با میر سید کلال کرده که مرید و خلیفه ایشان بوده و فرموده‌اند
در حق فرزندم بهاء الدین شفقت و تربیت دریغ مداری و ترا بحل نکنم اگر تقصیری
کنی امیر سید کلال برخاستند و دست بر سینه نهاده گفتند که مرد نباشم اگر تقصیر
[illegible] ایشان در قریه سماسی بوده است که از جمله دیهای رامیتن
است [illegible] نیز [illegible] است [illegible] ایشان
بهترین مریدان و خلفای خواجه محمد بابای سماسی اند [illegible] ایشان
در موضع سوخار است [illegible] در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم
جمادی الاول سال هفتصد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار
است حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند [illegible] نام ایشان
محمد بن محمد البخاری و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه که در مقامات حضرت
خواجه است می نویسد که حضرت خواجه میفرمودند من و پدرم صنعت
کمخابافی و نقشبندی مشغول میبودیم و بعد نقل از خط حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی قدس الله سره نیز نوشته یافتم سر سلسله خواجهای نقشبندیه اند و ایشان
را نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابای سماسی است بظاهر و مرید امیر کلال
اند و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله اسرارهم و از حضرت قثم شیخ و خلیل آتا که از مشایخ ترکستان
بوده اند فواید گرفته اند غوث وقت و قطب اولیای زمان
خویش اند و خاص و عام روی بایشان آورده اند طریقه ایشان
تمام مطابق شرع شریف بوده اند و مذهب امام اعظم رضی الله عنه

علما و دانشمندان گفته‌اند که این سلسله عشق بوده اند از خواجه بزرگ پرسیدند که طریقه

شما چیست جهر و خلوت و سماعی می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای طریقه

شما بر چیست فرمودند که بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از

درون شو آشنا و ز برون بیگانه وش این چنین زیبا روش کم بوده است اندر جهان

دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار گویند که

خواجه را هیچ غلام و کنیزک نمی بوده است ایشان را ازین معنی سوال کردند فرمودند

که بندگی با خواجگی راست نمی آید از ایشان پرسیدند که سلسله شما بکجا میرسد فرمودند

که از سلسله کسی بجایی نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع چه میفرمایید گفتند انکار

نمیکنم و این کار نمیکنم و خواجه بزرگ را خوارق بسیار و کرامات بیشمار است

که شمه ازان بیان نتوان نمود و از آنجمله ایشان منقولست که میفرمودند فرزندم

بهاء الدین چهار ساله بوده که گفت این گاو گوساله سفید پیشانی خواهد آورد بعد از

چند گاه همان صفت که گفته بودند زایید گویند چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند

در اثنای که حجاج قربان میکردند فرمودند که ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا

قربانی کردیم در همین شب که دران شهر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند

چون ببخارا رسیدند تحقیق نمودند پسر حضرت خواجه همان روز فوت شده بود و چنانچه

ایشان را در ایام حیات خود تصرف بوده است الحال نیز همان تصرف است ولادت

ایشان در محرم سال هفتصد و هژدهم هجری در قصر عارفان بوده وفات ایشان

در شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک روی داده مدت

عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا در

در قصر عارفان خواجه بزرگ علیه الرحمه وصیت کرده بودند که پیش جنازه با این بیت

بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو

واجه علاء الحق بسیار یافته اند و اهل ماوراء النهر اکثری مرید ایشان اند و شهره و
ز یهم خواجه محمد پارسا و خواجه علاء الدین عطار و مولانا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین
غجدوانی اند رحمهم الله خواجه محمد پارسا قدس الله سره نام ایشان محمد بن محمد الحافظ
البخاری است و لقب ایشان پارسا و این لقب حضرت خواجه بزرگ عنایت فرموده
اند از کبار اصحاب واجبات در حق ایشان فرموده اند که مقصود از ظهور ما وجود
ایشان است او را به دو طریق جذبه و سلوک تربیت کردند اگر مشغول میشود جهانی از و منور
میگردد و چون در محرم سال هشتصد و بیست و دو هجری بعزم طواف بیت الحرام
و زیارت نبی علیه افضل الصلوة والسلام سفر کردند همه جا سادات و مشایخ و علما و
باکرام و باعزاز تمام پیش می آمدند چون بمکه معظمه رسیده ارکان حج را تمام کردند ایشان
را مرضی عارض شد و از آنجا متوجه مدینه شریفه شده اند روز چهارشنبه بیست
یکم ذی حجه بمدینه رسیده اند روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه و سال مذکور
بجوار رحمت حق پیوسته اند و شب جمعه ایشان را دفن نموده اند و قبر ایشان
در بقیع در جوار قبر امیر المومنین عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف
ایشان هفتاد و سه ساله بوده خواجه ابو نصر پارسا قدس الله سره العالی لقب
ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مریدان
ایشان فاضل و عامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایه علوم شریعت در
رسوم طریقت را بوالد بزرگوار خود رسانیده بودند و در نفی وجود و میل موجود نگار را
از ایشان کم دیده در سفر حجاز با والد خود بودند فرموده اند وقتی که والد من فوت شدند
بر سر بالین ایشان حاضر بودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را که دم
بالتفات کم چشم بگشادند و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را
بر کف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند وفات خواجه ابو نصر

ابو نصر

با ... هفتصد و نود و یک هجری بوده ... ایشان در خط ... است خواجه

علاء الدین عطار قدس الله سره نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از

خوارزم بوده از کبار اصحاب و خلفاء خواجه بزرگ اند در ایام حیات خود تربیت طالبان

را به مولانا علاء الدین حواله میکرده اند و میفرموده اند که علاء الدین بار ما را سبک

کرده است و خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده جامع جمیع کمالات

مشایخ در جمیع خود از حضرت خواجه احرار قدس الله سره نقل کرده اند که در عهد

خواجه حسن دانا و حضرت خواجه بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات

ایشان بعد از نماز خفتن چهارشنبه بیستم رجب سال هشتصد و دو بوده است قبر

ایشان در ده فغانیان است [illegible] خواجه حسن عطار در شب دوشنبه

عید قربان سال هشتصد و بیست و شش هجری واقع شده [illegible] مولانا یعقوب چرخی

رحمه الله اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دهیست از ولایت

از توابع غزنین که مابین کابل واقع شده قبر اینجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است

و ایشان مرید بواسطه خواجه بزرگ اند فرمودند بار اول که بخدمت شریف ایشان

رسیدم فرمودند که ما از خود کاری نمیکنیم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول

کنیم مولانا یعقوب فرموده اند که هرگز شبی سخت تر از آن بر من نگذشته است که آیا چه شود

چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند قبول کردند ما هم قبول کردیم پس ایشان مرا

بخواجه علاء الدین عطار سپردند و بعد از وفات خواجه بزرگ در صحبت خواجه

علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیده و جامع گشته در علوم ظاهری و باطنی وفات

ایشان در غزنین است [illegible] ایشان در موضع هلفتو که از مواضع حصار شادمان

است واقع شده حضرت خواجه عبید الله قدس سره لقب ایشان ناصر الدین

احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین شاشی است

وجد ایشان نیز کسب بوده اند و حضرت خواجه [illegible] و اکابر مریدان مولانا
یعقوب چرخی و سلسله خواجهای احرار است مقتدای طریقت [illegible] حقیقت
بوده اند و اهل ماوراءالنهر و خراسان ایشان را الکای خواجه بزرگ می‌نشسته
اند و کرامات و خوارق عادات بی‌نهایت از ایشان بظهور رسید حضرت
مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره السامی اخلاص و اعتقاد
بخدمت ایشان داشته اند چنانچه بعضی کتابها بنام ایشان تصنیف
کرده و ایشان را گاهی میر خود دانسته اند و حضرت خواجه را هم کمال
محبت و یگانگی با ایشان بوده است نوبت حضرت مولانای با ایشان ملاقات
کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه عبدالرحمن جامی را دیدند فرمودند که محاسن
سفید کرده اند و ایشان در بدیهه بیت را گفتند بیت — مرا به سر کشیدم
سر بر زده تکانت ٭ موی سفید کردم جاروب آستانت ٭ گویند حضرت
خواجه احرار را مال و مزرعت بی‌نهایت بوده همه را در راه الهی صرف مینموده اند
چون سال باخر میرسیده انبارها پر میشد و این از کرامات حضرت خواجه است و
درین باب حضرت مولانا فرمودند بیت ٭ هزاران مزرعه در زیر کشت است ٭
که زاد رفتن راه بهشت است ٭ درین مزرعه [illegible] تخم دانه ٭ دران عالم بسته
انبار خانه وفات ایشان در ماه رمضان است سال هشتصد و [illegible] هجری در
قریه ماتریسان که از توابع تاشکند است بوده [illegible] ایشان در شب شنبه
بیست و نهم شهر ربیع الاول سال هشتصد و نود و پنج هجری بسمرقند واقع شده ٭ [illegible]
شریف نود سال بهشت چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است [illegible]

مولانای

الدین خاموشی رحمه الله از کمال مریدان و خلفای خواجه علاء الدین عطار اند
و خواجه بزرگ را در اوایل تحصیل دیده اند صاحب حالات و مقامات عالیه بوده اند

مولانا سعد الدین کاشغری رحمه الله فرموده اند که پیوسته پیش جامه ایشان چرب می بود ۱

و مرا مشکل می بود که سبب آن چیست آخر تفتیش کردم معلوم شد که در اثنای طعام

خوردن بجهت غلبه حالی که داشته اند هرچه از دست ایشان می افتاده و شوربائی

که میخورده اند بر جامه ایشان میریخته از چرب میشده مدت عمر شریف ایشان

زیاده از نود سال بوده و قبر ایشان در سمرقند است مولانا سعد الدین کاشغری

ایشان فاضلترین و کاملترین مریدان و خلفاء مولانا نظام الدین خاموش اند

و در علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جاده شریعت و سنت مستقیم بوده اند

و چون بخراسان تشریف بردند با سید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی

و شیخ زین الدین خوافی و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد

الرحمن جامی قدس الله سره السامی در نفحات مذکور ساخته اند که روزی می

گفتند بعضی از درویشان فرق میان خواب و بیداری چه یافته اند که

که در خود حضوری که بعد از خواب می باشد می یابند دال است ایشان

در خواب و بیداری بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی موانع

مرتفع میشود صافی تر و قوی تر میشود و مر آن کمال حیات است که آنچه منکشف

بشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در اثنای نماز پیشین روز چهارشنبه

هفتم جمادی الآخر سال هشتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در خیابان

هرات است حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره لقب اصلی

ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و تخلص جامی و نام والد ایشان احمد بن

محمد دشتی بوده است و دشت محله ایست از محلات اصفهان [illegible]

بوده اند و آنچه در میان عوام است که ایشان نقل مذهب امام شافعی کرده اند غلط

واقع است چنانچه بعضی از حضرت مولانا رضی الدین محمود و قواس این پرسیده بودند

فیه واقع مردم فرا گرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت شیخ سعید فرغانی را
بمکه معظمه همراه آورده بودند بنا بر احتیاط احوال میبودند از مثل دعوی خفی
بعد از سی مرات مثل امام تعالی و غیرها و حضرت مولانا عالم عامل در غایت
اهل وقت و متقن علوم ظاهری و باطنی جامع و مشغل عالم و مقتدای اهل ما وراء النهر و
خراسان پیشوای زمان بوده اند و سلطان حسین میرزا کمال عقیدت و نیاز مندی
بخدمت ایشان می بوده و از اکمل و افضل مبارک میرزا [illegible] پیش رسیده
فرموده اند که اشتباه [illegible] اقبال [illegible] بخطیب خواجه [illegible] کاشغری اند رحمهم الله
جهت صحبت مولانا سعد الدین [illegible] بزرگ رسیده و خواجه محمد پارسا با خراسان
در ایام طفولیت ملازمت کرده بودند و حضرت خواجه [illegible] ایشان عنایت
نموده و خواجه احرار قدس الله تعالی سره ایشان را بکمال تعظیم و احترام
مینموده چنانچه از نهایت محبت در مکتوبات خود لفظ عرضه [illegible]
می نوشته اند و میفرموده اند که الحق در خراسان است مردم جواهر و [illegible]
چراغی که ما وراء النهر می آید با وجود این بزرگی حضرت مولانا را حال [illegible]
بوده که هرگز اظهار درویشی و کرامات نمیفرموده و گفته اند که بکشف
و کرامات اعتماد نیست و خود را که در لباس علم ظاهری در حجب [illegible]
پنهان می داشته اند و میفرموده اند که استر حال نزد ما ازین طریقه است [illegible]
اندیشه [illegible] ایشان [illegible] بوده باشند هرگز در هیچ نفسی از شغل باطنی
خالی نبوده اند و در فضیلت [illegible] بوده اند و [illegible] جامعیت ایشان کم کسی
گذشته [illegible] حق تعالی بایشان داده بود و اشعار ایشان که بفارسی
گفته است تمام مشتمل بر حقایق و معارف است و بر حضرت مولانا در اواخر
حال مرتبه کمال کشش عشق و جذب محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند

سعد الدین کاشغری اند
جهت محمد [illegible]
ستر

بیت ای عشق تو در رفته بوده در کف بلی * عشق تو بیکدم و جان بیسبب هم

بر تخت دعوی بیا و کفت بادشه * غم عشق از دل کس کم مبادا * دلی بی عشق

عالم مبادا * قد هست از عشق هرگز چه کار نیست * که آن بحقیقت کار ناید

و اگر چه ای حال خادم اخلاقی لیف بر سر پرده اما از طعن این بالکی بدر شتیرا سعد

فهود بند مست * کتابی عشق جریان است ظاهر بود جلی * در بی للکار او

هست محبت نیم در کار خود لیکن * و این حقیقت آن او که مشهور شد که جمیع عارفت

کامل و اصل ضد از تحقیق محبت ازلی و اتصال بمحبوب لم یزلی محروم

در هر جا که دلی کر حقیقت مینه ره در هر جا اعتقاد خرکت خبر قوید اما در اد الحضر اند

جمیع تعلقات سالک را حجاب بود و مشهور شد که محبوب نیست که از همه جسر

قطع کسست و خود است موجود است محبوب باده دست * عشق تو ام باد

بند است همه کس * آتش بود جان * اندرجس * خواهد از تو مقصود دل عدو

همه کس جای است از تو تنبیه او اندر قلبی * و هیچ خواهش و مراد بیچاره

طلب الهی نداشته و مشهور شد هست مراد و هر کسی خبر وکی درین جهان

هست مراد و غیر تو حاجی نامراد را * همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه حنید

نوشت خاص در شعر وه اند در اواخر حال و بکمال رسیده شد و میگفته اند

خوش وقت کسی که درین حجره * از خم دست کرشمه از همه صد بار اگر نیست

شود صد عالم هست * و واقف نشود دلم که هست عالم باشد * و حضرت مولانا را نیز طبعی

بود که بالاتر از آن نباشد و لیب خوش خلق و خوش کلم و شکفته بود از خود حال کشفنا

بلطف سبب رسیده شد و تصنیف ایشان جمل حالت بعد و لفظ جام

و جاهد عالم مشهور و معروف هیچ کس بر آن جای سخن نیست شواهد النبوه و

نفحات و لوایح اشعه لمعات لطیف و نکته‌های دقیق در آن مندرج است زحیم

اوله

مصنفات نظم و نثر ایشان بسیار است و مثنوی یوسف زلیخا و دیگر غزلیات

ایشان اول که بهترین اشعار است مثل ندارد و این فقیر بعضی تصنیف نظم

و نثر ایشان را مطالعه مینماید همه برکت آن کلام حقیقت تصنیف هم فایده می یابد

این کتاب را که نفحات الانس مصنف همه را [illegible] و شاگردی ایشان است و فوت

[illegible] غیبت و سوز حال حضرت مولانا از کلام ایشان ظاهر است یکی از علمای

این زمان در باب حضرت مولانا طعن و انکار می نمود و سخنان ناشایسته میگفت

و فقیر او را منع میکرد و بعد از فوت آخر یکی از فضلای عظام عامل است [illegible] او را

بخواب دید با اضطراب تمام پرسید سبب اضطراب چیست گفت پدر

بهشت رفته بودم میخواستم که در آیم که مولانا عبد الرحمن جامی آمده و امن

مرا بگرفت و نگذاشت و چون [illegible] اخلاص این فقیر بخدمت ایشان

دانسته بود تمام فقرا گرفت که با ایشان بگویید که مولانا عبد الرحمن جامی بگوید

که مرا [illegible] و از تقصیر من درگذرد [illegible] ایشان [illegible]

شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده است [illegible] عمر شریف ایشان

هشتاد و یک سال [illegible] ایشان بعد از حضرت خواجه احرار سه سال [illegible]

در [illegible] هشتصد و نود و هشت هجری [illegible] ماه محرم روز جمعه در وقت اذان

بهشت [illegible] ایشان در خیابان هرات است متصل قبر [illegible] خود

دیروز است جنازه ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی و موالی خراسان

[illegible] بیت [illegible] ایشان رضی الدین [illegible]

و اصل ایشان از [illegible] اعیان آن دیار بوده اند از اولاد سعد عباده اند رضی الله

عنه که از کبار انصار اند و از قبیله خزرج است مرید کامل [illegible] کرد

[illegible] حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اند و حضرت مولانا در باب ایشان

رحمهم الله در صحبت بابا که فهم و دانش مرتبتی کسب کرده اند از انست تیز بوده
انفهم بابا ... حضرت مولانا محمد یعقوب کم میکرفتند مشغول بوده اند یک مرید کامل شده
بسی متعهد و این اشارت مولانا عبد الغفور است که کامل مرید بوده اند ایشان را در علم
ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده است و بر حاشیه شرح ملا و نفحات الانس که
دخل مشکلات و دقایق آن نموده اند و کمال محبت و اخلاص بجانب پیر خود داشته
بعد از وفات حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند وفات ایشان
بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده
قبر ایشان متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است
سعادت مشهد و مریدی که بعد از مردن هم در خدمت پیر خود باشند ایشان نیز
خواجه محمد زکریا رحمه الله تعالی نام پدر ایشان خواجه کلان خواجه است و جده
خواجه عبید الله احرار است و چون ایشان متولد شده اند خواجه بحضرت خواجه
احرار قدس الله سره برده و حضرت ایشان را در کنار گرفته فرموده که این
پسر عارف خواهد شد و به برکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی
بمقامات عالی رسیده اند و کرامات و خوارق عادات بسیار از ایشان بظهور پیوسته
و به هندوستان تشریف آورده بودند اهل هند بکمال اعزاز و احترام تمام نموده
اکثری مرید گشتند و طایفه ایشان در ملک طایفه حضرت خواجه نور و فقرا بسیار
در هندوستان بوده و در سال نهصد و هشتاد ... هجری فرموده که دولت صحبت
ما نزدیک رسیده و ما میرویم با اینکه نعش ایشان خود را در سمرقند بکنار جانب
ابای اجدای خود رسانیم متوجه سمرقند شده اند و بعد از رسیدن سمرقند بدو هفته
روز رحلت نموده اند و قبر ایشان در جوار قبر حضرت احرار است
خواجه باقی رحمه الله تعالی اویسی مرید حضرت خواجه بها و الدین نقشبند اند

با هر صحبه بوده تا چو علی الکلی با خرکی مرید این خواجه گفت که در وقت
[وفات] خواجه چند زمان ایشان را خاطر خسته رسیده که در ... این
[زم]ان چه می فرمایند گفتند ... فرزند خود را بهشت خدا را تسلیم کرد
[ع]یسی که بر خواجه بنده بود وری و وفات ایشان در سال هزار و دوازده
[هج]ری بوده ... [عمر] ایشان چهل سال و قبر در دهبید است
... خواجه ... و هادی محمد الله و هر دو از مصاحبان میر ... تیزدا...
و هر دو برادر راشد و در آن زمان مقتدای ماوراء النهر بوده اکثر مردم بخارا ارادتی
ارادت با ایشان داشته هاشم خواجه برادر کلان و میر صالح خواجه بودند و از ...
نقشبندی بوده اند و مرید پدر خود بودند و خواجه کلان و خواجه ایشان مرید
خواجه کلان خواجه جویباری و ایشان مرید خواجه محمد کاشانی و ایشان مرید
مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت خواجه احرار اند قدس الله اسرارهم
وفات هاشم خواجه روز دوشنبه پنجم ربیع الاول سال هزار و چهل و شش
هجری بوده و قبر در دهبید است و صالح خواجه در بلخ میبوده اند کرامات و خوارق
از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار
و چهل و هشت هجری بوده قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر ۵۹ ...
و هشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله متبرکه نقشبندیه قدس الله اسرارهم
[ذکر] احوال مشایخ سلسله چشتیه قدس الله ...
ایشان از حضرت خواجه حسن بصری ... [illegible]
[illegible]
اصل ایشان از بصره است مرید حضرت حسن بصری ... کرد حضرت
امام اعظم اند رضی الله تعالی عنهما و خرقه ارادت از ایشان پوشیده اند

اصل

ذکر حسن صبی بعضی صحابه رضی الله عنهم ملاقات رسیده از جهت اول دیده
شنیده و صحبت ایشان شیخ بزرگ بوده اند و خوارق ذکر یافته
نسبت ایشان بطور رسیده نقلست که روزی جماعه از درویش
که در صحبت ایشان بودند گرسنگی بر ایشان غلبه کرد آرزوی حلوا کردند چیزی
حاضر نبود خواجه روی بآسمان کردند از حق سبحانه تعالی از برای این جماعه درخواست
می کردند دینارها از آسمان باریدن خواجه فرمودند که همان قدر که حلوا کفایت کند
برگیرند مریدان امتثال کردند حلوا آوردند خواجه تناول نفرمودند سبب آن پرسیدند فرمودند
است که چون باریدن دینارها از کرامات ایشان بوده تحرز جستند که از
کرامات ایشان ره خود خوراک خویش سازند که خوراک این جماعه از کسب
و مشقت ایشان می باشد چنانچه درویشی در بادیه تشنه شده و بر او از آسمان
قدحی در رفو که رسته بر از آب سرد و پیش کفت بعزت تو که نخورم آب مگر
از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شراب آب دهد و اگر نه بکرامات آب ما را چه قدر
که آب در جوف من پدیداری یعنی کرامات ظاهری را بعین از کر نبود [illegible]
ایشان به بیت و ستم صوفی در هفت هجری بوده حضرت [illegible]
[illegible] کنیت ایشان ابوعلی است و ذکر فرمود بعضی گفته اند که تولد
ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد و نیز گفته اند که بخاری الاصل بوده اند
و مرید خواجه عبد الواحد بن زید و شاگرد امام اعظم رضی الله عنه و ابراهیم
ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی هم معاصر بوده اند در حقایق و
معارف یگانه عصر نقلست که روزی فرزند خود را در کنار گرفته می بوسیدند
چنانچه عادت پدران باشد کودک گفت ای پدر یک دل بود دو دوست داری گفت
بلی کودک گفت یک دل را دو دوست را توان داشت ایشان دلبسته [illegible]

ای پدر

و اسکی بهشت بسیر و خود و کودک را ببینند اختند و نجی شنوانید و

فرموده اند که هر کس که از خدا آنچه بپرسید از ایشان خبر بشنید و نیز فرموده اند که چون

ملک الموت بجنبد پادشاه داده اند و [illegible] نصیب. و هر چون دشمن دار و

دنیا را بر وی فراخ کرداند و فرموده که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع

نصیبی نیست و فرموده اند که اگر توانید بجای ساکن شوند که کس نشناسند و نه شما کسی را

در علم تکلیف [illegible] فرموده چنانچه عجب بود که در بهشت خندند و عجب تر آن

بود که در دنیا خندند و فرموده اند در دنیا در امان ایشان است اما بیرون

آمدن از خلاص بیشترین دشوار فرموده اند چون ترا گویند خدا را دوست

داری خاموش باش اگر گویی نه کافر شدی و اگر گویی دارم فعل تو بفعل

دوستان نماند [illegible] در ماه محرم سال یکصد و هشتاد و هفت هجری

بوده [illegible] ایشان در مکه معظمه و در هرات محلی است [illegible]

[illegible] کنیت ایشان ابواسحق و نام پدر او ادهم بن سلیمن بن منصور

بلخی است و ایشان از ابناء ملوک اند و در اوایل حال پادشاهی داشتند

در جوانی توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بود نیم شب بر سقف خانه

آوازی شنید که چنین گفتند کیستی گفت آشنا ام شتری گم کرده ام

میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت ای غافل تو خدا را در جامه اطلس

و بر تخت زرین می یابی شتر بر بام جستن عجب تر است از این سخن هیبتی

در دل سلطان افتاد متفکر شد و متحیر گشته روز دیگر بار عام داده بود و ار

کان دولت هر یک بجای خود ایستاده بودند مردی با هیبت از در درآمد چنانکه هیچ

کس را یارای منع او نبود نشنید تا پیش تخت سلطان رسید گفتند چه میخواهی گفت

درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای منست گفت این سرا

چنین انتقال یافته گفت ابراهیم گفت پیش از وی از که بود گفت از پدرش
گفت پیش از وی از که بود گفتند از فلان همچنین تا چند پشت شمرده اند او گفت
این چنین رباط بود که یکی می آید و دیگری میرود و ناپدید شد سلطان متعجب
تمام از عجب او رفته گفت تو کیستی گفت من خضرم در دل سلطان آتش
عشق پیدا شد و او را شنیده که آنکه میگوید بلند از نوبت پیش از آنکه
بمرگت [illegible] و این چنین چند نوبت شنیدند ناگاه آهوی دید خود را
بدو مشغول کردند آهو بسخن آمد گفت مرا بصید تو فرستاده اند تو مرا صید نتوانی
کرد حال سلطان متغیر گشت و از جامهای که داشته بیرون آمدند و ترک سلطنت
نموده و دست در طریقت زدند و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری
و ابو یوسف غوثی صحبت داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم
رضی الله عنه نمودند و حضرت امام ابی غوث را شنیده تا میفرمودند سید الطایفه
جنید قدس الله سره فرمودند ابراهیم ادهم کلید علمهای این دنیا [illegible] صحبت
و از خضر علیه السلام بوده اند و خرقه ارادت از فضیل عیاض
پوشیده اند و در همه عمر بکسب خود قوت نموده اند یگانه زمان و پادشاه
هر دو جهان کاسه افزان بوده اند و خوارق و کرامات و بزرگی صفات
سلطان زیاده از آنست که در تحریر و بیان در آید گویند چون در روی از غیب
ندا آمدی گفتی ای اله ملوک دنیا که ببینند که این چه کار است تا از
ملک خودشان ننگ آمدی که وقتی در کشتی خواسته
بنشیند سیم نداشته ایشان را نمی خواستند دو رکعت نماز کرده گفته
الهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا تمام زر شده مشتی
برداشته بدیشان دادند که روزی بر لب دجله نشسته بوده

خضرم

... بر خرقه می دوخت سوزن ایشان در دجله افتاد و اشاره
کردند هزاران ماهی سر بر آوردند که هر یکی سوزنی زرین در دهان
گرفته اند سلطان فرمودند که سوزن خود میخواهم ماهی ضعیفی آن سوزن
در دهان گرفته آورد پیش سلطان نهاد فرمودند کمترین چیزی که یافتم
بدان گذاشتن ملک بلخ این بود ایشان شانزدهم جمادی
الاول در سال یکصد و شصت و دو یا شصت و یک هجری آمده اند و قبر
ایشان در ... شام است و بروایتی بغداد و قول اول اصح است
حضرت ... مرعشی نسبت از توابع شام از کبار مشایخ متقدم
و از مریدان سلطان ابراهیم ادهم اند قدس الله سره فرموده اند که اخلاص
است که افعال او در ظاهر و باطن یکسان باشد ایشان در
چهاردهم ماه شوال بوده ... وصل
ایشان در بصره است از اکابر وقت و مرید خواجه حذیفه مرعشی اند و صاحب
خوارق عالی و مقامات ارجمند بوده اند ایشان ... ماه شوال
... مرید خاص حضرت خواجه
هبیره بصری اند از جمله مشایخ و صاحب علوم ظاهری و باطنی بوده اند خوارق
و کرامات عجیبه از ایشان سر زده چنانچه گویند روزی که تولد نموده اند تمام
محرم صایم الدهر بوده اند ... ایام طفولیت روزه ... و مقتدا آنچه در تذکرة الا
صفیا و بعضی معتبرات مشایخ چشت نوشته اند اینست که شیخ علو دینوری
... شیخ ممشاد دینوری نوشته اند اما از نفحات الانس و بعضی کتب چنین
معلوم میشود که شیخ علو دینوری در سلسله سهروردی نوشته و ذکر مشایخ و
ممشاد دینوری نوشته خواهد شد

وقت قطب بوده اند و مرید شیخ ممشاد دینوری رحمهما الله [illegible] ایشان
چهاردهم ماه ربیع الآخر است و قبر ایشان در مکه واقع شده که توابع شام
شیخ ابو احمد ابدال چشتی قدس سره [illegible] در حلقه سلسله چشتیان است
و در سلطان [illegible] که از شرفای چشتی است و امیر الولایت بوده و مرید
ابو اسحاق شامی است گویند چون از شیخ ابو اسحاق بصحبت [illegible] رسید خواجه احمد
اراده صحبت شیخ کرد [illegible] روزی که ابو احمد در سن بیست سالگی همراه
پدر خود سلطان [illegible] بقصد شکار جانب کوه رفته بودند و در اثنای شکار از پدر و همراهان
جدا افتادند بکوهی رسیدند که چهل تن از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند
و شیخ ابو اسحاق شامی نیز در میان آنجماعه بود در حال بر ایشان نگریست از اسب
فرود آمدند در پای شیخ ابو اسحاق افتادند اسپ و سلاح هر چه داشتند بگذاشتند
پشمینه پوشیده با ایشان روان شدند هر چند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا
نیافتند بعد از چند روز خبر آوردند که با شیخ ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان
جمعی را فرستاد تا بیاورند هر چند پند دادند و تهدید نمودند باز نتوانستند آورد
سوار شد بنفس خود گویند پدر ایشانرا همشیره بود روزی فرصت یافت بآنجا در آمده
در را بسته جمعی را سنگسار گرفتند پدر ایشانرا خبر کردند [illegible] برآمد و از غایت غضب
سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر ایشان زند [illegible] آمد دست
[illegible] را بگرفت و آن سنگ در هوا معلق بایستاد چون [illegible] این مشاهده نمود دست [illegible]
ایشان توبه کرد و امثال این کرامات و خوارق عادت از ایشان بحدی ظاهر شده
که تفصیل بیان نتوان کرد [illegible] ایشان در سال دویست و شصت [illegible]
وفات ایشان در دهم جمادی الاول و بقول اصح در دهم جمادی الآخر
سیصد و پنجاه روی داده و قبر ایشان در چشت است [illegible]

ایشان مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف
یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوه سومنات همراه محمود
سبکتگین در سن هفتاد سالگی بمدد کاری محمود باشاره ولایت رفته بودند
برکت قدوم ایشان فتح سومنات شده . ایشان در سنه چهار
صد و یازده هجری بوده [illegible] ایشان در چشت است

لقب ایشان ناصر الدین است خواهرزاده و مرید
و تربیت یافته خواجه ابو محمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن
او چهل و دو رسیده بود بجهت خدمت برادر تزوج نداشتند بطاعت و
عبادت خدای تعالی مشغول بوده اند شبی خواجه محمد پدر بزرگوار خود خواجه
احمد ابدال را بخواب دیدند که فرموده اند در ولایت شام فلان مرد است محمد سمعان
نام تحصیل علوم کرده بود و صالح است خواهرزاده خود را باو عقد کن خواجه او را
طلب داشته همشیره را باو عقد کرد خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند
و بر ایشان در اواخر عمر سکر و حیرت چنان غلبه کرده بوده که گاه بودی که ختم
است و صد و بیست ایشان [illegible] و [illegible] از خود غایب مشغول بودند ساقی
دوران غیب می ماندند با رجال غیب [illegible] و فتوی با تمام میرسانیدند
ایشان چهارم ربیع الآخر در سال چهار صد و پنجاه و نه هجری روی داده
هشتاد و چهار سال بوده وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود را که پسر
کلان خود را قائم مقام خود ساخت ایشان در چشت است

لقب ایشان قطب الدین است
در سن هفت سالگی تمام قرآن از قراءت آن حفظ کرده بودند و تحصیل علوم
مشغول شدند چون به بیست و شش سالگی رسیده اند بزرگوار ایشان خواجه

یوسف دقایق یافتند وقت پدر قایم مقام ایشان گشتند و به خصال حمیده و
پسندیده موصوف و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام اعتقاد
و ارادهٔ ایشان اکثر مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر توجه به حضرت شیخ
الاسلام شیخ احمد جام به رات تشریف آوردند حضرت خواجه مودود در ایام جوانی
ایشان رسیده قصه که در میان خواجه مودود و حضرت شیخ الاسلام گذشته در
نفحات الانس مذکور است و چون خواجه مودود را تمامی تربیت و اخلاص خود به
بخدمت ایشان بودند حضرت شیخ احمد جام دست ایشان را گرفتند و بر کنار
جانماز خود نشاندند و مهمانداری نمودند لیکن علم و روز در خدمت ایشان
بودند حضرت شیخ احمد [illegible] بودند فایدها حاصل نمودند و سلسله چشتیه از
خواجه مودود به حضرت شیخ احمد جام نیز میرسید [illegible] ایشان در غرهٔ رجب در
سال پانصد و بیست و هفت هجری بوده و [illegible] ایشان نیز هزار و هشتاد
هشت است [illegible] انبیا
بزرگ و قطب وقت بوده اند مرید پدر خویش اند در علوم ظاهری و باطنی
قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در واقعه
دیدند که فرمودند احمد اگر تو مشتاق ما هستی ما مشتاق تو ایم چون بیدار
شدند سه بار موافق اختیار کرده بر [illegible] ایشان را تا به سعید زیارت
حرمین شریفین متوجه شدند چون از شرایط حج فارغ گشتند به مدینه منوره رسیدند
و شش ماه مجاورت کردند گویند که هر روز ایشان به مجاوران حرم گرامی
آنچه خواستند که ایشان را بر خانه از روضه منوره آواز آمد که بر جانب ایشانند
را که از مشتاقان ماست چنانکه جام را شنیدند بعد از مراجعت به بغداد
در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمدند و شیخ ایشان را تعظیم و احترام

بسیار کرده‌اند ولادت ایشان در سال پانصد هجری بوده [illegible] در سال
پانصد و هفتاد و هفت روی داده [illegible] ایشان نهم رجب است
رحمة الله تعالی ملقب به رکن الدین بوده و نام محمود و اصل ایشان از ده
سمعان خراف بوده خواجه مودود چشتی اند [illegible] شاه لطفی است که خواجه مودود
عنایت [illegible] از کونید که در مدتی که در چشت اقامت داشتند نقض [illegible]
در آنجا نکرده‌اند چون احتیاج می‌شد از چشت بیرون رفته طهارت می‌نمودند
و می‌فرمودند که این جای [illegible] است [illegible] ایشان در سال پانصد و نود و هفت
هجری بوده خواجه [illegible] مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسله
حضرت خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان به خواجه مودود می‌رسد
[illegible] که شخصی سلطان [illegible] را بعد از وفات به خواب دید پرسید که خدای
تعالی با تو چه کرد گفت که مرا آمرزیده شد و دل دشمنان [illegible]
و در همین اثنا فرمان رسید که فلان روز در دمشق [illegible] ملازمت [illegible]
شیخ زندنی را دریافته بود و از برکت آن بیامرزیدم [illegible] ایشان
دوازدهم رجب است [illegible] ایشان مرید حاجی شریف
زندنی اند قطب وقت و یگانه عهد بوده‌اند و صحبت بسیاری از اکابر و بزرگان
رسیده‌اند که مسکین [illegible] بوده و در آنجا از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول است
که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت به جایی رسیدند که مغان بوده و در آنجا
آتشکده بود که روزی [illegible] هیزم در آن می‌انداختند و آتش آن [illegible]
[illegible] از مغی پرسیدند که پرستش این آتش چه فایده دارد و چرا خدا را نمی‌پرستید گفتند
که آتش مخلوق است جواب دادند که در کیش ما آتش را بزرگ داشته‌اند شیخ گفت تو نیز
دست و پای خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است

مغان
مغان
مغی

کرامت باشد که نزدیک آن بود حضرت شیخ طفلی را که در کف ... بود

گرفت و بسم الله گفته در آتش رانده و طفل با ... در دست سلطان ... خود

در آتش درآمدند و چهار ساعت درون میان ماندند و باز بر آمدند ... جامهٔ ایشان

و آن طفل آتش بر نرسیده بود ... همه این ها کرامات جمع شان بر قدم شیخ

سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن ... [illegible] اولیا گشتند

و هم حضرت معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی میفرمودند که حق سبحانه

تعالی را دوستانند که اگر یک ساعت در دنیا از و محجوب شوند ناچیز گردند و هم شیخ

فرمودند که در هر که این سه خصلت باشد تحقیق بداند که حق تعالی او را دوست

میدارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون

تواضع زمین ... ایشان در شب ... ماه شوال ... و قبر در مکه معظمه

مولد و اصل ایشان از سجستان

است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان خواجه غیاث الدین حسن

است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی و در هندوستان

سر سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه اند قدس الله تعالی اسرارهم و شیخ عثمان هارونی میفرموده اند

که معین الدین محبوب خداست و مرا فخر است بمریدی او قطب وقت و صاحب

تصرف و مظهر انوار معرفت و مشرق القلوب و زبدهٔ مشایخ اجل و قدوهٔ

اولیاء کمال بوده اند اهل هند را روی ارادت در حضرت ایشان بوده و در جمیع علوم

ظاهری و باطنی یگانهٔ زمان بوده اند و کرامات و خوارق عادات عجیب و غریب

که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و نهایت است گویند چون حق تعالی

ایشان را توفیق توبه ارزانی کرد املاک و اسباب خود را صرف درویشان

نموده متوجه ... شده و بخارا آمدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم

بنده را این لطف از اوقات عرس قیمت که چون بقصبه ... که از نواحی
نیشابور است رسیده حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده بیست
سال در خدمت شیخ بوده حضرت خواجه در سیاحت اکثر از مشایخ کبار را
دریافته اند چنانکه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده
بشیخ ... و نزد ایشان بوده اند و انواع فواید ربوده و شیخ نجم الدین
کبری را در سنجار و خواجه یوسف همدانی را و شیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز و
شیخ حسین زنجانی را در لاهور دیده اند و از لاهور آمده اند و از آن
جا به دهلی و از دهلی به اجمیر رفته اند و متوطن شده و جمع کثیری از کفار به برکت
قدم ایشان بشرف اسلام مشرف گشته اند و جماعه که مسلمان
نشده بودند فتوح و نیاز بخدمت ایشان می فرستادند و هنوز کفاری
که در آن نواحی بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بمجاوران روضه منوره
میگذرانند و وفات حضرت خواجه در سال ششصد و سی و شش
بوده ... ایشان روز دوشنبه ششم ماه رجب سال ششصد
و سی و سه هجری بوده و بروایتی سیم ذی حجه سال مذکور و قول اول اصح است
گویند از رحلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که حبیب
الله مات فی حب الله و عرس ایشان را مشایخ هندوستان در ششم رجب
میکنند و در همین روز از اطراف و جوانب مسلمان و کافر و خواص و عوام
و زنان ... جمع کثیری که عدد آن از هزاران بیش است هر سال
بروضه متبرکه ایشان رفته روز عرس حاضر میشوند ... یک صد
و چهار سال ... حضرت در دار الاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه
بزیارت روضه منوره رسیده و در یک شهر تالابی عظیم همچو دریایی

محیط ... بیست و نهم ... سالگی ... واقع شده و ولادت این فقیر در خط
اجمیر بالای ... تاریخ ... دوازده ... نصف شب دوشنبه
یکهزار و بیست و چهار هجری چون در خانه والده ما ... این فقیر ... شده
... سن مبارک آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود از روی
عقیدت و اخلاص که آنحضرت نسبت به حضرت خواجه داشتند
بهم این ... درخواست پسر نمودند و ببرکت ایشان حق تعالی این
کمترین بنده ها را خود الوجود آورد امید که توفیق نیکوکاری عزت ... ستدی
خود ... دوستان ... نصیب گرداند آمین و رب العالمین

## کنیت ایشان ابو احمد و لقب

سلطان التارکین از کبار خلفا حضرت خواجه معین الدین چشتی اند ذکر ...
و توحید یکانه عصر و از متقدمان مشایخ هندوستان و ناگور شهریست از هند
و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات و مقامات
علیه بودند ایشان را با شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی در باب تجرد و
غنا مراسلات بسیار واقع شده و در ناگور و ... زمین احیا ...
داشتند و بدست مبارک خود زراعت میکردند و قوت عیال میساختند
وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الآخر سال ... و ... هجری بوده
... در قصبه ناگور است

... نام ایشان ... احمد ... و مولد و اصل ایشان
از اوش فرغانه است آن قصبه ایست که از توابع اندجان و کاکی ...
... چون در دهلی متوطن شدند و فتوح از کسی قبول نمی
نمودند ... منسوب ... و در ... ایشان ... است

...

بت و تنها اندن بقال که در همسایگی ایشان بود و بعد از … اقسام و جرد ی

بوده اوقات بگذر خود میکردند روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانیدند

فرمودند که هیچ من بعد از کسی قرض نگیرید و در وقت حاجت از طاق که در حجره

ست دست انداخته بقدر حاجت نان بجهت بردارید و صرف خود کنند

که خواجه … بعد از ان هرگاه که میخواستند از ان طاق نان میگرفتند

این نان را کاک میگفتند … که حضرت خواجه قطب الدین

یک و نیم ساله بوده که پدر ایشان وفات یافت و حضرت خضر علیه السلام

ایشان را بشیخ ابوحفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری نماید و چون حضرت

خواجه معین الدین چشتی باوش رسیده چنانچه حضرت خواجه معین الدین

مرید شدند و حضرت خواجه را کاکی گفت و عنایت درباره ایشان بعد

و صحبت و از خضر بودند علیه السلام قطب زمان و یگانه دوران و جامع

فضل و فضایل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامات عالیه بوده اند

گویند که در بیست سالگی پیش از انکه مرید شوند بحضرت خواجه به ریاضت

و مجاهده اشتغال داشتند و سیاحی بسیار کرده اند … که چون به بغداد

رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی را دریافتند و چون کمال

اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که به ایشان داشتند از انجا معاوده

نمودند بطرف هندوستان آمدند و چون بملتان رسیده اند با شیخ بهاء الدین ذکریا

ملتانی قدس الله سره ملاقات نمودند و در ملتان قدس الله … و در ملتان بشیخ

فرید گنج شکر رحمت الله تعالی بخدمت ایشان رسیده مرید شدند و چون بدهلی

رسیدند … بخدمت پیر خود که در اجمیر تشریف داشتند نوشتند که اگر

حکم شود ملازمت حضرت برسم در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعد است

بملتان

54

اند صاحب کمال قرب است هرجا باید ابوالفیض اند اندک مدت حضرت خواجه
معین الدین بدهلی آمدند بعد از چندروز در دهلی توقف نموده باز باجمیر
کردند چون خواجه قطب الدین خواستند که باجمیر همراه بروند مردم دهلی
از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون حضرت خواجه این معنی را مشاهده
نمودند خواجه قطب الدین را از همراهی منع فرمودند که این شهر را در پناه تو گذاشته ایم مردم دهلی
که مردمان دهلی از جدائی تو آزرده میشوند و منع نموده حضرت خواجه قطب الدین
اکثر سماع میفرمودند و در سلسلهٔ چشتیه سماع معاف است و در بعضی سلسله‌ها ممنوع
است مثل سلسلهٔ متبرکه قادریه [illegible] الله نیز سماع می‌فرمودند بعضی از اکابر
کرده اند چنانچه شیخ الاسلام [illegible] نوشته اند که ذوالنون مصری و شیخ شبلی و [illegible] نوری
و دراج همه در سماع رحلت نموده اند [illegible] از مشایخ [illegible] در
خانقاه شیخ علی سجزی مجلس سماع بود درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر
بودند خواجه قطب الدین نیز در آن مجلس حاضر بودند و در بین اثنا قوال این بیت
که از حضرت احمد جام است خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از
غیب جانی دیگر است خواجه قطب الدین را حال متغیر شده از هوش رفتند
مشایخی که در آن مجلس حاضر بودند قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین [illegible] برا
بخانه آوردند و قوالان همان را تکرار میکردند و حضرت خواجه قطب الدین سماع
میفرمودند چنانچه سه شبانه روز همین حال داشتند تا حال بسماع ایشان دیگرگون
گشت روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه هجری رحلت
نمودند حضرت خواجه معین الدین چشتی ایشان در یکسال برحمت حق پیوسته
مزار ایشان در دهلی کهنه است در صحن مسجد مختصری که بالای آن دیوار است نه گنبد
اند و اتباع [illegible] انجا رسیده صحبت پرفیض مکانی است

شیخ گنج شکر قدس الله سره نام ایشان مسعود بن عز الدین
است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب اند رضی الله عنه از نبیرهٔ
مادر ایشان دختر مولانا وجیه الدین خجندی است در کمال عصمت
و عفت و صاحب کرامات اند و حضرت شیخ صائم الدهر بودند و صحبت
درمیان اهل فقر کم بودند و مرید و خلیفهٔ حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند
گنج شکر از آن گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار
نکرده بودند ضعف بر ایشان غالب شد بخدمت پیر خود روانه شدند
در اثنای راه از ضعف پای ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند
در دهان مبارک ایشان پارهٔ گل درآمد و تمام شکر شد از آنجا برخاسته
بخدمت پیر خود رسیدند و حضرت خواجه فرمودند فرید گلی که بدهانت رسیده
شکر شد حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است همیشه شیرین خواهی بود
چون از خدمت پیر بیرون آمدند هرکس که ایشان را دید گنج شکر گفت
ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند و
حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده‌اند که بختیار شاه‌بازی
عظیم را بقید آورده است که جز سدرة المنتهی آشیانه نگیرد و این شمعی
است که خانهٔ درویشان را منور سازد بتعب عوض و قطب وقت خود بوده‌اند
و خوارق عادات از ایشان بسیار بظهور آمده که درین سلسله کم از کسی بظهور آمده
باشد و حضرت خواجه قطب الدین را کمال محبت و مهربانی با ایشان بود
چنانچه می‌گویند چون وفات حضرت خواجه نزدیک رسید ایشان را از هانسی
که در نواحی حصار است طلب داشته و وصیت نموده‌اند که جانشین من
ایشان باشند و بعد از وفات پیر خود در قصبهٔ اجودهن که نزدیک دیبالپور

در نواحی ملتان اقامت ورزیده و بسی کثیر از برکت مقدم شریف
ایشان مستفید اند حضرت شیخ [illegible] بسیاری از مشایخ سهروردیه
از آن جمله شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی اند مشهور است که بعد از آنکه حضرت شیخ
ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزی فرمودند که هر چند میکنیم
ما فتحی نمی آید [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

هم مرشد

بود [illegible] یکی از حجره های ایشان بخدمت آمد گفت که [illegible]
[illegible] رسیده است شیخ فرموده اند [illegible] اگر
تقدیر حق در رسد [illegible] در پای او [illegible] افکنند

ف

و هم شیخ فرموده اند که چون [illegible] جامه [illegible] بدارد که کفن [illegible] شد
ایشان در قصبه [illegible] که از توابع ملتان [illegible] داده [illegible] ایشان [illegible]
بتاریخ ماه محرم الحرام سنه [illegible] و چهار هجری روی داده [illegible]
و قبر [illegible] است [illegible]
[illegible] نام ایشان محمد بن احمد بن [illegible]
[illegible] از مضافات [illegible] لقب ایشان سلطان المشایخ است
کامل و عالم بوده اند و جمیع علوم را بکمال دانسته اند از مشایخ [illegible]
[illegible] عالی مقدار بوده اند و سلاطین وقت را با خواص و عوام روی ارادت
بخدمت ایشان بوده [illegible] ایشان را [illegible] واجب و لازم می
دانسته اند و در دار السلطنت دهلی اقامت اختیار فرموده تعلیم مریدان و ترتیب
ایشان [illegible] خوارق عادات [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] خواستند که مجلس مبارک را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

ن بحبت حضور در بهشت ایشان را بیند و حضرت سلطان المشایخ همیشه
سماع و وجد و سماع میداشتند و قوالان میخواندند و چون در خواسته سماع میشد دار
نبی میدید چنانکه نقیبه هم سماع میکنند بحبت ادب سماع می ایستادند و نظم
... ایشان در قبه ... است سال ششصد و سی و
... هجری ... ایشان وقت چاشت روز چهارشنبه هژدهم
ربیع الاول سال هفتصد و بیست و پنج روی داده و قبر ایشان در دهلی
بموضع ایشان که درین وقت ... داشتند و از اغیاث پور نامند و ...
قبر عالی ... بزیارت آن روضه ... هر روز چهارشنبه
خلق انبوه بزیارت ایشان جمع میشوند و فیض از ان مکان متبرکه ظاهر است
و اهل نیز ... بسیار ... بقبر ایشان می آیند و در سال یک بار عرس
ایشان در ... شیوه عجیب و مجلس عظیم برپا میشود و اکثری از مشایخ سلسله ایشان
جمع میشوند و قوالان نغمه سرایند و ایشان سماع و وجد میکنند. حضرت سلطان المشایخ
را اگر چه مریدان بسیار اند اما چهار مرید فاضل و کامل مشهور و معروف اند امیر خسرو
و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین و شیخ ...
... امیر خسرو ... دهلوی ... الاحسن اند و ترک بوده اند از
ترکان نواحی بلخ مولد ایشان مومن آباد که مشهور به پتیالی است از توابع
سنبهل جامع انواع علوم و اقسام صنایع بوده اند مرید و معشوق ... بالنفس
و منظور نظر حضرت سلطان المشایخ اند گویند که میر ... التماس نمود که خرد
نام ... است ... دیگر ... فرمودند
که از برای تو ... التماس خواهم نمود ... ایشان
آمدند فرمودند که ... فرمودند که ... کاسه ...

امیر خسرو الدهلوی

خواجه گفت حضرت سلطان المشایخ را کمال عنایت و مهربانی نسبت

بمیر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرموده اند که روز قیامت

از هر کس خواهند پرسید که چه آورده و چون از من خواهند پرسید تو هم بگو

که سوز سینه این ترک الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن چهار

انگشت نزدیک سینه همیشه سوخته می بوده و گویند که میر هفتاد سال ملازم

بوده اند و همراه سلطان المشایخ بطریق طی الارض حج گزارده اند و سلطان

المشایخ در باب میر فرموده اند شعر این خسرو ماست ناصر خسرو نیست

زیرا که خدای ناصر خسرو ماست گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و دو است

و اشعار میر آنچه مشهور است از پنج لک کم و از چهار لک زیاده است

سوای تصانیف هندی که از برکت آب دهن مبارک سلطان المشایخ این

قدرت طبیعت و شیرین حرافی بایشان داده بود و در شعر چنان قادر

بوده که مطلع الانوار را بجواب مخزن اسرار است در دو هفته گزرده اند

و بیان خود ده اند در اشعار ایشان چنینهاست که کم کسی تا به خوبی گفته باشد در این

از چیزهای ایشان است شعر رفتم ز هر دو جانب خوبی رعایتست

چیزی نمیدانم بگفت رو نیو در میان است و مضمونی تازه و عالی در اشعار

میر آنقدر است که اگر همه را جمع کنند از تمامی تصانیف بعضی زیاده میشوند و

طور و اقسام و فنون علم شعر بی مثل بوده اند تحقیقات ایشان کم گذشته و چون

میر ایشان را سماع و نغمه بکمال ذوق بوده و در ایشان قوالی که امثال در هندوستان

مشهور است و چیزی ایشان بیشتر اختراع کرده اند و خود میخواندند و سلطان المشایخ

سماع میفرمودند بیت که ای شیخ سعدی به هندوستان آمدند در دهلی

بمیر ملاقات نموده و یک شب با میر چیزی یک درم نقد قیمت آورده و گفتند

به حال دنیا داریم اشتغال چیزی نمی‌دهید بسازیم فرمودند که روز جمعه

بزرگ است با تو محبت می‌داریم گویند که میر خسرو در خدمت پیر خود اخلاص و محبت به مرتبه

داشت که بالاتر از آن نباشد چنانچه ... که میر خسرو در خدمت سلطان

المشایخ نشسته بود گدایی رفت فرمودند باشد که چیزی تمام شده‌ایم امروز الحجه

شیخ سیاه بپوشانیم داد چون سه روز هیچ فتوح نرسید فرمودند در این وقت

بیند روز گذشت و فتوح از جای نرسید کفش مبارک خود را بیما به درویش

دادند درویش را باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در این اثنای میر خسرو

که با دستاویز سفری رفته بودند از آنجا به دهلی می‌آمدند و چاشتگه در آن

درویش رسیدند که از سلطان المشایخ چیزی داری گفت نصیب و حالت

اند فرمودند که بی‌اندیشان داری گفت کفش مبارک خود را به من داده‌اند گفتند

میر خسرو گفت پنج لک روپیه که سلطان محمد در صله قصیده داده بود

را به آن درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهادند و در خدمت سلطان

المشایخ رسیدند سلطان فرمودند که ای خسرو ارزان خریدی و چون سلطان

المشایخ به رحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند مردم از آن این قصه

را شنیده بودند چون به دهلی رسیدند و این قصه را شنیدند سر خود را

تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و به تقابل قبر پیر خود آمدند و ایستاده شدند

گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین خسرو زنده بر روی آن گفته و سر را

بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از آن همیشه در غم

و اندوه می‌بودند همانجا روز چهارشنبه در سال هفتصد و بیست و پنج هجری رحلت

نمودند و قبر ایشان پایان قبر ... ... ...

... امام ... شیخ محمد ... ایشان ... دار بکمال خلق ... مریدان

سلطان المشایخ نظام الدین اولیا آمده در سن بیست و پنج سالگی به کسب

علوم و یافتنی علم مشغول بودند و در جمع سالکی بخدمت سلطان المشایخ رسیده

حضرت شیخ را بکمال اخلاص و محبت و التجا دریافتند بود انچه خوارق

کرامات از ایشان بظهور رسیده بود هیچ یکی از مریدان سلطان المشایخ را

ظاهر نشده بود و انکه در مسئله سماع وجد متعارف است ایشان را بسیار

وجد دست میداد اما شیخ نصیرالدین سماع نمی‌شنودند و میگفتند که خلاف سنت

است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را این معنی آمده می‌نمودند راست

میگویند که قلندری پاره زخم بوجود مبارک ایشان زد ایشان

در استغراق بودند از آن باز ایستاده تن مبارک ایشان را ... آن شد

و مریدان از این حال خبر شده آمده قلندر را بکشتند خبر شنیدند که او را کشته

شیخ فرمودند که هیچکس را زحمت ندهند و مبلغی بروی انعام دادند خبر نمودند که

در وقت کار دولت آن آزار بدیشان رسیده باشد و بعد از آن وفات

ایشان در هژدهم ماه رمضان المبارک وقت چاشت

سال هفتصد و پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در دهلی است

و این فقیر بدانجا رسیده سید محمد گیسو دراز از خلفا ایشان است

و از مریدان شیخ المشایخ اند حضرت

ایشان از اطراف بهرو عبور دولت آباد بصحبت شیخ الاسلام و ارشاد سالکان

الحمد گرد فرستاده اند شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود بالتبلیغ

همراه کردند از برکت قدم ایشان اکثری از آن جماعه بشرف اسلام

مشرف شده معتقد و مرید گشتند و اخلاق حمیده ایشان بسیار بود

مرتبه بود که تا وقت وفات بر ایشان حضرت مصطفی علیه السلام بود که دل

شیخ

معتقد

سلطان المشایخ

سلطان الشیخ محمد بود ... از اصحاب ایشان در دو دنیا دو کتب
است و به نظیر انکار رسیده

و فرزندان حضرت امام اعظم رضی الله عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف
یا شیخ احمد عبد الحق اند و صاحب علم ظاهر و باطن و جد شیخ [illegible]
شیخ عبد الحق نیز تربیت یافته اند شیخ را اولاد بسیار بود همه پسران
عالم و عامل گشتند خصوصا شیخ رکن الدین که قدم در روشنی پدر قدم داده و جی
نهادند و کرامات زیاده از حد و نهایت ایشان ظاهر بود
ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از توابع
دهلی است

از جانب
پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی
محمد و بیست و هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر از علوم
تحصیل نموده درس می گفتند و فتوی ها می نوشتند مرید شیخ عبد القدوس
گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف
و ایشان مرید احمد عبد الحق و ایشان مرید پیر خود شیخ احمد عبد الحق و
ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شمس الدین ترک پانی پتی
و ایشان مرید شیخ علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس
الله اسرارهم گویند در اوایل حال روزی شخصی غزلی با آواز خوش میخواند چون
آواز بگوش ایشان رسید بیهوش شدند غلطیدند و بعد از مدتی بحال آمدند و تا
کبوتر بسمل شده حال کردند [illegible] فرو آمدند و ایشان را کرامات
و خوارق عالیه روی نموده در استغراق ایشان [illegible] چون وقت
نماز میرسید مریدان الله اکبر می گفتند [illegible] از استغراق بحال آمده بنماز مشغول

میشوند و اکثر وجد و سماع میبوده در قلعه مشغول بوده‌اند و از مشایخ
و سلسله چشتیه از ایشان بزرگ‌تری نبوده گویند که یکی از مریدان حضرت
شیخ جمال الدین جیلی چند سال خدمت ایشان کرد و هیچ دردی و ذوقی ظاهر
و روشن نمیگشت در خاطر گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان
بودند که هر کرا که نظر میکردند بمرتبه ولایت میرسید و امروز چنین کسی نیست شیخ بنور ولایت مطلع
گشتند و تبسم کردند فرمودند که امروز هم [illegible] مردم [illegible] مینگرند که آن مرتبه و کمال
میرسیده و حاصل میشد و در این اثنا نظر شیخ بر او افتاده و بمرتبه اعلی رسیده و [illegible] که
رحلت نمود و شیخ فرمودند که هر کس را تاب برداشت این کار نیست
شیخ روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه در سال هشتصد و [illegible] هجری بود
عمر شریف نود و شش سال [illegible] ایشان در نهاوند است تمام شد ذکر مشایخ سلسله
چشتیه قدس الله تعالی اسرارهم

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابو القاسم گرگانی اند قدس الله سره
شیخ ابو القاسم گرگانی در ذکر سلسله خواجهای بزرگوار گذشته‌اند و سلسله کبرویه نیز
با سلسله خواجهای بزرگوار در شیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر خوارزمی
صحبت داشته‌اند از شیخ ابوبکر نساج پرسیدند که دیدار مطلوب را چه نشان
دیگفت [illegible] صدق در آینه طلب [illegible] شیخ احمد غزالی [illegible]
ایشان در طوس است و مرید ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام امام محمد
غزالی رحمه الله عالم بوده‌اند در علوم ظاهر و باطن [illegible] ایشانرا رسائل عجیبه
و مصنفات عجیبی و اهل [illegible] قبر ایشان در قزوین است [illegible]
[illegible] قدس سره نام ایشان عبدالقاهر است و لقب ضیاء الدین و نسبت

ایشان بوده اند و واسطه نسبت ایشان [illegible] ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد و
نسبت ارادت ایشان در جانب بسیاری شیخ احمد غزالی چنانچه در انتساب سلسله
نور شده و دیگر الشیخ وجیه الدین [illegible] ایشان که در سلسله سهروردیه مذکور خواهند شد
ایشان در جمیع علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و نعوت حضرت
قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه مشرف گشته
بودند نقل است که روزی به بغداد بودند میگذشتند کان قصابی رسیدند که گوسفندی
آویخته بود ایستاده شدند و گفتند که این گوسفند میگوید که من مرده ام نه کشته
قصاب بیهوش بیفتاد و چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تایب
شدند الحجة بخارا فقه میرسد است که اظهار کرامت شیخ را درین محل
ضرور بود و درین بود حکمت بسیاری الا که گوشت غیر حلال را جمعی از
مسلمانان خورده و دیگر ساعت توفیق توبه قصاب نیز رسیده بود و
ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی الاخر سال پانصد و
شصت و سه هجری بود و قبر در بغداد است
مرید شیخ ابوالنجیب سهروردی اند و در تربیت مریدان و کشف وقایع
ایشان کمالی تمام داشته و در وقت خود بزرگ و صاحب کرامت
بوده و فات ایشان [illegible] نسبت ایشان
[illegible] بیست و این نسبت را بحضرت صلی الله علیه وسلم در واقعه یافته اند
عنایت فرموده اند نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر ایشان
است طامة الکبری و کبری از انجهت گویند که در اوایل جوانی که بتحصیل علوم مشغول
بودند با هر که مباحثه و مناظره میکردند غالب می آمدند بدین سبب
نام طامة الکبری می گفتند و [illegible] کثرت استعمال خاف

و ایشان از شیخ [illegible] بر [illegible] گفته اند که نظر مبارک ایشان در وجد بر هر
افتادی بمرتبه ولایت میرسید چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان درآمد و حضرت
شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک بر او افتاد در حال بمرتبه ولایت رسید
گفتند از کدام مملکتی گفت از فلان مملکت اورا اجازت ارشاد نوشتند تا در ولایت
خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی بازی در هوای دنبال گنجشکی کرده بود ناگاه
نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بر آن افتاد گنجشک برگشت و باز را بگرفت پیش شیخ
فرود آورد و روزی بدر خانقاه السلام بود سگی آنجا رسید و نظر کیمیا اثر انوار حضرت
شیخ بر آن افتاد در حال بیخویش یافت متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان
میرفت و همه سگان شهر گرد او حلقه میکردند و سر بر زمین می مالیدند و هرجا
که می آمد سگان گرد او می بودند و دست بر دست نهاده پیش او می ایستاده اند
چون وی از نزدیکی برد بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند و بر سر قبراو عمارتی ساختند
و حضرت مولوی فرموده اند بیک لطیفه فرماکه مستغنی شوم زابنای جنس
سگی که شد منظور نجم الدین سگان را سرورست و حضرت شیخ در قصیده و لغت
و تصوف کتابهای نفیس بوده اند و خوارق کرامات ایشان در عالم مشهور است
ارادت ایشان بدو طرف است یکی از شیخ عمار یاسر که ترتیب ایشان
درین کتاب مذکور شد بشیخ ابوالقاسم گرگانی میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل
قصری بر محمد مانکیل و از ایشان بمحمد داود و از ایشان با ابوالعباس بن ادریس و از ایشان
با بوالقاسم بن رمضان و از ایشان به ابو یعقوب نهرجوری و از ایشان به ابو یعقوب سوسی
و از ایشان به عبد الواحد زید و از ایشان بحضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تا بحضرت
پیغامبر صلی الله علیه وسلم میرسد و از شیخ روزبهان نیز بهره یافته بودند
در دهم جمادی الاول سال ششصد و هژده واقع شد چون هلاکو بخوارزم رسید

دران وقت عزیمت بیعت بر شیخ اصحاب خود را مثل شیخ سعد الدین
بن و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشان را طلب نموده فرمودند که زود در خوارزم
بلاد خود روید که آتشی از مشرق برافروخته تا مغرب خواهد سوخت و ما از اینجا
شهید باید شد و این بلائیست مبرم که علاج ندارد و ... بیعت ... گرفته
دستگیر در قول بر نموده با کفار مقابله و مجادله نموده به درجه شهادت رسیده‌اند
نوشته که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته بود بعد از شهادت
ده کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ قدس سره جدا سازند آخر آنرا بریدند
و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کامل و عالم گشته
بودند و اکثر مشهور و معروف اند مثل شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین
حموی و بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی
و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی گفته‌اند مولانا بهاء الدین
ولد والد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله تعالی

کنیت ایشان ابو سعید است و نام شریف شرف

المؤید بن المؤید و اصل ایشان از بغداد است از اجلهٔ اصحاب و کمال مریدان
شیخ نجم الدین کبری اند و حضرت شیخ را کمال عنایت و مرحمت با ایشان
بود و ببرکت توجه حضرت شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند اما در اواخر
حال بحسب تقدیرات ازلی از شیخ مجد الدین بغدادی بی ادبی نسبت به پیر ایشان
واقع شده و این معنی که بحضرت شیخ رسید بر زبان آنجناب گذشت که بسیرت ... رود
مرده در دریا بمیری بعد از آن سلطان محمد خوارزمشاه بی جرم و گناه شیخ مجد الدین را غرق
بحر فنا ساخته بشهادت رسانید ... ایشان ... ششصد و هفت ... در رتبی
شهادت ... هجری واقع شده و قبر در اسفراین ... شیخ

کمال جیلی [illegible] نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی الحسن است در
مریدان شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل بوده اند و ایشان را تصانیف لایقه
[illegible] ایشان تصنیف [illegible] سال [illegible] است در دیگر ابیات و [illegible]
شیخ [illegible] از کبار مریدان شیخ نجم
الدین اند چون حضرت شیخ در اوایل ایشان را با بعضی [illegible] و در بعضی ایام با بعضی
رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند و فرمودند برخیز و بیرون آی

منم عاشق مرا غم ساز کار است تو معشوقی ترا با غم چه کار است

ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری رحلت روی داده و مدت عمر ایشان [illegible]
سال [illegible] ایشان در [illegible] است

المشهور [illegible] کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و شیخ صدر الدین قونوی و مولانای
جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقایق که مطول است در دقایق
و در بیان اشارات در رموز قرآنی [illegible] و از تصانیف ایشان است و
بکمال حضرت شیخ [illegible] شاهدی [illegible] از آن است ایشان در سال
ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد است

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل
ایشان از غزنین است و پدر ایشان پسر عم حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت
شیخ نجم الدین کبری اند و بصحبت شیخ احمد یسوی و خواجه یوسف همدانی رسیده اند
و بسیاری از مشایخ زاد و یافته از صد و بیست [illegible] شیخ کامل مکمل خرقه
داشته اند و در علوم ظاهر و باطن جامع و از کاملان وقت بوده اند و [illegible]
کرده و صحبت او از [illegible] رضی الله عنه که قبر ایشان در [illegible] است
[illegible] حصار [illegible] کشته [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم

... شانه می‌کشی مبارک ایشان است از ایشان گرفته اند ... ایشان
بیست و سیوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو هجری بوده و قبر ایشان در غزنی
است پایین روضه سلطان محمود و اهل شهر و اهل غزنی آنجا رفته [illegible] در آن
روضه بیشتر که گذارده و در سال [illegible] در اکثر مزارات هست تاریخ غزنی [illegible]
نموده مثل خواجه سنگ سوار [illegible] و خواجه شمس العارفین و شیخ اجل شیرازی
و حکیم سنائی و امام محمد [illegible] ابی محمد الغزالی و خواجه محمد [illegible] که در سنه
[illegible] سال چهار صد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی لی لی [illegible] و خواجه
احمد [illegible] و شیخ بهلول و خواجه ابابکر [illegible] که مشهور است از فرزندان حضرت
خواجه صدیق اکبر اند و بر قبض شریف مزارات [illegible] مزارات ایشان است
و شیخ عثمان ولد پیر علی هجویری و شیخ حاجی [illegible] ختم الاولیا و خواجه
لعل و تاج الاولیا و شاه میر [illegible] و غیرهم قدس الله اسرارهم

مرید شیخ رضی
الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبه عالی داشته اند شیخ رضی الدین
علی فرموده اند هر که خانه [illegible] احمد [illegible] و آنچه از جنید و شبلی یافته
اند از وی یافته [illegible] ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت
و نه هجری بوده

اصل ایشان از کبودست است و آن موضعی است از توابع
سفراین مرید شیخ احمد جورفانی اند از بزرگان و عارفان وقت
بوده اند [illegible] ایشان در ماه شوال سال ششصد و سی و [illegible]
در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سال [illegible] هجری روی نموده و قبر
ایشان در [illegible] شیخ [illegible]

کنیت ایشان ابوالمکارم است نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از
ملوک سمنان بوده اند در سن پانزده سالگی با سلطان وقت می بوده
و در ششصد و هشتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبدالرحمن کسرقی شده
صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات عالیه بوده اند گویند که در مدت
عمر صد و سی اربعین نوشته اند ایشان در سال ششصد و
شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی و شصت پنجاه و نه
ایشان را هفتاد و هفت سال است و بعد ششم هجری روی نموده
ایشان در مقبره عماد الدین عبدالوهاب است درین ایام رساله بنظر آمد
که میگفتند تصنیف و خط علاء الدوله سمنانیست که در عقاید خود نوشته
و بعضی سخنان دران رساله خلاف مذهب اهل سنت و جماعت بود
باجتهاد خود نوشته اگر فی الواقع این رساله تصنیف و خط شیخ است
پس پناه میبرم بخدای عز و جل از کسی که مخالف باشد در اصول و
فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم
مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات
ایشان در سال هفتصد و هفتاد و هشت هجری واقع شده
هشتاد و قبر ایشان در حصار جمال و اسفراین است
لقب ایشان شرف الدین است و نام
پدر عبدالله کمال مریدان شیخ علاء الدین سمنانی اند
خفت الله نام پدر ایشان شهاب الدین محمد است میر سید
مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت از شیخ تقی الدین علی
دوستی که ایشان نیز مرید شیخ علاء الدوله سمنانی بوده اند فرموده اند که

و شرف الدین محمود شاه نوبت ربع مسکون را سیر کرده و هشت هزار
چهار صد ولی را دریافته چهار صد ولی را در یک مجلس دیده اند و سید علی
اسلام در کشمیر به برکت قدم ایشان است و امروز خانقاه ایشان
در کشمیر موجود است وفات ایشان در ششم ذی حجه سال هفتصد و
هجری روی نموده و قبر در ختلان

بعضی گفته اند مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد
الخطیبی البکری است از فرزندان امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه اند
و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاه که به اشارت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که دختر خود را به الحسین بن احمد نکاح
کرده بود و شیخ بهاء الدین ولد ازان متولد از آن شده و بسیار بزرگ
و صاحب کشف و کرامات بوده اند و با شیخ شهاب الدین سهروردی
ملاقات نموده بوده اند وفات ایشان در سال ششصد و بیست و هشت
هجری بوده و قبر ایشان در قونیه است

مشهور مولوی رومی اند نام ایشان محمد
بن بهاء الدین و مولد و اصل ایشان از بلخ است مثنوی در روم
کرده اند و مرید پدر خود اند سید بزرگ عالم و صاحب حال و وجد بوده اند
و گویند که چهار صد طالب علم هر روز در درس مولانا حاضر میشدند و اشعار ایشان
سراسر معرفت و تصوف است و در سن شش سالگی بعد از هر سه
چهار روز یکبار افطار میکردند و در همین سن روزی با کودکان چند بر بامهای
خانها سیر میکردند گفت یکی از کودکان بیا تا ازین بام بر آن بام جهیم مولانا فرمودند
این نوع حرکت از سگ و گربه می آید حیف باشد که آدمی به اینها مشغول شود

اگر در جهان شما قوتی هست بیایید تا سوی آسمان رویم و درین از نظر کودکان

غایب شدند کودکان فریاد و افغان کنان ... آوردند بعد از لحظه رنگ دگرگون شده

چشم ... باز آمدند و گفتند در زمانی که با شما بحث میکردیم دیدیم که

شخصی چند بایان مرا از میان شما گرفتند و گرد آسمانها گردانیدند و عجایب

ملکوت را بمن نمودند چون فریاد و افغان شما شنیدند باز آوردند مولوی فرمود

شخصی که از زمین سیر دارد اگرچه با آسمان نرسد تا اینقدر باشد که از دام و دد

باشند و بر هم همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال او نرسید اما اینقدر

باشد که از زمره واهل بازار جمعی گردد و از غمهای دنیا برهد و سبکبار

گردد ... ایشان در شهر ربیع الاول سال ششصد چهار وقت

غروب آفتاب پنجشنبه جمادی الآخر سال ششصد و هفتاد و دو ... واقع

شده ... ایشان در قونیه است

نام ایشان حسام الدین محمد بن حسن اخی ترک است حضرت مولوی را وی

را کمال التفات و تعلق بسیار بود و از کبار خلفاء مولوی بودند چون

مولوی بجوار رحمت حق پیوسته بود روز هفتم چلبی حسام الدین با جمیع

اصحاب پیش سلطان ولد رفتند گفتند میخواهیم بعد ازین بر جای والدی

بنشینی و مخلصان و مریدان را ارشادی بنمایی و شیخ ما باشی

و من بنده کاتب تو غاشیه بر دوش کرده بندگی کنم و این بیت بگفتند

بر خانه دل ای جانان تا کی که نشسته ... بر تخت که باشد

جز شاهزاده سلطان ولد ... ولد بنیاد را ... دست ... بودند که الصدق اول

بر فتنه و تسلیم ... همچنانکه در زمان والد خلیفه و بزرگوار همچنین

همچنین در زمان خلیفه و بزرگوار ما باشی ... ایشان در سال ششصد و

... بوده ... فرزند خلف مولانا جلال
... مردی انشومند صاحب سجاده ایشان و علوم ظاهر و باطن را از والد بزرگوار
... از مولانا حسام الدین چلبی و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم
... فرموده اند و حضرت مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور
... درست ... ایشان و قول منست و تو فعل منسی و گفته روزی والدش
... اگر خواهی که دایم در بهشت برین باشی که ای بهاوالدین با هیچ کس دشمنی
... کسی را در دل خود راه مده و این رباعی را خواندند ... طالبی
با هیچ کس ... مباش ... چون مرهم موم باش چون نیش مباش ... خواهی که ترا
ز هیچ کس بد نرسد ... بد گوی و بد آموز و بد اندیش مباش ... گویند که در شب
رحلت این بیت میخواندند ... امشب شب آنست که بینم شادی در
یابم از خدای خود آزادی ... ایشان در لارست سال ششصد
و بیست و ... در شب سیزدهم رجب سال ... هفتصد و دوازده
هجری واقع شده تمام شد ذکر مشایخ سلسله عالیه کبرویه قدس الله تعالی
اسرارهم

دینور ... شهرست

از شهرهای جبل نزدیک ... بزرگان مشایخ بوده اند و در علم ظاهری و باطنی
و کرامات یگانه آفاق و از کمل مرید ... سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی
و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله ایشان فرموده اند چهل سال است که هشت
را یا هرچه در دوست برمن عرض میکنند گوشه چشم بعبارت آن نداده ام
ایشان در سال دو صد و ... و دوم هجری ... بوده ...
... تمام مدد ایشان خطا ... بعد اکابر مشایخ در عهد ممشاد دینوری

اسود

بوده اند [illegible] ایشان در سال دویست هجری در ماه ذی حجه بود [illegible]
سیصد و شصت و هفت هجری بوده

نام پدر ایشان عبد الله است و از اجله مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید
[illegible] منصوری اند  کنیت ایشان ابو محمد است و ابو
و ابو الحسین و ابو [illegible] نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید [illegible] است و اصل
ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ در علم ظاهر و باطن روکرده
نموده بودند از [illegible] مرید کامل [illegible] سید الطایفه
حضرت جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند رویم خود را [illegible] جنید [illegible]
اما وی [illegible] است از جنید و من وی را از وی دوستر دارم از صد جنید شیخ ابو
عبد الله خفیف فرموده که هرگز دیده من کس ندیده است [illegible] رویم که در توحید سخن
گفتی گوینده در [illegible] آخر عمر خود را در میان دنیاداران پنهان کرده اما ایشان شغل
محجوب نگشته سید الطایفه فرموده که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ
[illegible] ایشان در سال سیصد و [illegible] هجری روی داده [illegible] در [illegible]
بغداد است شیخ ابو عبد الله [illegible] نام ایشان محمد است
و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدا اهل وقت
در ریاضت و مجاهده بی مثل بوده و مرید رویم [illegible] و حلاج را دریافته بودند و با
ابو الحسین مالکی و ابو الحسین مزین و با ابو الحسن دراج صحبت داشته اند و در علوم
ظاهری و باطنی کامل و شافعی مذهب بوده اند در تصوف ایشان را تصانیف
بسیار است و طریقه خفیفیه منسوب است به خفیف فرموده اند در ابتدا [illegible]
[illegible] رویم [illegible] داشتم [illegible] تشنگی [illegible] جاهی [illegible]
[illegible] از آن آب [illegible] شدم آب [illegible] گفتم [illegible]

منصور [2]

خدمت رسید واقعه را نقل میکرد ایشان را جهت آوردی گفتم که آهو دلو و رسن برآورد

تا آورد بر بالا بود دلو و رسن داری گفتم خوش گشت دلو و رسن را بینداختم بار آوازی

شنیدم که ما ترا تجربه کردیم اکنون باز کرد و آب خود باز گشتم آب لب سر چاه آمده بود خوردم

طهارت کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند که در مصر جوانی و پیری همیشه

مراقبه می باشند آنجا رفتم دیدم هر دو رو بقبله نشسته اند سه بار بر ایشان سلام

گفتم جواب ندادند گفتم بخدای سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سر برآورد

گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده ازین اندک

نصیب بسیار بستان دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده با ایشان نماز پیشین

و نماز دیگر گذاردم و گفتم مرا پندی دهید گفت یا ابن خفیف ما را تا زبان پند نبود

کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد سه روز آنجا ماندم که درین مدت خوردن

و خفتن و رسانن نبود با خود گفتم چه سوگند دهم تا مرا پندی دهند جوان سر برآورد

گفت صحبت کسی طلب کن که دیدار او ترا از خدا یاد دهد و هیبت او در دل تو افکند

و ترا بزبان دل پند دهد نه بزبان گفتار رضی الله عنه ایشان در سال سیصد و هفتاد و

یک هجری بوده اند وفات ایشان در شیراز است سن شریف بقولی نود و پنج و بقولی

یکصد و چهار است شیخ ابو العباس نهاوندی قدس الله تعالی سره

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان از نهاوند است شاگرد

جعفر خلدی و مرید شیخ ابو عبدالله خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند با آنکه

خداوندان همت اند اگر در تربیت ایشان را ازو مشغول دارد دید

راست و اثبت هیبت خود را پسند دهیم فرموده اند که در ابتدای مرا درد این

کار بگرفت دوازده سال سر بگریبان خود فرو بردم تا یک گوشه دل من

بنمودند نیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حق تعالی یک عشرت

رحلت فرموده اند نیفشیم که خود چه جنبرم و کجا بیم وفات ایشان در سال

و هفتاد و چهار بوده شیخ اخی فرج زنجانی رحمة الله تعالی علیها مرید شیخ ابو العباس

نهاوندی اند و از کبار مشایخ وقت و ایشان را کرامات و خوارق بسیار است

[illegible] ایشان روز چهارشنبه غره رجب سال چهار صد و [illegible] و هفت [illegible]

بوده [illegible] از [illegible] مشایخ اند و صاحب

کشف و کرامات و نسبت ارادت ایشان به دو واسطه است و هر دو سلسله

به سید الطایفه میرسد یکی از شیخ محمد عمویه بمشاد دینوری و دیگر از اخی فرج زنجانی [illegible]

به شیخ ابو النجیب سهروردی اند

النجیب

[illegible] کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ

و نام عمر بن محمد البکری السهروردی از اولاد حضرت ابوبکر صدیق اند رضی الله

عنه شیخ الشیوخ قطب و غوث زمان و عالم و عامل فاضل و کامل [illegible]

وقت بوده اند مذهب امام شافعی داشته طریقه ایشان تمام مشایخ

شرع و سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوده و در بغداد مشهورترین مشایخ

بوده اند و مرید عم خود اند شیخ ابو النجیب سهروردی و در ذکر شیخ ابو النجیب در

سلسله کبرویه مذکور شده حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ

محی الدین عبد القادر گیلانی رضی الله عنه را دریافته اند و به برکت آن

آنحضرت فواید عظیم دیده تمام حاصل بوده اند خواص و عوام بغداد را در پی

ارادت بحضرت شیخ الشیوخ بوده است [illegible] شیخ شهاب الدین فرموده اند

در تعلیم کلام مشغول بودم و کتابها چند از آن یاد گرفتم و عم من مرا از آن منع

میکرد و [illegible] حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در آمد

و من [illegible] بودم مرا گفت حاضر باش که بمردی در حجی آید که [illegible]

لیسید و تفحص باطن به برکات و مطالعه چون نشستم تشنه الی آخره

شیخ به سیستی یا این برادرزاده‌ات به علم کلام مشغول است هر چند منع می‌کنیم

آن باز نمی‌ایستد فرمود الشیخ فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده است

گفتم فلان کتاب دست مبارک خود بر سینه من فرود آوردند والله که یک

لفظ از آن کتب در حفظ من نمانده بود و خدای تعالی همه آنها را بخاطر من

فراموش گردانیده و از علم لدنی پر ساخت و مرا فرمودند یا عمر انت آخر

المشهورین بالعراق و شیخ الشیوخ همیشه می‌فرمودند که آنچه یافته‌ام از

برکت حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی است نقلست از شیخ نجم الدین مرید

شیخ شهاب الدین که وقتی شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند

و جواهر بسیار در پیش ایشان ریخته و خلق بیشمار در دامن کوه جمع

آمده اند و شیخ آن جواهر را بر خلق می‌اندازند و ایشان می‌چینند و همین که بر وی

کمی می‌شد باز زیاده می‌شد و [illegible] است از جواهر چون از خلوت

برآمدم و پیش شیخ رفتم پیش از آنکه از این واقعه خبر کنم فرمودند آنچه تو دیدی حق است

این و امثال این از برکت انفاس شیخ عبدالقادر است رضی الله عنه

ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری بوده غره محرم

در سال ششصد و سی و دو وفات یافته و قبر ایشان در آن شهر بغداد است حضرت

شیخ الشیوخ را مریدان بسیار بوده همه فاضل و کامل مشهور چون شیخ

بهاءالدین زکریای ملتانی و شیخ نجیب الدین علی بزغش و شیخ حمیدالدین ناگوری

و حضرت شیخ را تصانیف بسیار است

نام ایشان شیخ محمد بن [illegible] است و اصل ایشان [illegible] اند ایشان بخارا است

و از اکمل مریدان شیخ الشیوخ اند در فضل و طریقت یگانه عصر بودند و سبب

بر کیفیات ایشان نسبت که در واقعه دیده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم ایشان را بسوی خود طلب فرموده بودند و فردای آن ترک تعلقات هم
[illegible] کرده بود از رسیدن آنجا مرید شیخ شهاب الدین سهروردی
گشتند و با خواجه قطب الدین بختیار اوشی و گنج شکر صحبت داشته ا[ند]
[illegible] اند و نسبت کرده اند که پیش از ترک و تجرید قاضی شهر ناگور بوده اند و
وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه هجری بوده و قبر ایشان قریب به مرقد شیخ
خواجه قطب الدین بختیار کاکی در دهلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده

مولد ایشان از شیراز است و اصل
ایشان [illegible] گویند از ابتدای حال محبت فقرا میورزیدند و با ایشان میبودند و پدر
هر چند لباسهای فاخر میساخت و طعامهای لذیذ میداد و بآن التفات نمیکردند و
میگفتند که من جامه دنیا داران نمی پوشم و طعام نازکان نمی خورم و لباس صوفیان میپوشیدند
و مرید شیخ الشیوخ بهاء الدین [illegible] اند عارف و کامل بوده اند و ایشان را اشعار
لطیف و رسالهای شریف بسیار است [illegible] ایشان در سال
ششصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در شیراز است

لقب ایشان ظهیر الدین است و مرید
و خلیفه رشید جد خود بوده و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند چون
ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پاره از خرقه مبارک خود فرستادند
که از آن پوشانیدند و اول خرقه که در دنیا پوشیده اند آن بود
ایشان در ششصد و شانزده هجری بوده

[illegible] کنیت ایشان ابو محمد و ابو البرکات است و نام
[illegible] ایشان وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی و با فضل در ملتان [illegible]

در علوم ظاهر و باطن فقه و حدیث اصول و فروع عالم و کامل و قطب وقت
بود در عهد خویش در اسلام و از اهل اعتزال رو بکار و حنفی مذهب بوده اند از
اکمل مریدان و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند
صاحب کشف و کرامات عالیه و خوارق ظاهره بوده اند گویند که چون از سفر
حج مراجعت نموده به بغداد رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند
و طریق خرقه پوشیدن ایشان چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ
رسیده بودند منتظر بودند که خرقه بپوشانند روزی در واقعه می بینند که سرور کائنات
خلاصه موجودات پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ
در پیش آنحضرت بر پای ایستاده بود و آنجا طنابی بسته و خرقه چند بر آن
طناب آویخته است و آن سرور مرا طلبیدند و شیخ الشیوخ دست مرا گرفته
بدست مبارک آنحضرت مشرف گردانیدند و آن سرور اشاره بخرقه های آویخته
بودند فرمودند عمر این خرقه را به بهاء الدین بپوشان شیخ الشیوخ آنچنان کردند
علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت ایشان رسیدم
همان خرقه ها بر طناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ برخواسته خرقه که رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم در باب بشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند بهاء الدین
این خرقه را که از حضرت رسول است صلی الله علیه و سلم و من در میان واسطه
هیچ نیم و کسی را بی اجازه نتوانم داد در خدمت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن
شده بارشاد طالبان مشغول گشتند و خلق [illegible] از برکت قدوم ایشان
بهدایت رسیدند و آن اهل دیار تمام مرید و معتقد ایشان شدند الحال نیز
در ملتان و دیار سند مریدان بسیار اند کرامات و خوارق ایشان ظاهر است
وفات ایشان در سال ششصد و شصت و شش هجری بوده در قلعه کهنه [illegible] نموده

وفات ایشان در شب جمعه بعد از ادای نماز عصر هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و شش
هجری بوده و مدت عمر یکصد سال ... ایشان در شهر ملتان است

حضرت شیخ فخرالدین عراقی رحمة الله تعالی علیه از کمل مریدان
شیخ بهاءالدین زکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاءالدین در حباله ایشان بود
اصل ایشان از همدان است و در سن صغر حفظ قرآن کردند و هفده سالگی
تحصیل علوم نموده درس میگفتند و دیوان ایشان مشهور است و لمعات از
ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات
در هشتم ذی قعده سال ششصد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد
و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین عربی است در صالحیه دمشق

امیر حسینی ... نام ایشان حسینی بن عالم ابن الحسین
و اصل ایشان از غور است عالم بوده اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز
الرموز و زاد المسافرین و نزهة الارواح و سوالات گلشن راز از تصانیف
ایشان است و مرید حضرت شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی اند وفات
ایشان در شانزدهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بود و قبر ایشان در مصلح هرات
است کنیت ایشان ابوالعالم است

... فرزند رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاءالدین زکریا اند و تربیت ایشان
بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان
و مریدان اشتغال داشته اند ایشان را کرامات و خوارق بی نهایت است
وفات شیخ روز شنبه ... سیوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار
هجری بوده و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار خود

شیخ رکن الدین ... کنیت ایشان ابوالفتح و لقب رکن الدین
الفتح

امت

نور مرقده خلف و مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن
شیخ بهاء الدین ذکریا اند و چهارده سال بر سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته
بتربیت طالبان قیام داشتند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مستجمع کرامات
شیخ عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند نقلست که وقتی والده ایشان
بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند و درین ایام شیخ رکن الدین را حفت
[illegible] در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاسته تعظیم نمودند والده شیخ رکن الدین
را عجب آمد که [illegible] تعظیم چه باشد حضرت شیخ فرمودند که این تعظیم برای
شخصیست که در شکم شما هست که او چراغ خاندان و شمع دودمان ماست
وفات ایشان در نهم جمادی الاول سال هفتصد و سی و پنج هجری در روز کرمت
اخیر الصلوات بشیخ روی داده [illegible] هشتاد و هشت سال قبر ایشان
متصل قبر پدر و جد بزرگ خود است
نام ایشان [illegible] موافق نام جد ایشان اول بزرگی که ازین
قبیله از بخارا به هندوستان آمد جد ایشان بهست که سید جلال بخاری
سرخ میگفتند چون از بخارا آمدند مرید شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی شدند
از بزرگان و سادات صحیح النسب جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند
و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین
و سیوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل وعصاده بود یکی
قطب وقت محقق شیخ المشایخ و مرشد اهل زمانه و در روزگار
یگانه مشهور اند در میان و عیان مخدوم جهانیان و دوم سید راجو قتال که ایشان
هم از اولیاء کبار بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان از جهت ظاهر و باطن بزرگان
مجاز بوده اند اما خرقه از شیخ رکن الدین ابو الفتح شیخ صدر الدین ابن شیخ بهاء الدین

دیگر با رضوان الهی پیوسته در هر وادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند
که شرح روزگار گشتند و مخدوم جهانیان را بخدمت گویند که روز عید بروضه حضرت
بهاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس عیدی کردند آواز آمد که حق سبحانه
ترا مخدوم جهانیان کرده عیدی تو اینست چون بروضه شیخ رکن الدین
نیز همچنین آواز آمد و چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان گفتند خوارق
و کرامات زیاده از حد از ایشان بظهور رسیده و در مکه معظمه که رفتند با امام عبد الله

با امام عبد الله

یافعی ملاقات کردند و میان این دو عزیز اتحاد و محبت عظیم ... تا آن
و از مکه معظمه که باز بهندوستان آمدند در دهلی بصحبت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی
ملاقات کرده خرقه سلسله تبرک چشتیه را از ایشان پوشیدند ایشان
اول رتبت جهانیان سال هفتصد و هفت هجری وقت غروب
آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده عمر
شریف هفتاد و هشت سال و سه ماه و هفت روز ایشان
در اوچه ملتان است کنیت ایشان
ابو محمد است و نام عبد الله بن ناصر الدین محمود ... مخدوم جهانیان در زمین
قبیله اکابر بزرگ و صاحب حال در علم ظاهر و باطن بکمال رسیده اکرام خود بوده اند
خوارق و کرامات عالیه از ایشان بظهور پیوسته که شبی بخدمت
بمسجد برخاسته بودند چون شب تاریک بود پای ایشان بجائی رسید
و ایشان ندانستند که آن چیست فرمودند که سنگ یا آهن یا چوب است یا شاید
چیز هست چون صبح شد مردم آمدند دیدند چیزی که از زبان ایشان بر آمده بود و آن
چوب پاره بحالت اصل و تمام هم سنگ و هم آهن و هم چیزی دیگر که تشخیص آن
کرده نمی شد تا امروز که سال هزار و چهل و دو هجری است در روضه ایشان که در اوچه آباد

مسکن

مسکن ایشان بوده ... و وفات ایشان چهاردهم جمادی سال
نهصد و هفده و شش هجری بوده و ... نهصد و شش ... حضرت
بارگاه بیست و چهار روز ... ایشان در موضع بوده از مضافات
احمد آباد گجرات واقع است

نسبت ایشان ابو البرکات است و نام محمد بن قطب عالم ... و خلف
رسید ... بزرگوار خوانده صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند
و ... سید ... خود گویند که حلیه ایشان بحلیه مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ... موافق بوده اند و عمر نام و نام الدین و دایه
ایشان نیز مطابق عمر شریف ... و نام والدین و دایه ایشان نیز مطابق عمر
شریف و نام والدین و مرضعه آنحضرت بوده علیه الصلوات والسلام
... که ضعیفه مرید ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله
بیماری بهم رسانده فوت شد آن ضعیفه بجزع و فزع تمام آمده دست بدامن
ایشان زده الحاح نمود تا فرزند مرا باز دهند دست از دامن شما بر ندارم
چون عجز و تضرع از حد گذشت تسلی او نموده بدرون رفتند و ایشان را بر ...
... رو بآسمان کردند و گفتند الهی آن طفل ...
این باشد آن طفل فی الحال در وقت ایشان جان بسپرد و بیرون آمده
بآن ضعیفه گفتند برو که فرزند تو زنده است چون بخانه رفت فرزند خود را زنده
یافت ... ایشان ... ذی قعده سال هشتصد و ...
... ششم جمادی الاخر سال هشتصد و ... هجری بوده ... هفت
و ... سال ... احمد آباد ... الحمد لله ...
و ... بیاض آمد ... ارواح مقدسه مطهره ...

غوث الثقلین شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه ذکر آن قطب الاولیا پنج سلسله مشهوره است
و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله متبرکه نقشبندیه و سلسله عالیه چشتیه
سلسله شریفه کبرویه و سلسله مکرمه سهروردیه قدس الله اسرارهم باشند برای
مرادات و حاجات عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم این سلسله های عالیه است
و اکثر اهالی اسلام از خواص و عوام خارج این سلسله ها نیستند چه بی وسیله
دستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان
ازین جهان میسر نشود است و نجات در عقبی بی آنکه کسی درین سلسله ها
منتظم باشند بسیاری متصور نیست چنانچه در خبر است از حضرت صلی الله علیه
وسلم که اگر روز قیامت بنده را امید مانده باشد از عملی کرده است خود حق
سبحانه و تعالی گوید بنده من فلان دانشمند را در فلان محله می شناختی و فلان
عارف را می شناختی گوید می شناختم پس حکم شود برو که ترا بوی بخشیدم پس
که شناخت علما [illegible] بزرگان سبب نجات شد و بهر دوستان او که همه
سیرت ایشان دل بردن باشد [illegible] باشند بهتر و اولیتر لهذا هر یکی خود را
در یک سلسله منسلک میسازد و این فقیر خود را در سلسله متبرکه معظمه قادریه
منسلک گردانیده و دست بدامن باسعادت قطب الاقطاب غوث صمدانی
بادشاه مشایخ و امام ائمه پیر دستگیر حضرت شاه محی الدین عبد القادر جیلی رضی
الله عنه زده داعیه و امید است که از برکات آن سید السادات نجات کونین
حاصل نماید و حق تعالی این کمینه بنده خود را با ایشان ببخشد و الکه اسامی بزرگانی
که درین سلسله ها مذکور شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر
و مشایخ این سلسله ها بسیاری اند که کمال اولیای و صاحب مقامات
علیه بوده اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید بنابراین

از

اشارت و نسبت ارادت و صحبت بحبیب که از رابطهٔ عقیدتی فرزندی که بعضی
کاملی هم این اختیار (اختصار) نکرده است

[illegible]

[illegible]

در فصل علیحده بترتیب سال وفات نوشته

از شیخ تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود در ... بوده از
یکانه بوده‌اند و حضرت شیخ حسن بصری صحبت داشته‌اند و حکایت می‌آرند
از آن جهت که شنیده که وقتی بکشتی نشسته چون بمیان دریا رسید ملاح اهل کشتی
مزد طلب کردند ایشان گفتند شیخ نداریم ایشان را چندان زدند که
از هوش رفتند چون بهوش باز آمدند باز مزد طلبیدند باز در جواب گفتند
که نداریم دیگر باره ایشان را زدند گذشته که پای مرا گرفته در دریا اندازیم چون این
را گفتند ماهیان از دریا برآمدند و در دهن هر یک دیناری ایشان دست
دراز کرده یک دینار گرفته بملاح دادند چون اهل کشتی این مشاهده را دیده
رادیدند در پای ایشان افتادند و عذر گناه خواستند ایشان دینار از کشتی
فرود گذشته بالای دریا روان شدند بسوی حق تعالی و از نظر اهل کشتی غایب
گشتند نقلست که می‌فرمودند که حق تعالی امت حضرت سید المرسلین را
دو چیز داده است که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را
یعنی چون یاد کنند مرا من شما را یاد کنم و دوم از
من بطلبند تا من قبول کنم و فرموده‌اند در بعضی کتب آسمانی دیده‌ام که حق تعالی
می‌فرماید هر عالمی که دنیا را دوست دارد کمتر چیزی که با وی کنم آن بود که حلاوت
ذکر و مناجات خود را از دل او ببرم ... ایشان در سال یکصد و ...

کنیت ... دوصد و هفت هجری بوده شیخ حبیب عجمی رحمه الله

ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی می‌گفتند [illegible]

بصری اند و بسیاری از ایمه و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که جوانی را مرده

کردند هم در آن شب آن جوان را بخواب دیدند در بهشت خرامان با حلهای نور

تو قتال بود [illegible] در صحرا از آنجا بدین گفت در آن ساعت که مرا بردار کردند

حبیب عجمی بگذشت و در حق من دعا کرد این هم از برکت آنست و

ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در بصره است

کنیت ایشان ابو عبدالله است و نام پدر ایشان

سعید کوفی الاصل اند از بزرگان و مقتدایان و اکابر این قوم و مقتدای اهل تاج

بوده و در علم ظاهر و باطن یگانه و در مجتهدان پنجگانه شمار و حضرت امام اعظم

رضی الله عنه بوده اند و بسیاری از مشایخ را دیده اند و بیست سال متصل

در پشت کسی نخفته بودند فرموده اند که هرگز حدیثی نشنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

که بر آن عمل نکردم [illegible] که ایشان هرگز از کسی چیزی نمی‌گرفته اند و می‌گفته اند

که اگر دانم که درجهان در طلب علم می‌کردم روزی ایشان بیمار شدند خلیفه طبیبی ترسا و

حاذق پیش ایشان فرستاد چون طبیب قاروره بدید گفت [illegible] از خوف

الهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره گشته از مثانه بیرون می‌آید و در دین ما

چنین مردان باشند دین ایشان باطل نباشد این بگفت و فی الحال ایمان اسلام

آورد و خلیفه گفت پنداشتم که طبیبی پیش بیمار میفرستم بیمار پیش طبیب فرستادم شیخ

عبدالله مبارک فرموده اند که از هزار و چهار صد بزرگ شنیده ام که می‌گفتند بهتری

از سفیان ندیده ایم گفته اند چون آن [illegible] فوت شده بود آن [illegible] گفتند

چه هیچ کرده ام [illegible] این [illegible] گفت آدم آن شب بخواب دید

مثانه

ایشان را میگفتند سود کردی اگر بهمه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند

ده جزو است نه از آن رهبانیت و یکی از بهر خدا اگر از آن یک

جزو که از بهر خداست و آن کی یک قطره اید از چشم بسیار بود و هم فرموده اند

زهد نه پلاس پوشیدن و نه نان جوین خوردن است زهد دل در دنیا نابستن و

امل کوتاه کردن و هم فرموده اند که اگر نزدیک خدای شوی پاکی بسیار که میان

تو و خدا است آسان تر از یک گناه که میان تو و بندگان او [illegible]

انست که هم تو را بی خدای [illegible] هر چه بتو رسید    ایشان را غسل میدادند

در پیشانی ایشان نوشته دیدند فسیکفیکهم الله

کنیت ایشان ابو سلیمان است شاگرد امام المسلمین ابو حنیفه کوفی بوده اند

رضی الله عنه و مرید حبیب راعی از قدمای مشایخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقه

الفقهاء اند و فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند

گویند در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان میگریست فرمودند دانی که چنانکه

لب با گفتن کراهت دارد لب با خندیدن نیز کرده است ایشان فرمودند ای

پسر اگر سلامت خواهی دنیا را وداع کن و اگر کرامت خواهی مر آخرت را بگذار ترک خود

گوهی که این هر دو محل حجاب است    ایشان در سال یکصد و شصت

و دو بقولی شصت و پنج هجری بوده    در بغداد است

نام پدر ایشان ابابن [illegible] است از متقدمان و بزرگان مشایخ و مقتدای

این قوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند [illegible] جمع تابعین و مرید حضرت

شیخ حسن بصری اند و عالم الدهری بوده اند شیخ حسن بصری یکبار در دریا میدیدند

ایشان بر روی آب روان شدند [illegible] گفتند ای حبیب این

بچه یادی [illegible] فرمودند که تو سی سال است آن [illegible] و من آن [illegible]

داد گر خواهی هم

صایم

که ادمی خواهد دل اشارت بر تسلیم در صباحت و پیدسیی تا روز بخفتند و میکفتند الهی اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دارم روزی شخصی پیش ایشان آمد گفت ای شیخ میخواهم که از تو چیزی بستانم گفتند بخواه انچه میخواهی گفت خواهی ترا میخواهم وقت خواهی ترا بود زیرا که بیت امده اوند زیرا از خدای تر بود ایشان در سال یکصد و شصت وفات یافته‌اند

شاکرد امام حضرت اعظم الله

معاصران رضی الله عنه در فنون علم جامع و صاحب کشف و کرامات اند و از معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند و مشایخ کبار را دریافته اند روزی در کوچه میکذشتم نابینایی را کفتند که عبد الله مبارک می آید هر چه می باید بخواه از وی نابینا گفت یا عبد الله ایشان بایستادند نابینا گفت دعا کن تا حق تعالی چشم مرا باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم او را باز داد و صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والده امام عبد الله روزی بباغ بطلب ایشان رفت و ایشان را خفته یافت دید که ماری شاخ ریحان در دهان گرفته مگس ایشان میراند ایشان در سال یکصد و نود و در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بوده

کنیت ایشان ابو العباس است از قدما علمای این قوم اند و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که در مجلس فضل نبینی و فرموده اند که طمع رستنی دست و در کردن ضعیف برای دست ازو بدر ناید و هی شیخ شقیق بلخی قدس الله سره کنیت ایشان ابو علی و اهل بلخ ایشان از بلخ است از قدما مشایخ و صاحب کرامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت

١٤١

موسی کاظم را رضی الله عنه دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت
داشته اند ... مذهب بوده اند روزی از سلطان پرسیدند شما در
بلخ چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شیخ و
شقیق فرمودند سگان خراسان چنین کنند سلطان گفت پس شما چون میکنید
فرمودند چون می یابیم ایثار میکنیم و چون نمی یابیم شکر میکنیم سلطان بوسه
بر پیشانی ایشان دادند و گفتند استاد تویی روزی شخصی بخدمت ایشان
آمد و گفت ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم توبه کنم گفتند دیر آمدی
گفت نه زود آمدم گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگرچه دیر
آمده باشد زود آمده است و شیخ فرمودند سه چیز قرین فقر است
فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و سه چیز لازم توانگرانست
رنج تن و شغل دل و سختی حساب و شهادت ایشان در سال یکصد و نود
چهار هجری بوده ... ایشان در ختلان است

... صاحب کرامات و مقامات بلند و ارجمند و جامع در علوم
ظاهر و باطن و ده بکرت به توکل یگانه بوده اند گویند هفتاد هزار درم میراث یافتند
و شیخ آن صرف خود ننموده اند و بفقرا دادند و برگ خرمای فروشند
و خود از آن میخوردند و صرف مینمودند ... در سال یکصد و نود و شش هجری
واقع شده ... نام ایشان عبد الرحمن
بن احمد بن عطیه است و از قدمای مشایخ شام اند ... و ورع یگانه و
پیشوایی جماعت خود بوده اند و از دیه بهت ار و بجهاء دمشق از ایشان
پرسیدند که صحبت ... صحبت گفت ... که مراد جز یکی نبود در
دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و پانزده هجری بود در

موضع ... است گفته اند در دلی که دنیا مقام ... بیرون میرود و از آن دل را
آخرت ... و نیز گفته اند که از سخنان این طایفه هیچ چیز در دل تر ... نیست
تا آنگاه دو گواه عدل از کتاب و سنت بر آن نیافتم و نیز گفته اند افضل
اعمال انقطاع نفس است ... اصل
ایشان از موصل است و از مقدمان مشایخ موصل بوده اند و یک
کس از پیر تبعیت داشته اند که همه ابدال بوده اند ایشان فرموده اند
که اول بار که عبدالله خبیق را رحمه الله دیدم که مرا گفت یا خراسانی چهار چیز
بیش نیست چشم و زبان و دل و هوا الخشم جافی منکرات ... و زبان سخنی مگو
که خدای تعالی در دل ... آنرا اندوه دل نگاهدار و از خیانت و کینه
بر مسلمانان و هوا نگاهدار و سر هیچ ... مجوی باد و اگر این هر چهار چیز بدین صفت
نباشند خاکستر بر سر باید کرد که در آن شقاوت تو بود ایشان
روز عید الضحی سال دو صد و بیست هجری بوده گویند روزی دیدند که مردم قربان
میکنند گفتند الهی تو میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس
انگشت بر گلو نهادند بیفتادند چون مردم نگه کردند برحمت حق پیوسته بودند و
خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر شد
کنیت ایشان ابو نصر و نام پدر ایشان حارث بن عبدالرحمن بن عطا
بن هامان بن عبدالله اصل ایشان از مرو است از قدمای ... این
این قوم و صاحب کرامات و ... و مقامات ... بوده و ... از
عراق بوده اند و مرید خال خود اند ... حاتم صحبت داشته اند و با امام احمد حنبل
رضی الله عنه ... سه ... تا ایشان در حیات بوده
هیچ ... در راه ... شکر و صحبت ... ایشان که گفته
چه گفت

...ی

... می بوده روزی ... بودی رفت اند جهت مردی از باد و برآورده

پیغمبر ... جهت تحقیق کرده جیان بوده ... گفته عرضه

صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدند که می فرمایند که ای ... که خدای

تعالی ترا برگزیده از میان اقران و ... کرد ... مرتبه ... گفتند ای رسول

الله بچه ایم فرموده از برای آنکه متابعت سنت من کردی و حرمت درویشان داشتی

صادقان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب و اهل

بیت مرا ... ایشان ... [illegible] در بغداد و سال ... و چهار

هجری است ... ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال دویست

سیست و هفت هجری بوده ... در بیرون شهر بغداد است و چون برحمت

حق پیوسته آواز نوحه جیان از خانه ایشان بگوش مردم میرسید و بعد از

وفات ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد فرمودند که امر نمود

مرا و همه آنها را که بر جنازه من حاضر شدند و آنها را که دوست دارند مرا تا قیامت

کنیت ایشان ابوالحسن است

و اهل از دمشق مرید ابوسلیمان دارانی اند و والد ایشان نیز مستور عالم

و عارف بوده و خاندان ایشان همه در زهد و ورع بوده اند و از بزرگان

قوم و ممدوح مشایخ اند گویند ایشان ... با ابوسلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز

مخالفت فرمان او نکردی ... در زمان او میرفتی روزی با ابوسلیمان

... که تنور تافته ... چه میفرمایی ابوسلیمان جواب ندادند سه بار مکرر

کرده ابوسلیمان را دل تنگ آمد گفتند برو در این تنور بنشین و ابوسلیمان

ساعتی مشغول شدند ... یاد ایشان آمد ... یا احمد چه گفتم فرمودند احمد را

بجویید در تنور ... چون ... در تنور یافتند و یک ... ایشان

ذکر [illegible] حاتم [illegible] کنیت ایشان

ابوعبدالرحمن است و اصل از بلخ و حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب

[illegible] بوده‌اند گویند ایشان اصم نبوده‌اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت

[illegible] با وی از وی جدا شد گفت مرا بمحالات و گفتند آواز بلند

[illegible] خود را کر ساختند تذکره گوش ایشان کر است و او

[illegible] ضعیفه خواندند این لقب برایشان نهادند و ایشان این

لقب را قبول کردند تا بیست سال و بعد آن خود را کر وانمودند

که یکی پیش میرفت از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی خدا را اختیار کن که

او بس است و اگر همراه خواهی کرام کاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس

خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدای بس و اگر وعظ خواهی مرگ

بس فرمود چیز دیگر فرمایید گفتند اینکه فرمودند بسند نیست دوزخ ترا بس فرمودند

شهوت منع است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر و دیگر بس نگاهدار

خویش را برابر [illegible] خداوند و زبان را براست گفتن و چشم را بعبرت نگریستن

وفات ایشان در سال دویست و سی و هفت هجری بوده موضع [illegible] دیگر

نواحی بلخ است [illegible] کنیت ایشان

ابوحامد است و اصل ایشان از بلخ [illegible] حاتم اصم و از بزرگان مشایخ خراسان

اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابوتراب نخشبی و ابوحفص

حداد را دیده بودند [illegible] ملاقات داشته و جامه [illegible]

[illegible] فرموده اند هر که در [illegible] گذشت [illegible]

ادب [illegible] گفته اند [illegible] جواب [illegible]

[illegible] ایشان در سال دویست و چهل هجری بوده [illegible]

رفع شده [illegible] شیخ ابو [illegible] از مقصد ما اثبات

اهل عبادات [illegible] الی الله بوده فرموده اند که جمعیت اولیا را

در هیچ چیز را بسته نکرده دوست ایشان در سال دو صد و چهل یک

بوده [illegible] گذشت ایشان ابو عبد الله

[illegible] مشایخ در رجوع اولیا وقت

[illegible] سال روز و شب [illegible] بر زانو نشسته

[illegible] چرا است فرموده اند شرم دارم که در مشاهده الهی

نشسته وار نشستم طریقه که منسوب باشان است و سخن ایشان اندر توحید

بوده و مذهب ایشان رضا ست از جمله مقالات

ایشان در بغداد است سال دو صد و چهل و شش هجری روی داده

گذشت ایشان ابو الفیض است

و نام ثوبان بن ابراهیم و اصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام

مالک و مرید اسرافیل بود در بزرگان این قوم و کبار مشایخ پیشوای اهل طلب

و صاحب ریاضت و کشف و کرامت و تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه

بوده تا در حیات بوده خود را احباب پنهان داشتند که بر حقیقت حال

هیچکس واقف نگشت و بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از آنست

که در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی در کشتی نشسته با بزرگانی را گوهری

گم شده همه اتفاق کردند که ایشان برده اند میرنجانیدند و اهانت

میکردند چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی که من نبرده ام

هزاران ماهی سر از دریا بر آوردند و در دهان هر یک گوهری یکی از آنجا بگرفتند

بایشان داد همه کشتی چون این واقعه دیدند در پای ایشان می افتادند

سه
به جوان

و همه محو استند و همین نقل را صاحب المحجوب از زبان خواجه
قدس الله سره نقل می‌کند تا که اندر یک کشتی با ایشان بودم ... میگفت
هرگاه آب سیر نخوردم از معصیتی کرد خدا را اراده قصد معصیت در
آمد گویند چون سیر شوند بنماز نشوند می‌گفته یا رب خدایا بکدام قدم آیم
تو و بکدام دیده نگرم لقاء تو و بکدام زبان گویم راز تو و بکدام لغت گویم نام تو
سرمایکی سرمایه ساختم و در بکلام آدم فرموده‌اند که براه راست از الست بکه
خدای ترسانست و چون ترس برخاست اندر راه او ... دوستی یکی
کس که بتغیر تو متغیر نگردد و فرموده‌اند موعظت قرار نگیرد در شکمی که از طعام پر باشد
و نیز فرموده‌اند که توبه عوام از گناهانست و توبه خاص از غفلت فرموده‌اند
علامت محبت خدای تعالی آنست که متابعت حبیب خدا بود در اخلاق
او و افعال او و امر و نهی حضرت شیخ را پرسیدند که از مردم پرهیزکار کیست
فرموده‌اند آنکس که زبان نگاه دارد و پرسیدند علامت توکل چیست فرمودند از
خلایق منقطع گردیدن پرسیدند اندوه کرا بیشتر فرموده‌اند خوبترین مردمان را
پرسیدند دنیا چیست هر چه ترا از مشغولی حق باز دارد پرسیدند شغل کیست آنکه
بخدای راه نماید و دنیا ... شیخ فرموده‌اند ای مریدان علما را ملاقات
کنید بحمل یعنی اسرار ایشان پوشیده دارید و زهاد را رغبت کنید
که رغبت شما را دهد بعضی از عبادات را ... و اهل معرفت را
بسکوت یعنی پیش عارف حرف گفتن خوب نیست
انتقال ایشان هشتم شعبان در سال دو صد و چهل و پنج هجری واقع
شده است ... چون از رحمت حق پیوسته آنشب هفتاد کس رسول
صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدند که آنحضرت می فرمایند دوست خدای

ذوالنون

ندن خواهد آمد باستقبال وی آمده ام چون جنازه ایشان را می بردند مرغان
سپید بر جنازه ... هم بافتند چنانکه همه خلق دیدند و خود پوشیده و هیچکس ازین
مرغان را کسی هرگز ندیده بود خلق ازان کار عجب ماندند و برداشتند باز آمدند و
باز نشستند بر قبر حضرت شیخ ... بعد ازان نوشته یافتند
چنانکه بخط آدمیان مانند هذا ذو النون حبیب الله من الشوق قتیل الله قضی
... ایشان هرگاه آن نوشته دیدندی محو کردندی باز نوشته میشد

و هیچکس ندیده

... نام ایشان عسکر بن محمد بن الحسین از کمل
مشایخ خراسان بوده اند و با ابو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند
در قدم تجرید و سیاحت لبیب بوده اند گفته اند که توکل آنست که خود را در دریای
عبودیت افکنی و دل در خدا بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی
و گفته اند نیست از عبادت چیزی با منفعت ترا از اصلاح خواطر وفات
ایشان در هفدهم جمادی الاول سال دو صد و چهل و پنج هجری بوده چون در بادیه
بصره برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه آنجا رسیدند و ایشان را دیدند
رو بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده و او را در نواحی
هیچ جانوری نرسیده ... اصل
ایشان از اصفهان است و با معروف کرخی صحبت داشته اند و از متقدمان مشایخ
و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند هرگاه خواهی که کسی را از اولیای
حق شناسی این کلمه هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو بکل شیئ
علیم ... وفات ایشان در اصفهان سال دو صد و چهل و هفت هجری واقع
شده ... قدس الله تعالی سره ... از کبار مشایخ مستجاب
الدعوات بوده امام احمد حنبل رضی الله عنه ... و گویا از جمله ابدال است

وفات ... ابو القاسم در هرات ... سال دویست و پنجاه و پنج هجری

... از بزرگان مشایخ ... شد و با ...

صد و صحبت داشته‌اند و با ... بوده ... تجرید سلوک کرده‌اند شخصی ایشان

گفت یک ... [illegible] ... گفت مصلحت چه می‌بینی گفت

اگر هیچ ترا ... [illegible] ... که تو اگر از مجلس او ... درویشی

... [illegible] ... در سال دویست و پنجاه و پنج هجری

بوده ... [illegible] ... گفت از ... ابوبکر الوراق

و طریقه حکیمیه منسوب است با ایشان و بحق ایشان و اسباب ولایت است

از متقدمان و محتشمان مشایخ اند صاحب تصانیف بسیار و در احادیث

اسناد عالی داشته‌اند از خواص یاران امام اعظم رضی الله عنه شد

و صحبت با حضرت خضر بوده‌اند علیه السلام و در هر یکشنبه با خضر

علیه السلام ملاقات میکردند و واقعها از یکدیگری پرسیدندی گویند یک بار تمام

تصانیف خود را در آب انداخته خضر علیه السلام آنها را پیش ایشان باز

آورد و گفت خود را بدین مشغول میدار ایشان گفته‌اند ... در

ره گوسفندان نه چندان تباهی کنند که یک ... شیطان کند و صد شیطان

تباهی نکند که یک ساعت نفس آدمی کند ... که در جوانی صاحب

حسن بوده‌اند زنی جمال ایشان ... دعوت کرد با او التفات نکردند وقتی

آن زن خبر یافت که به باغ رفته‌اند خود را بیاراست آنجا رفت از باغ

بگریختند و زن در عقب میدوید با او توجه نکردند ... نفس کشته‌اند ای

شخص بیدار شدن آمد و در ... گذشت که چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی

و ... [illegible] ... گشتمی ... [illegible] ... گفته‌اند

ای نفس

بالقصه این حیث که در جوانی در حافظ بنده و اکنون بعد از رباعیها بسیار در پیری پشیمانی

بود هیچ نیست یک خط [illegible] نوشته [illegible] از پیغمبر صلی الله علیه

وسلم را بجواب دیده که فرموده ای [illegible] نوشته از دنیات که در روزگار تو

هیچی است بلکه آن حافظ [illegible]

اینام جوانی تا حال چهل سال
دیگر بگذشت دمت ما از دنیا دور تر شد
در تر افتادم ترا حاجی نیست

در دل تو قصوری رفته الحمد [illegible] سیدی مدت [illegible] بیت

وا دین باید دانست که درین ایام که چون در جهان ده هجری است و از زمان پیغمبر

صلی الله علیه وسلم دور تر گشته و در دلها و در عملها و مسلمانی ها و نیتهای خصوصا

بدر دنیا داران چه قدر تفاوت رفته باشد [illegible] ایشان در سال دو

صد و پنجاه و پنج هجری واقع شده [illegible]

کیفیت ایشان ابوذر ما بیست و لقب و اخط در باب ایشان بعضی از

اکابر گفته اند خدای را دو چیز بود یکی از اشیاء و دیگری از دلهای اول کسی

که از مشایخ لبس خلقاء در شدین برتبه رسید ایشان بود و ایشان گفته

قومی اند که میگویند تا بجای رسیده ایم که ما را نماز بر نیاید گر و گفته اند بگوئید

رسیده اند زنا به دوزخ گویند که روزی با برادر بدای مسکد نشستند برادر ایشان

گفت خوش دهی است فرمودند خوشتر از این ده دل آنکس است که

ازین ده فارغ است و گفته اند با مردمان سخن کم گویند و با خدای بسیار گفته اند

یک گناه بعد از توبه زشتتر بود از هفتاد گناه از پیش توبه گفته اند سه خصلت

از صفات اولیا ست اعتماد بر خدای در همه چیز و بی نیاز بودن بدو از

همه چیز و رجوع کردن با او در همه چیز گفته اند نشانی یافتن حقیقت

[illegible] ایشان محبت حبیب فرموده الله [illegible] نشود نقصانی

شنید پرورد شخصی گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از عمر
قبول نگفته مکری چه ای دیگر که گفته اند الهی اگر من توانم که از ... در بالستم
نو قیامتی که گفت ... بیا ... و گفته الهی تو دوست میداری که من ترا دوست
دارم با آنکه بی نیاز ... دوست ندارم با این همه احتیاج
و گفته اند الهی بر اهل بهشت ... در هیچ طاعت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل
تو افتاد ... ایشان در ... دویست و پنجاه و ... هجری روی داده
ایشان در نیشابور هست در قبرستان حیره

نام ایشان عمر بن سلم است و اصل ایشان
از نیشابور بوده از بزرگان زمان و شیخ ملامتیه و مرید ابو عبد الله باوردی
و استاد ابو عثمان حیری اند و سید الطایفه شیخ جنید ملاقات کرده اند گویند
روزی میگذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت
خری داشتم گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند گفتند بعزت
تو که گام برندارم تا خر او را باز نرسد در حال خر پدید آمد ... که از ایشان
طلب وصیت کرد گفتند لازم یک در باش تا همه در عالم درها بر تو گشاده شود
و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن دنیا است
برای کسی که بآن محتاج است ... که حضرت شیخ شبلی ایشان را
چهار ماه مهمان کردند و هر چهار ماه حلوای و طعامی دیگر ساختند چون بوداع رفتند
گفتند یا شبلی اگر ... براتی ... جوانمردی بیاموزم گفتند یا ابو حفص چه
کردم فرمودند تکلف کردی و تکلف جوانمرد نبود مهمان را چنان باید
داشت که بود ... تا آمدن مهمان گرانی نه آید و رفتن ... حال این
بود ... ایشان در سال دویست و شصت و ... واقع شده

سائل شیخ

شیخ علی بن موفق بغدادی رحمه الله تعالی از قدمای مشایخ عراق و بزرگان
این قوم بوده. حضرت شیخ ذوالنون مصری را دیده است و شصت بار حج کرده
صاحب صفا و حج گذارده اند وقتی بعد از حجها ... انصاف می‌گفت که مبرورم نمی‌دانم
که من خود در چه شمارم آن است که حجها ... افزود و گاهی بسر موفق تو
بخانه خویش نخوانی کسی را اگر خواهی ... نخواند کسی نخواند می‌گویند روزی
در راه کاغذی یافتند در آستین خود آنکه پیدا شد چون از آستین برآورد و دید
که در آن کاغذ نوشته اند که ای ابن موفق از فقر می‌ترسی حال آنکه من پروردگار
توام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا از بیم آتش دوزخ می‌پرستم در دوزخم
بسوز دار و اگر بامید بهشت می‌پرستم هرگز در آنجا مده و فرود میار و اگر بهر تو می
پرستم یکدیدار بنمای و پس از آن هر چه خواهی کن وفات ایشان در هرات
است در سال دو صد هفت و پنج هجری بوده قبر ایشان هم در
هرات است نزدیک باغ سعید و گویند شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری
هر وقت که بوی رسیدی فرود آمدی و بادب گذشتی
... کنیت ایشان ابو حمزه است و اصل از ... گفته اند هر
بطلب قوت برخواست نام فقر از وی برخواست ... ایشان
در سال دو صد و هفت ... هجری بوده ... قدس الله
کنیت ایشان ابوالعباس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص
حداد اند و لقب ... از مشایخ رسیده اند چون ابو تراب نخشبی و ابو تراب
بصری و ابو سعید بصری گویند ... چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق
تعالی را بخواب دیدند پس از آن بر پشت خود تکیه کردندی چنانچه ایشان را
خفته یا دیدندی خواب می‌یافتند ... گفته اند ... هر که ... است

بزرگ یکانه‌ست در صدق و رضا و قبول قضا بدل خوشی ... ایشان
در سال دویست و هفتاد و هجری وفات ... شده ... قضا ...
کنیت ایشان ابو صالح است ... ایشان عماد طریقه قصاریه منسوب بایشان
است و در طریق ... روش ... کرامت و امام اهل علم ملامت
و در مذهب سفیان ثوری بوده‌اند با ابو تراب نخشبی و علی نصرآبادی و ابو حفص صحبت
داشته‌اند اول کسی که از ایشان ... راه ... عراق ... احوال گفتند
سهیل تستری ... لطایف گفتند اگر ... بودی پس از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
پیغمبری ... بودی ایشان گفته‌اند هر چه خواهی که پوشیده بود بر کس اظهار
مکن و گفته‌اند من شما را وصیت میکنم صحبت علما و اجتناب از جهال
و گفته‌اند توکل دست بازداشتن است و گفته‌اند اگر توانی که کار خود با خدا
گذاری بهتر است از آنکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته‌اند من نیک خوئی ...
... در سخاوت و بدخوئی را نشناسم الا در بخل و گفته‌اند تواضع آن بود که
کس را بخود محتاج نبینی در دو جهان ... ایشان در سال دویست و هفتاد و
و یک هجری بوده ... ایشان در ... است شیخ ... قدس الله سره
... کنیت ایشان ابوالفضل است و اصل از مرو و از قدماء مشایخ
خراسان اند گویند در حالت نزع با خود چیزی چیزی می‌گفتند مردم گوش
داشتند می‌گفتند الهی اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک یا رجائیا
... شده شوق بسوی تو تو ... تعجیل کن تا برفتن از دنیا. و چون آن
... دیدند ... نوشته دیدند که الفتح الله ...
ایشان ... شعبان سال دویست ... هجری النبویه
جنازه ایشان ... هر کس نماز گزارد ... شیخ ابو محمد ... قدس الله سره

تمام ...
۵

نام مبارک ایشان محمد بن احمد و اصل ایشان از هرات است و از متقدمان و بزرگان مشایخ
هرات بوده اند صحبت شیخ ابوعلی ابن الکاتب و ابوعلی السنجی دریافته اند طعام حلال خورد
که تو اورا خورده باشی نه او ترا اگر تو او را خورده باشی همه نور شود و اگر او ترا خورده باشد دور
کرده وفات ایشان در سال ... صد و ... هجری بوده و قبر در هرات
است شیخ ابو عبدالله مغربی قدس الله سره نام ایشان محمد بن اسمعیل است
استاد ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی و مرید ابوالحسین علی بن رزین اند
و ایشان مرید خواجه عبدالواحد زید و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس
الله تعالی اسرارهم وقتی بر سر کوه سینا سخن می گفتند سخن بجای رسید که گفتند
شنیده باد چندان نزدیک جوید که فرو ماند فرود سنگ از کوه بجنبید و پاره پاره
میشد و به هامون می آمد و گفته اند خوارترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه
کند و عظیم ترین خلق را تواضع کند وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و
نه هجری بوده عمر یک صد و بیست و دو سال قبر ایشان بر کوه سینا است
شیخ ابو عبدالله ... قدس الله سره از کبار مشایخ صوفیه بوده اند
وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و ... هجری بوده

شیخ سهل بن عبدالله تستری قدس الله سره کنیت ایشان ابو محمد است حنفی مذهب و مرید
ذوالنون مصری و از کبار علمای این طایفه و اوتاد عراق اند و جامع بوده اند میان
حقیقت و شریعت طایفه سهلیه منسوب با ایشان است و بنای طایفه بر اجتهاد
و مجاهده نفس است صاحب کشف المحجوب نوشته است که سهل بن عبدالله تستری
از روزی که از مادر بزاد صایم بود تا روزی که از دنیا برفت هم صایم بود از ایشان
پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل
دهد و اخلاص ندهد که عمل کنی بکار کسی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول ندهد

بدبختی

گفته اند که درویش را روزی همه گرسنگی خورد و این خوردن صدیقان بود و گفته اند

هر که گرسنگی کشد شیطان گرد او نگردد بحکم خدای تعالی و گفته اند سر همه اشتهای

خوردن است و گفته اند هر درویشی که تا به هست کواه آن بود باطل باشد و

گفته اند هیچ معصیتی عظیم تر از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست

که چیزی می جوید و الحق نیابد دل الحق و گفته اند هیچ معصیتی بزرگ نیست از غراقو

حق و گفته اند خداوند را هر روزی و شبی را سلطنی عطاها هست و بزرگترین عطایا آنست

که ترا ذکر خود الهام کند و گفته اند هیچ یاری دهی نیست الا خدای و هیچ دلیل

نیست الا رسول خدای صلی الله علیه و سلم و هیچ زادی نیست الا تقوای

و هیچ عمل نیست الا صبر و گفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس نمیرد و گفته اند

خدای خلق را بیافرید و فرمود تا رازق تو شد و دگر را ز ملکوت شدید تحرید و اگر آن نکنید

حاجت از من خواهید و گفته اند تصوف آنست که خود نه بینی و با خدای آرام گرفتن و

از خلق گریختن و گفته اند اندک توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر نبود در هر دو

حال ساکن باشی و گفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدای و گفته اند که فقر

از نشانه صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مراهی و وفات ایشان

در ماه محرم سال دو صد و هفتاد و شش هجری بود و این قول اصح است

هشتاد و سال گویند روزی که جنازه ایشان برداشتند مردم بسیار جمع

بودند جهود هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز

برآورد که ای مردمان آنچه من همی بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها

از آسمان می آیند و خود را بجنازه می مالند و او مسلمان شد ابو سعید خراز

رحمة الله علیه نام ایشان احمد بن عیسی است و لقب خراز و اصل از بغداد

طریق خرازیه منسوب با ایشان اول کسی که در فنا و بقا عبارت کرد و ایشان

بوده و از بزرگان و قدمای مشایخ اند و اندر علم توحید و اشارات امام یگانه
مشایخ بوده شیخ الاسلام گفت بو حمزه در علم توحید همه پیری و بلند دار مشایخ شیخ
حسن مرتعش از وی ایشانم و نزدیک است که اخراز عمری بوده از ... کی
مرید محمد بن منصور طوسی بوده در حرف و مردان آخستی بوده اند و با ذوالنون
مصری و سری سقطی و بشر حافی دیگر آنان را از اجله اکابر صحبت داشته اند
وقتی در عرفات بودند جماعتی دعا میگفتند ... زاری میکردند ایشان را گفتند که مرا
آرزو آمد که من هم دعا کنم چیزی نماند که من نگرفته بار قصد دعا کردم هاتفی او از
داد که پس از وجود حق دعا میکنی یعنی پس از یافت حق چیزی خواهی ایشان
گفته اند عرفت عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها مشغول مکن و گفته اند علم آنست
که در عمل آرد ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ... در سال دویست و هشتاد
و شش هجری بوده و بقول دویست و هشتاد و نه یا هفت و قبر در مکه معظمه است
... کنیت ایشان ابو الفضیل است
... ذوالنون مصری و بایزید بسطامی صحبت داشته اند
ایشان در ماه ربیع الاول سال دویست و هشتاد و هفت هجری بوده ...
... نام ایشان محمد بن ابراهیم است و با بشر حافی و سری
سقطی و ابو تراب نخشبی صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از
اقران ابو الحسن نوری و خراز شیخ بوده اند وقتی در بغداد از قرب الهی
چیزی می اندیشیدند از خود غایب گشتند همچنان در رفتن در استادن حق
... آمدند خود را در بادیه دیدند ... میلی
وفات ایشان در سال دویست و هشتاد و ... هجری بوده
... خیر نساج ... رحمه الله تعالی علیه اصل ایشان از ... بود و ... از اجله

شیخ ودر توکل یگانه اند با ابو تراب نخشبی و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند

واز اقران سید الطایفه بوده اند صاحب کشف المحجوب آورده است که روزی در

بادیه با بی الشان در چاهی افتاده بود چون سه روز بگذشت گروهی [illegible]

با خود گفتم که ایشان را آواز دهم باز گفتم که خوب نباشد که از غیر حق مدد خواهم و

شکایت کنم که خداوند مرا در چاه انداخته شما را خبر کردم بر سر چاه آمدند گفتند این

چاه در میان راه است مبادا کسی نابینا درافتد بیایید تا جهت ثواب سر این چاه را

بپوشانیم ابو حمزه گفت نفس من با اضطراب آمد از جان خود نا امید [illegible] آن جماعت

سر چاه بپوشیدند و رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید گشتم چون شب

شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را کسی گشاده بود و اژدهایی عظیم

دم خود را مثل اژدهای درون چاه انداخت [illegible] حکایت [illegible]

و دانستم که حق است دم او را بگرفتم مرا بیرون کشید هاتفی آواز داد که نیکو نجات

یافتی یا ابا حمزه که از چنین تلفی ترا نجات داد [illegible] که روزی اصحاب سید الطایفه شیخ

جنید ابلیس را دیدند برهنه گرد مردم میجست گفتند ای ملعون شرم نداری

از این مردم ابلیس گفت کدام مردم که اینها مردم نیند مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و

جگرم را خسته اند چون در مسجد رفتند ابو حمزه و ابو الحسین نوری و ابو بکر دقاق

را دیدند مراقبه نشسته اند ابو حمزه [illegible] دروغ گفت آن ملعون

دوستان خدا از آن عزیزتر اند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات

ایشان در سنه [illegible] و دویست هجری بوده شیخ ابو بکر دقاق رحمه الله علیه

نام او محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده است از اصحاب سید

الطایفه [illegible] از اقران ابو الحسین نوری و ابو حمزه خراسانی اند

وفات ایشان در سال [illegible] و نود هجری بوده [illegible] قدس سره

ـت ایشان بر آفاق از اهل ایشان بود و ایشان صاحب محمود در طریقت
توحید و تجرید یگانه بوده و از خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطایفه
جنید بغدادی و هم صحبت خضر علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین
نوری گفت در میان سخنان یکی ابراهیم خواص می گفت این بود که اگر
خضر صحبت یابی توبه کن و اگر هر کسی ایشانرا بدیدی از آن توبه کن جفا و دوری فرموده
و مرغ خواب بودم ... که ... خودشان ... که دوستی از دوستان ...
چنین برود ... بر توبه شود ... پس ... بار دیگر آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم
مرتبه نشسته کرد و بر گرد وی مقدار سری سبزه ها از برف و با آتش برف که بر
سر وی آمده بود در عرق غرق گفتم این مرتبت بچه یافتی گفت از خدمت فقرا
وفات ایشان در سال دویست و نود و یک هجری بوده و یوسف بن حسین
ایشان را دست شسته و دفن کرده بعیت مشکل حق برگسسته اند گویند هر باری که فارغ
میگشتند غسل میکردند و روزی که از دنیا رفتند شصت بار غسل کرده بودند بسرای
عظیم بود ما را آخر در آب رفتند قبر ایشان در زیر حصار طرک سفاهان است
ذکر ابو ... کنیت ایشان ابو حمزه است و از اهل نیشابور
بوده اند و از نسب خود ... ساخته اند ... ایشان از دنیا رفتند
سال دویست و نود و چهار هجری ... شیخ ابو الحسین نوری ...
نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد و مشهوراند با بن البغوی و پدر ایشان
از بغشور است که مابین هرات و مرو واقع شده و مولد و منشا ایشان
بغداد است و نوری از آن جهت گویند که چون در خانه تاریک سخن می گفتند
از نور باطن ایشان خانه روشن می شد و ... هم ... اند و
سری سقطی و ذو النون مصری را دیده بودند و با محمد بن قصاب و احمد بن ابو الحواری

صحبت داشته‌اند و از اقران سید الطائفه‌اند و در لطایف مجتهد و صاحب
مذهب بوده‌اند و ایشان را مشایخ الرقه امیر القلوب می‌گفته‌اند و جدوی
عظیم داشته‌اند و طریقه ایشان را نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنید
قاعده ... ایشان تفضیل تصوف باشند بر فقر و در صحبت ایثار نموده
که یک نفس در دنیا بی صحبت ... بهتر از هزار سال عزلت است از آنچه
لکه این سرای غربت است و ... سرای غربت و غربت ... شهید
نقل است که در آب غسل می‌کرد شخصی از جامه ایشان را ببرد ... ... زرت
بیرون نیامده بودند که بازآورد که هر دو دست او خشک شده بود و گفتند الهی
چون او جامه من بازآورد تو دست او باز ده فی الحال نیک شد روزی یکی را
دیدند که خر او مرده و بار افتاده زار زار می‌گریست پای بر خر زدند و گفتند برخیز
چه جای حصن است آن خر برخواست و مرد بار بر وی نهاد و در رفت فرموده‌اند
تصوف دشمنی دنیاست و دوستی مولی وفات ایشان در سال دویست
و نود و پنج هجری بوده و بقولی دویست و هشتاد و شش و اصح اول است گویند نابینایی
الله می‌گفت پیش او رفتند و گفتند تو او را چه دانی و اگر بدانی زنده مانی این را
گفته بیهوش گشتند و از آن شوق ... شدند و در نیستانی در دویده افتادند از وجد
چرخ می‌زدند و نی در پای و پهلوی ایشان می‌خلید و خون روان می‌گردید و از قطره آن الله
الله پدید می‌آمد و هر قدمی که گفت می‌نشست چون ایشان را از آنجا به خانه آوردند
وقت رحلت نزدیک شد گفتند بگوی لا اله الا الله فرمودند آخر نه آنجا می‌روم ... که
حق ... سید الطائفه گفتند تا نوری مرد ... در حقیقت صدق سخن نگفت
که صدیق زمانه ... شیخ ابو عثمان مکی قدس الله سره گفت ایشان ابو
عبد الله رشید ... مرید سید الطائفه و از اقران حسین بن منصور حلاج اند و اصل ایشان

ازین

... است از بزرگان و مشایخ این قوم بوده اند چیزی می نوشت
گفتند این چیست گفت چیزی می نویسم تا بقرآن مقابله کنم او را [illegible] بود
بین تو و [illegible] گردانید بزرگان این طایفه گفته اند هرچه [illegible] سبب
ایشان بود وفات ایشان در بغداد در سال دویست و نود و [illegible] هجری
بوده بقولی دویست و نود و هفت بقولی دویست و نود و یک اما قول دویست و نود
و هفت که سال وفات حضرت سید الطایفه است معتبر است
[illegible] رضی الله عنه نام ایشان سعید بن اسمعیل بن سعید بن منصور
است مولد و منشا ایشان ری بوده بعد از آن به نیشابور انتقال نمودند و هم در آنجا
رحلت کردند وفات ایشان در سال دویست و نود و هفت هجری
است سمنون [illegible] قدس الله تعالی سره کنیت ایشان ابو الحسن
است و بقولی ابو القاسم و او را کذاب لقب کرده بودند تا کذاب
نگفتند سوی کس [illegible] در علم محبت یگانه بودند با سری سقطی و محمد
بن علی قصاب و ابو محمد قلانسی صحبت داشته [illegible] در
میکردند و شیخ ابو احمد قلانسی گفته اند که مردی در بغداد چهل هزار درم بر فقرا
نفقه کرد سمنون گفت یا ابا احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز
تا بمداین رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بمداین رفتیم و چهل هزار
رکعت نماز بگزاردیم وفات ایشان در سال دویست و نود و هشت هجری روی
داده ابو عثمان حیری رحمه الله [illegible] نام ایشان سعید بن اسمعیل حیری
نیشابوری است حیره محله ایست در نیشابور و اصل ایشان از ری است [illegible]
[illegible] شاه شجاع اند با سید الطایفه و شیخ ابو حفص [illegible] و یحیی بن معاذ رازی صحبت
داشته اند و در [illegible] وقت خود بوده اند [illegible] ایشان [illegible]

چنین نقل کنند که [illegible] در آن باب یاری کرده گفته است شکی که یک [illegible] باید
[illegible] از تو راه دور بود تا بنده که دل نیز موافقت کند گفت
که صفت [illegible] و [illegible] رعایت باطن بود و گفته اند خوف از عدل
خدا افضل بود و گفته اند ترا الحذر از ساعت [illegible] دور کرده اند گفته اند چه کرد
صحبت [illegible] حرامی بود و گفته اند که از بهر چه پرستید پیش از آنکه [illegible] کار را
[illegible] گویند را ابتدا احوال [illegible] اندر بیابان صحبت [illegible] حسن را
می شنید [illegible] از شفقت [illegible] ایشان [illegible] و چشمها [illegible] چون آن
دو [illegible] خانه وار صورت آدمی [illegible] پس از بیست سال [illegible] صحبت
بگفتند ابتدای صحبت با اهل خدای و مجاورت خانه وی گفتم تا مبارک بود و
قصه کرد [illegible] مشایخ از آن [illegible] ایشان [illegible] آگاه بودند با استقبال
[illegible] در صورت [illegible] شده [illegible] که [illegible] بود [illegible] و
گفت یا اباعثمان بیست سال پیش صفت تو شنیدم که آدم و قدر [illegible]
[illegible] و شنیده [illegible] و [illegible] باقی [illegible] آمدی
[illegible] فرستم و [illegible] دیدم و [illegible] آمدم [illegible] شیخ گفتند
یا اباعثمان [illegible] است [illegible] تو [illegible] عبارت [illegible] گفتند [illegible]
چه [illegible] و آن [illegible] باز [illegible] وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال
دو صد و نود و هشت هجری بوده [illegible] قبر ابوعثمان در [illegible] محمد
[illegible] رحمه الله [illegible] از کبار مریدان شیخ ابوعثمان حیری اند و صاحب
[illegible] عالی [illegible] وفات ایشان در سال سیصد و [illegible] هجری بوده [illegible]
[illegible] رحمه الله [illegible] کنیت ایشان ابویعقوب است از قدمای
مشایخ [illegible] مرید [illegible] معری اند و [illegible]

[illegible] 11

...ستانی با شیخ صحبت داشته‌اند فرموده‌اند شنیدم که ذوالنون مصری اسم
اعظم میداند بخدمت او رفتم و مدتی خدمت او کردم و درخواست تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با
من داد که در سرپوش پیچیده بود و بمن داد و فرمودند که بفلان دوست ما برسان
این را بر داشتم و روان شدم [illegible] در راه با خود اندیشه کردم که آیا درین چه باشد خود را
نتوانستم ضبط کردن و سر آن را گشودم موشی بیرون جست و برفت گفتم ذوالنون با من
استهزا میکند غضبناک بازگشتم چون بدید در من گفت ای ابله ترا امانت داری
موشی کردیم [illegible] امانت اسم اعظم چون توانی نمود وفات ایشان
در سال سیصد و [illegible] هجری بوده ابوالحسن بستی رحمه الله تعالی
نام ایشان [illegible] بن عبدالله بن محمد بن [illegible] بن محمد [illegible] است اصل از بست است
و شیخ ابن الخفیف [illegible] ابوالعباس هشتاد سال پهلو بر زمین نرسانیده
پیوسته بدیواری و ستونی تکیه کرده و پای برهنه از نیشابور بحرمین شریفین رفته
و مدتها در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه رمضان
و بقولی ماه محرم سال سیصد و [illegible] هجری بوده ابو سعید [illegible] قدس الله تعالی
سره نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از بغداد بوده و [illegible]
[illegible] صحبت داشته‌اند با سید الطایفه و نوری صحبت
داشته‌اند وقتی [illegible] ابو الحسین نوری ایشان [illegible] که در [illegible] آواز [illegible] ۹
[illegible] وفات ایشان در سال سیصد و شش
هجری بوده [illegible] ایشان ابوا
[illegible] صاحب [illegible] بوده‌اند [illegible] صلاح [illegible]
گفته [illegible]
خود بجای او [illegible] جدا کرد [illegible]

پنبه ۷

در باب ایشان کلمات را اختلاف واقع است بعضی مثل شیخ محمد
قسمتی مکی استاد ایشان و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهل
اصفهانی و غیره هم از مشایخ متقدمین انکار کرده و بکفر نسبت میدهند و مهجور ساخته
و جمعی مثل شیخ ابوبکر شبلی و ابو العباس بن عطا و شیخ ابو عبد الله خفیف
و شیخ ابو القاسم نصرآبادی و شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ ابو القاسم کرکانی و پیر علی
هجویری که صاحب کشف المحجوب است و غیر ایشان از متأخرین معتقد اند بزرگ
داشته اند و گفته مهجور معاملت بود نه مهجور اصل و صاحب کشف المحجوب فرموده ام
معتقدم اما مستحق اقتدا است نه چون بزرگان گشتند که حسین بن منصور
را باید کشت خلیفه بی فتوای سید الطایفه شیخ جنید توقف مینمودند چون پیش ایشان
آوردند سید الطایفه بر آن نوشتند که بظاهر حال کشتنی است خواجه محمد پارسا رحمه
الله علیه در فصل الخطاب آورده اند که این افترای محض است بر سید الطایفه
وفات ایشان پیش از قضیه حسین بن منصور بیازده یا دوازده سال بود
چون این طایفه در باب حسین منصور اختلاف کرده اند پس اولی آنست که در این
باب توقف باید کرد و چنانچه در باب [illegible] مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله
سره السامی فرموده اند [illegible] حکم این قضیه بجای گذارند [illegible] که [illegible]
الله اعلم و لیس [illegible] است که بظاهر کدام ایشان مخالف شرع شریف است
منکر باید بود و باطن بحال معتقد و بد نباید گفت که بد گفتن طایفه اهل سنت و جماعت
نیست قتل ایشان در باب اطلاق بغداد در [illegible] ذی قعده سال
سیصد و نه هجری واقع شده ابوبکر رازی قدس الله تعالی سره تمام ایشان را
پیش ذکر باید [illegible] که [illegible] مشایخ مجلس از ایشان [illegible] بوده و پیوسته
[illegible] ایشان در سال سیصد و ده [illegible] بوده [illegible]

... ایشان ... بیکبار قدم در توکل و تجرید قطعی نهاده اند

نام ایشان

وفات ایشان در سال سیصد و ده هجری بوده ابو محمد جریری ...

احمد بن محمد حسینی است و بقولی حسین بن محمد و بقولی عبد الله یحیی از کبار

مریدان سید الطایفه اند چون سید الطایفه وفات کرد وی را بجای سید

الطایفه بنشاندند و در فقه و اصول امام بوده و با سهل عبد الله تستری صحبت

داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه مقام کرد نخفتند و نه تکیه کردند و پشت

باز ننهاد ... ایشان گفته اند ... ثمره یقین است و ریا ثمره شک

و گفته مرجع عارفان بخدا او در بدایت بود و مرجع عوام بگرایی بعد از ناامیدی

... ایشان در سال سیصد و دوازده و بقولی چهارده هجری بوده در جنگ

قرامطه از تشنگی ... بحق پیوسته اند ... بن محمد ...

... اصل ایشان از واسط است در مصر سکونت ورزیده اند

و صاحب مقامات و کرامات عالیه اند و با سید الطایفه صحبت داشته اند

و ابراهیم خواص را دیده بودند و از استادان نوری اند و ایشان گفته اند

در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند پیش آن جوان نهاد

گفت مرا این حاجت نیست شخص گفت بر فقیران و مسکینان قسمت کن

چنان کردم شب او را دیدم که در وادی چیزی را میجست گفتم کاش برای

خود از آن درهمها چیزی نگاه میداشتی گفت نمیدانستم که تا این زمان خواهم زیست

وفات ایشان در ماه رمضان سال سیصد و نوزده هجری بود

ایشان ... محمد بن فضل ... کنیت ایشان

ابو عبد الله است و اصل از بلخ ... اند بتعصب بی گناه

ایشان را از بلخ بیرون کردند ... کرده تا ...

شیخ الاسلام گفته است پیش از ان از شیخ عمو صوفی برکات است و ایشان را که

مریدی زاده در تو طلب زیادتی دیدار باشد آن [illegible]

ادبست و گفته اند زهد در دنیا ترک است اگر توانی ایثار کنی و اگر توانی [illegible]

وفات ایشان در سال سیصد و نوزده هجری بوده قبر در سمرقند است

شیخ ابوالحسن [illegible] رحمه الله تعالی نام ایشان محمد بن سعد است از کبار مشایخ

نیشابور و قدمای ایشان و مرید بوشنجی حیری اند و عالم بوده اند گفته اند کرم

در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس از آنکه عفو کرده باشی

وفات ایشان در سال سیصد و [illegible] هجری است شیخ ابوالحسن [illegible] رحمه الله

اصل ایشان از بغداد است خادم ابراهیم خواص اند و در سماع از عالم رفته

اند وفات ایشان در سال سیصد و بیست هجری شیخ [illegible]

[illegible] از کبار مشایخ شام بوده اند و با ابو عبدالله جلاء و [illegible] صحبت

ذوالنون مصری صحبت داشته اند و گفته اند تصوف آنست که غیر خدا را

در نقصان بیند یک چشم پوشیده از ماسوای او سبحانه چه او از نقص

است از جمیع نقص [illegible] وفات ایشان در سال سیصد و بیست هجری بوده

شیخ [illegible] رحمه الله کنیت ایشان ابوالحسن است و نام محمد

بن اسمعیل و اصل ایشان از سامره و مسکن ایشان بغداد و مرید سری سقطی از اقران

سید الطایفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم خواص

و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کرده اند شبلی را از [illegible]

[illegible] سبب [illegible] ایشان در نفحات الانس [illegible]

[illegible] شام بوده [illegible] گفته [illegible]

[illegible] گفته اند [illegible]

باشد آید یکبار آنچه ترا فرموده اند فوت شدی نشنود و آنچه مرا فرموده اند میشود بر جای

شده نماز گذارند و چون بنشستند وفات ایشان در سال سیصد و بیست و دو

هجری بوده و مدت عمر یکصد و بیست سال بوده رحمه الله

نام ایشان محمد بن موسی است و مشهور اند بابن فرغانی از قدمای اصحاب

سید الطائفه شیخ جنید اند و شیخ ابو الحسن نوری و علمای مشایخ عالم و جامع اند

در علم ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامات

بوده شیخ الاسلام فرموده است که ابو بکر واسطی در خراسان توحید نهاده که از

زبان واسطی گفته اند لیکن گویند بزرگیم دور است و سستی و ادب است سلف صوف

ایشان وفات در مرو بوده بقول صاحب طبقات بعد از سیصد سال

هجری و بقول صاحب ... سن الاخیر سال سیصد و بیست است و قول یافعی امور

و قبر ایشان در مرو است ابو بکر کتانی ... نام ایشان محمد بن

علی بن جعفر است و اصل از بغداد و مرید سید الطائفه شیخ جنید اند و سالها مکه معظمه

مجاور بوده اند ایشان را چراغ حرم میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم

کرده و سی سال در حرم نشسته اند و درین سی سال در شبانه روز یکبار طهارت

میکردند و درین مدت خواب نکردند و صحبت واز خضر بودند علیه السلام رسول

صلی الله علیه و سلم را اکثر در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابها می

شنیدند چنانکه یک شب بخواب دیگر مرتبه پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بخواب

دیده بودند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودند هر که هر روز چهل و یکبار یا حی

یا قیوم یا لا اله الا انت اسألک ان تحیی قلبی بنور معرفتک یا الله یا الله

یا الله گوید چون دلها بمیرد دل وی هرگز نمیرد ... کفته اند لیس با خلق

مخصوص است و قریب با اهل دنیا معصیت است و با ایشان ... منکر ...

ست گفته اند التصوف همه خلق است هر که در خلق بیشتر تصوف بیشتر

وگفته اند که صحبت اشرار سبب بدی خوبان وگفته اند تن در دنیا باش و دل

با آخرت وگفته اند شکر کردن در موضع استغفار گناه است و استغفار نیز در موضع شکر

گناه است وفات ایشان در سال سیصد و بیست و دو هجری بوده

در مکه معظمه است [illegible] گذشت

ایشان ابو اسحق است واز اجله مشایخ شام اند ذو النون مصری و سعید

ابو عبید و ابو عبد الله جلا را دیده اند [illegible] ایشان گفته اند صحبت

خلق آنست که عاجز بود از نگاه داشتن شهوات و قوی آن بود که قادر بود بر ترک

آن وگفته اند آنچه لابد است بیش مرو [illegible] در زیاده طلبیست

وگفته اند کفایت درویشان توکل است و کفایت [illegible] اعتقاد [illegible]

و [illegible] گفته اند لیس است [illegible] صحبت [illegible]

ولی [illegible] در سال سیصد و بیست و شش هجری بوده

[illegible] نام ایشان علی است از مشایخ بغداد اند با سید الطایفه و سهل

بن عبد الله تستری صحبت داشته اند [illegible] در مکه معظمه بوده اند [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام گفته اند [illegible] شیری رسید

گفت [illegible] پس شیر [illegible] و چون بر سر کوه رفت [illegible]

[illegible] بر پای خواست [illegible] ایشان در سال سیصد

و بیست [illegible] هجری بوده [illegible] در مکه معظمه است

ابو علی ثقفی [illegible] نام ایشان محمد بن عبد الوهاب است ابو حفص

حداد [illegible] ایشان در سال سیصد [illegible]

[illegible] نام ایشان [illegible]

نیشابور است و متوطن بوده بعد از او مرید شیخ ابو حفص حداد اند و سید
الطایفه شیخ جنید را دیده اند شیخ ابو حفص ایشان را بساخت فرمودند هر سال
بوادی فرسنگ ... و تنهایی برهنه و سر برهنه و هیچ شهری زیاده از ده روز توقف
نمیکردند گاه بودی که بسه روز ... ایشان گفته اند هرگز خویشتن را باطن
خالی ندیدم تا خود را بطاهر تمام ندیدم شخصی با ایشان گفت فلان بر روی
آب میرود فرمودند نزد من شخصی که مخالفت هوای نفس کند بزرگتر است
از آنکه بهوا برود و بر روی آب ... ایشان در سال سیصد و
هشت هجری بوده شیخ ابو یعقوب نهرجوری ... نام ایشان اسحق
بن محمد است از علماء مشایخ بوده اند با سید الطایفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت
داشته اند و سالها بمکه معظمه مجاورت کرده اند مرید ابو یعقوب صوفی اند ایشان
گفته اند دنیا دریاست کناره آخرت است و کشتی تقوی و مردم مسافر و گفته اند
... نیست نعمتی را که شکران کنی و ... زیرا که تو آن آری و گفته اند
هر که سیری او بطعام بود گرسنه بود و هر که توانگری بمال بود همیشه درویش بود و هر که
در حاجت خود قصد خلق کند همیشه محروم بود و هر که در کار خود یاری از غیر خدای
خواهد همیشه مخذول باشد ... ایشان در سال سیصد و سی هجری
بوده ... در مکه معظمه است شیخ ابو الحسن صایغ ... نام ایشان
علی بن سهل است از کبار مشایخ دینوری اند و ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو
جعفر صیدلانی و پیر شیخ ابو الحسن قرافی و ابو عثمان مغربی اند ... ایشان
شب ... یازدهم رجب سال سیصد و سی و یک هجری واقع
سیصد و سی بوده و قبر ایشان در مصر ...
شیخ ابو عبد الله ... نام ایشان عبد الله بن طاهر ... است

یکبار مشایخ جبل ... شبلی اند با ابو یوسف بن حسین صحبت داشته

وفات ایشان در سال سیصد و سی ... هجری بوده شیخ ...

... صاحب اسرار و عالم بعلوم ظاهر و باطن و محدث بوده اند ... قصار

گفته اند هیچ کس فریضه از فرایض ضایع نکند الا که مبتلا باشد که در بدعت افتد

و گفته اند ... محتاج ترم ... بسیاری ... قهر انقطاع ...

از دنیا و آخرت ... مشغول شدن بخداوند دنیا و آخرة و گفته اند که عارف ...

کند از شیخ چیزی ... عجب ... ایشان نیز در سال سیصد و سی و ...

هجری بوده ... کنیت

ایشان ابو اسحاق است از مشایخ جبل و از اصحاب ابو عبد الله مقبلی و ابراهیم

خواص بود گفته اند هر که حرمت مشایخ نگاه ندارد ... دروغ و گفته ...

... گرفتار شود و بان فضیحت کرده ... ایشان در سال سیصد

و سی و هفت هجری بوده ... تمام ایشان

حسن ابن علی ... است و مشغول ... بوده ... در سلک مشایخ کرد

ابو علی کاتب و ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سیصد و

چهل هجری بوده ... مشغول است ... ابو بکر ...

ایشان از فارس بوده و در نیشابور سکوت داشتند از بزرگان مشایخ

و مقتدای این طایفه بوده اند شاگرد شیخ ابو بکر شبلی اند و شیخ ایشان را ...

می داشتند وفات ایشان در نیشابور بوده در سال سیصد و چهل ... هجری

... تمام ایشان احمد بن محمد است و اصل ایشان

از بصره و ساکن ... وقت خود و شیخ حرم بوده ... تصانیف

... صحبت داشته اند وفات ایشان در سال

سیصد و چهل و یک هجری بوده [illegible] کنیت

ایشان ابو محمد است و صحبت داشته‌اند با ... الطایفه ایشان

در سال سیصد و چهل و یک هجری بوده در شیراز است

محمد بن المولد الرقی رحمه الله تعالی کنیت ایشان ابو اسحق از اکابر مشایخ

رقه اند با ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند

وفات ایشان در سال سیصد و چهل و دو هجری بوده شیخ ابو [illegible]

[illegible] رحمه الله تعالی نام ایشان اسحق بن محمد اسمعیل است با ابوبکر وراق صحبت

داشته اند و ایشان را تفسیری است بر بعضی آیتهای کلام مجید و قرآن

مجید و کتاب سادات و مشایخ سلف در آن جمع کرده اند روزی میان

نشسته بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان درباره ایشان آمد ایشان

را بدان کار مشغول دید سجاده برروی آب حوض انداخت و نماز کرد و

چون فارغ گشت مرا و را گفت ای برادران خود کودکان کنند مرد

آنست که در میان چنین شغل دل با خدای عز و جل نگاه دارد وفات

ایشان در روز عاشورا سال سیصد و چهل و دو هجری بوده در موضع کردیز

سمرقند است شیخ ابو القاسم بن علی البغدادی رحمه الله تعالی نام ایشان فارس

است و از خلفای حسین بن منصور حلاج و معاصر امام ابو منصور ماتریدی بوده اند

وفات ایشان در روز عاشوره سال سیصد و چهل و دو هجری بوده

شیخ ابو العباس سیاری قدس الله تعالی دختر زاده احمد بن سیار و نام ایشان

قاسم بن قاسم بن مهدی است و اصل از مرو و مرید ابوبکر واسطی و طایفه سیاریه

منسوب با ایشان و بنای این طایفه بر جمع توقف صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند

وفات ایشان در سال سیصد و چهل و دو هجری واقع در

ودست شیخ ابو محمد شنبکی ابن قطع رحمه الله تعالی نام ایشان حماد است
و با صل از ده شنبکات بوده که از توابع مصر است و گویند شنبکات قصبه ایست
از ولایت مغرب و شیخ زنبیل بیافتند و ایشان را دو دست بریده
و با شیر مو انست داشتند و صاحب کرامات و مقامات بوده اند سیستانی
الطایفه حضرت شیخ جنید از بغداد و قطع [illegible] از بغداد رفتند که دست سید الطایفه
و ابراهیم خواص و بزرگ شیخ ابو العباس نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون
و جریری صحبت داشته اند و ایشان از ابدال بوده اند و گفته اند چهار
بر راهی شناسم این طایفه بیاده شش حج گزارده بوده اند گفته اند که روزی
نزد جنید رفتم و ایشان را بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی تا ترا عافیت
دهد گفتند دوش میگفتم بر سرم ندا دادند که تن ملک ماست خواهیم تندرست
خواهیم بیمار تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف دور کن تا بنده
باشی وفات ایشان در سال سیصد و چهل و هشت هجری بوده قبر
ایشان در شونیزیه بغداد نزدیک قبر سقطی و شیخ جنید است و شیخ
را مدت عمر نود و پنج سال بود ابو الحسین الصوفی البوشنجی رحمه الله تعالی نام
ایشان علی ابن احمد بن سهل است و اصل ایشان از بوشنگ که نواحی
هرات است از جوانمردان خراسان ابو عثمان حیری را دیده و با ابو العباس
عطا و جریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند ایشان گفته اند
که مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر است از ظاهر ایشان و علما
که ظاهر و باطن ایشان یکسانست و جهال که ظاهر ایشان بهتر است از باطن
ایشان خود انصاف نستانند و از دیگران انصاف می طلبند یکی از ایشان
طلب وصیت کرد گفتند حق تعالی ترا از فتنه توکل نگاه دارد وفات ایشان

سال سیصد و چهل و هشت هجری بوده. گفته اند که در وقت درویشی پسر
بیک افشان میرفت از حق تعالی وی [illegible] میخواست بشنیدی آب دیده
نشد ای درویش چون نیز حالی باشی [illegible] و با همه اگر دنیا خواهی تیز
حاک و دنیا دادن رو [illegible] باشی همت از دو کون [illegible] واره
ابوبکر داود [illegible] متوطن بوده اند شام و با
عبدالله بن جلا صحبت داشته اند و وفات ایشان در سال سیصد و پنجاه هجری
بوده شیخ ابو عبدالله [illegible] قدس سره کنیت ایشان ابومحمد بن عبدالله است
اصل ایشان از ری و مولد و منشا [illegible] بوده از مشایخ کبار و عالم بعلوم
ظاهر بوده اند با سید الطایفه و محمد بن فضیل بلخی و رویم و سمنون و ابوعلی
جوزجانی و محمد حامد و غیرهم صحبت داشته اند و از کبار اصحاب ابوعثمان حیری
بوده اند وفات ایشان در سال سیصد و پنجاه و سه هجری روی داده
شیخ ابوالحسین [illegible] محمد بن [illegible] کنیت ایشان ابوالحسن است
و اصل از شیراز از مریدان شیخ شبلی واو شاد و ابوعبدالله خفیف اند و با جعفر
حداد صحبت داشته اند از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند
وفا بعهد شیخ الاسلام گفته اند وفا بعهد آنست که هر چه بر دل گذشت هر رای
او بکنی آنرا کنی وفات ایشان در سال سیصد و پنجاه هجری بوده و شیخ
ابوزرعه طبری ایشانرا غسل داده [illegible] کنیت
ایشان ابومحمد و اصل ایشان از کازرون فارس است مستجاب الدعوات
بوده اند و از جمله ابدال و صاحب کشف و کرامات [illegible] وفات ایشان در
سه شنبه بیست و ششم ذی حجه سال سیصد و پنجاه و [illegible] هجری بوده
شیخ [illegible] حسین الصوفی [illegible] قدس الله سره کنیت ایشان [illegible]

ج ۲ [illegible]

و از یاران مشایخ ... مرید با سید الطایفه و رویم و سمنون و ابن عطا و جریری
صحبت داشته اند بسیاری از مشایخ را دریافته و در حدیث و فقه استاد
بوده ایشان گفته اند دو سال با سید از مشغولی بخلق امروز در مشغول بحق بوده می
نمانده است مرتعشی با شیخ ابو عبدالله خفیف ... بلی رسیده شیخ عبدالله
ایشان را گفتند ... ابوالحسن گفتند بجه سبب ... شیخ عبدالله
گفتند تو شیخ جنید را دیده من ندیده ام و این را از آن جهت گفته
که در میان مشایخ نسبتی است بزرگ این طایفه را مرتبه است بلند این قوم
را که گویند این مرد کیست که فلان پیر را دیده و با فلان شیخ صحبت داشته
وفات ایشان در سال سیصد و پنجاه و نه هجری بوده ابوبکر الدقی رحمه
الله تعالی نام ایشان محمد بن داود دمشقی است و گفته اند دینوری الاصل اند اما
ساکن بودند در شام ... رفاق کبیر ... سید الطایفه را دیده بودند وقتی در بادیه
بنالیدند و گفتند الهی از این حقیقت چو دل که مرادهی ... چیزی بر دل کار را
کن تا جان بیاساید چیزی بر ایشان تنگ ... درازی بر ایشان افتاد ... نزدیک
بود که تباه شوند گفتند الهی بپوشش که طاقت ندارم از ایشان بپوشیدند وفات
ایشان در شام سال سیصد و پنجاه و نه هجری ... صد و بیست سال بود ابو
حسین بن سالم البصری رحمه الله تعالی استاد ابوطالب مکی مرید سهل بن
عبدالله تستری و آخر کسی که از مریدان سهل بن عبدالله فوت کرده
ایشان بوده اند وفات ایشان در سال سیصد و شصت هجری بوده ابوبکر محمد
رحمه الله تعالی ... نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم هاشم ... اصل از
جرجرایا و از بزرگان مشایخ بودند سید الطایفه و یوسف بن حسین را دیده
اند جماعتی جریری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال

سیصد

سیصد و شصت و چهار هجری بوده

مشایخ خراسان اند با سید الطایفه ابو عثمان حیری صحبت داشته

وفات ایشان در سال سیصد و شصت و پنج هجری بوده

... نام ایشان اسمعیل بن نجید ابن احمد سلمی است جد

شیخ ابو عبد الرحمن سلمی اند از جانب مادر از کبار اصحاب ابو عثمان حیری

اند سید الطایفه را دیده اند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان

در سال سیصد و شصت و پنج هجری است

... نام ایشان محمد بن احمد المقرئ است با یوسف بن حسین

و عبد الله خرازی و مظفر کرمانشاهی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته اند

گویند چهار هزار دینار میراث بایشان رسید همه را بفقرا نفقه کردند بوده و

تجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال سیصد و شصت و

شش هجری بوده ابو ... قطیعی رحمه الله ... حافظ و امام بغداد

بودند و در حدیث شاگرد عبد الله ابن احمد بن حنبل اند رضی الله عنه سید

الطایفه شیخ جنید را دیده بودند وفات ایشان در ذی حجه سال سیصد و

شصت هجری بوده قبر در بغداد است شیخ ابو احمد رحمه الله تعالی ...

نام پدر ایشان محمد بن عیسی نیشابوری است جامع بودند میان علوم ظاهری

و باطنی حاکم ابو عبد الله گفته اند که بیست و چند سال با ایشان صحبت داشته ام

گمان نمی برم که فرشته بر وی گناهی نوشته باشد وفات ایشان

در سال سیصد و شصت و هفت هجری بوده ابو ... الله رودباری ...

نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشایخ اند و ساکن بودند بصور ایشان

گفته اند حدیث نوشتن جهل از خود بیرون و چه درویشی کیر

صعلوکی

ایشان در سال سیصد و شصت و هشت هجری بوده قبر [illegible] در نیشابور بوده که اهل آن
زمین را آب گرفته [illegible] ابو سهل صعلوکی قدس الله تعالی سره نام ایشان [illegible]
بن صعلوکی الحنفی و اصل از نیشابور است و در شریعت و در طریقت امام وقت
بوده اند با شبلی و مرتعش و ابوعلی ثقفی صحبت داشته اند و صاحب ابن عباد
گفته که ابوسهل مثل خود ندیده و ما مثل او ندیده ایم وفات ایشان در
سال سیصد و نود هجری بوده [illegible] هفتاد و نه سال ابراهیم بن [illegible]
قدس الله تعالی سره کنیت ایشان ابوالحسن است با [illegible] طایفه صحبت داشته اند
شیخ عبدالرحمن سلمی گفته اند ایشان [illegible] مرا وصیتی کن گفتند کاری [illegible]
ایشان [illegible] وفات ایشان در سال سیصد و شصت و نه هجری بوده
[illegible] قدس الله تعالی سره نام ایشان محمد بن [illegible] الحکیم است
و اصل از ترمذ اما در بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند با احمد خضرویه
صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند و توریت و انجیل و زبور و دیگر کتب
آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند گفته اند اگر طمع را پرسند که پدر تو کیست
گوید شک در مقدور و اگر پرسند پیشه تو چیست گوید کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند
نهایت تو چیست گوید ناامیدی وفات ایشان در سیصد و هفتاد و دو هجری
بوده قبر [illegible] است ابوبکر فراء قدس الله تعالی سره نام ایشان محمد بن
احمد بن حمدون الفراء است از اجله مشایخ نیشابور اند و با ابوعلی ثقفی و عبدالله منازل
و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته اند شیخ عمو گفته اند اگر من ابوبکر فراء را ندیده بودم
صوفی نمی بودم وفات ایشان در سیصد و هفتاد هجری واقع شده ابوالحسن
حضری قدس الله سره نام ایشان علی بن ابراهیم است و اصل از بصره ساکن
بغداد بوده [illegible] حنبلی مذهب اند شیخ شبلی می فرموده که [illegible] آدمی [illegible]

علی

حنبلی

[illegible]

بیستم ... بوده و گفته اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی هستی
که من از تو راضی ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی می بودی رضای من
طلب میکردی وفات ایشان در ماه ذی حجه سال سیصد و هفتاد و
هجری بود ابوالقاسم نصرآبادی قدس الله تعالی سره نام ایشان محمد بن محمویه است
و مولد و مقام نیشابور مرید شیخ شبلی اند و جامع بوده اند میان علوم ظاهر و باطن و
در حدیث و فقه ثقه اند و شبلی را دیده بودند و با ابو علی رودباری و مرتعش
ابوبکر طاهر ابهری صحبت داشته و در آخر عمر در مکه معظمه گشته اند وفات ایشان
را در نفحات الانس که تصنیف مولانا عبدالرحمن جامی است قدس الله سره در سال
سیصد و هفتاد و دو هجری نوشته اند و بقول امام یافعی و کتاب مجالس الاخبار
و در رساله امام یافعی قشیری در ماه ربیع الاول سال سیصد و شصت و هفت
است و قول اصح همین است ابوبکر طوسی ... قدس الله سره نام
ایشان علی بن احمد بن محمد طاوس الحرمین میخوانده اند شاگرد ابو الحسین مالکی
اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته اند و بایشان نسبت درست
میکنند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و چهار هجری بوده قبر در مکه معظمه
... ابو احمد بن علی ... قدس الله سره ایشان شاگرد و خواهرزاده ابو العباس
سیاری اند روزی صوفیان را دعوت کردند آنجا بسماع مشغول گشتند یکی از آنها
بیهوش شده بمرد گفت هر که بمیرد اتابد و سرای خود بر صوفیان وقف کردند
و در بین کار درآمدند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد هجری واقع شده
شیخ عبدالله برقی رحمة الله تعالی سره اصل ایشان از برق من مضافات
خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و نحو و لغت علم و معرفت
امام بوده اند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و شش هجری ... داده

ابو نصر سراج قدس الله تعالی سره نام ایشان عبدالله بن علی الطوسی
و لقب طاوس الفقرا او را تصانیف بسیار است و از آن جمله کتاب لمع است
در علم تصوف مرید ابو محمد مرتعش است و سری سقطی و سهل تستری را دیده بوده
شب زمستان در آتش میرفت و در معارف چنین میگوید ایشان را حالتی
پدید آمد در میان آتش خدا را سجده کردند و روی ایشان را هیچ نرسید
از آن سوال کردند گفتند کسی که آبرو در جود ریخته باشد آتش روی
او را نتواند سوخت وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری
بوده قبر ایشان در طوس است گفته اند هر جنازه که از پیش خاک وی بگذرد
مغفور بود بحکم این اشاره اهل طوس جنازه ها را از پیش مرقد ایشان میگذرانیدند
ابو القاسم نصرآبادی قدس الله تعالی سره نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است
متوطن نیشابور بودند با ابن عطا و محمد بن ابی الحواری و ابو علی رودباری صحبت داشته
اند شیخ [illegible] گفته اند جامع تر در ابو القاسم رازی هیچ است که کسی را
نبود جمال و مال و زهد و تفاوت بکمال وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد
و هشت هجری بوده ابو القاسم مقری رحمه الله تعالی نام ایشان جعفر بن
احمد بن محمد المقری است برادر ابو عبدالله مقری اند از مشایخ خراسان بوده اند
و با ابن عطا و جریری و ابو بکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابو بکر همت ا
صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری
واقع شده ابو بکر کلاباذی قدس الله سره نام ایشان محمد بن ابراهیم بن
یعقوب الکلاباذی البخاری است کتاب تعرف از تصانیف ایشان است
بعضی بزرگان گفته اند اگر تعرف نبودی تصوف را نشناختندی وفات
ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی الاول سال سیصد و هشتاد و ...

آسیبی

اهل رازی

را صحبت داده شیخ ابوالطیب حسین رحمه الله تعالی نام ایشان احمد [illegible]
است طاوس الحرمین گویند وجه آن که بعضی متعبدین حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم مشاهده کرد و گفت السلام علیک یا رسول الثقلین جواب
دادی و علیک السلام یا طاوس الحرمین ایشان غلامی بودند حبشی الاصل
وقت بندگی خواجه بندگی حضرت شیخ [illegible] و تمامی استقلال تمام داشتند
خواجه ایشان میگفت که از من چیزی بخواه و شیخ نمیخواستند روزی الحاح
بسیار کرد و گفت اگر نمیخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که بیست
سال است که تو را آزاد کرده ام در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده
پس خواجه خود را وداع کرده روی به بغداد آوردند شهرت کامل می دور
طریق توکل بودند و هرگز از مجلس چیزی طلب نکردند و هرگاه میخواستند
که از کسی سؤال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمیداری روی که بآن
بمن سجده میکنی از پیش غیر ما خوار گردانی شیخ محمود و شیخ ابوالعباس مرید ایشان
فخر میکردند وفات ایشان بمکه معظمه است در سال سیصد و هشتاد
هشت هجری بوده شیخ ابراهیم بن مسروق قدس الله سره کنیت ایشان
ابوالعباس است از اجله متقدمان مشایخ بغداد بوده اند با شیخ سری سقطی صحبت
داشته اند ایشان با یک پیراهن و ردائی و نعلین بی آنکه رکوه و کوزه
با خود داشته باشند حج میکردند وفات ایشان در شعبان سال سیصد و هشتاد
و شش هجری بوده و عمر هشتاد و شش سال است شیخ ابوالحسن
سمنون محب قدس الله سره نام ایشان حمزه است و لقب ناطق بالحکمة و مشهور اند
با بن سمنون از مشایخ بغداد و هم عصر شیخ شبلی بوده اند ابن سمنون گفته اند
هر آن سخنی که از ذکر جانان است لهو است هر نظر که از عبرت خالی است سهو است

شیخ الاسلام گفته اند من ابن سمعون [illegible] جوالحضری [illegible] استاد

[illegible] که [illegible] در [illegible] [illegible]

ایشان در سال سیصد هجری بوده [illegible] روز عید یازدهم ذی قعده یا ذی

حجه در سال سیصد و هشتاد و شش [illegible] است [illegible] ایشان را در خانه ای که

دفن کردند بعد از سی و ده سال [illegible] نقل کنند کفن ایشان

همچنان تازه بود و [illegible] نام ایشان محمد بن علی

الطرازی است و منشا [illegible] مکه معظمه است مرید شیخ ابو الحسین محمد بن ابی عبیدالله

احمد بن السالم البصری اند وفات ایشان در جمادی الآخر سال سیصد

هشتاد و شش هجری بوده [illegible] نام ایشان

محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی در شام متوطن بوده و صاحب خوارق و کرامات

بوده است وفات ایشان به دمشق در ماه ذی حجه سال سیصد و هشتاد و شش هجری بوده

شیخ ابو القاسم [illegible] نام ایشان عبدالصمد بن عمر بن محمد بن

اسحق است در [illegible] و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت

خود بود منقولست ایشان از اجرت گرفتن [illegible] [illegible]

ایشان روز سه شنبه بیست [illegible] ذی حجه سال سیصد و نود و هفت هجری واقع

شده [illegible] قبر امام حنبل قدس الله تعالی سره [illegible]

[illegible] اصل ایشان از سجستان است شیخ ابو عبدالله

خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام خواجه یحیی فرموده اند که [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام گفته اند که [illegible] علم

با [illegible] خواجه یحیی آورده وفات ایشان در سال چهارصد و [illegible]

بوده شیخ عثمان بن [illegible] از بزرگان [illegible] قوم بوده

کرد

شیخ ابو ... از خانه خود بیرون نیامد مگر از برای نماز جمعه ... و در ختم شب هم
نخوابید و در خانه و نشستند که قوت ایشان از آن بوده ایشان
در رجب سال چهارصد و دو هجری رحلت داده و عمر ایشان هشتاد و چهار
سال بوده شیخ ابو علی دقاق رحمه الله تعالی نام ایشان حسن بن محمد
دقاق است مرید شیخ ابو القاسم نصرآبادی بودند و بسیاری از مشایخ را دریافته
شده و استاد ابو القاسم قشیری داماد و شاگرد ایشان بودند روزی پیری
در مجلس ایشان در آمد به نیت آنکه از توکل چیزی بپرسد و شیخ دستار
نیکو بر سر داشتند دل آن پیر بدان میل کرد گفت یا ایها الاستاد توکل چه
باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه کنی و دستار را به او دادند
وفات ایشان در نیشابور بوده در ماه ذی قعده سال چهارصد و پنج
و بقولی چهارصد و شش هجری بوده شیخ [illegible]
نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی السلمی است صاحب تفسیر
حقایق و طبقات مشایخ اند از تصانیف ایشان به صد رسیده و مرید شیخ ابو القاسم
نصرآبادی و مرید شیخ شبلی و شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله تعالی سره بعد از
وفات پیر ابو الفضل از دست شیخ ابو عبد الرحمن خرقه پوشیده اند
و حضرت مولانای عبد الرحمن جامی که در نفحات الانس ذکر بعضی از مشایخ
آورده اند که فلان از طبقه اولی است و فلان از طبقه ثانیه از کتاب
طبقات ایشان است وفات ایشان در ماه شعبان سال چهار
صد و دوازده هجری واقع شده [illegible] رحمه الله تعالی
نام ایشان احمد بن محمد بن احمد بن اسمعیل خنجفی است و اصل از ...
است و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان این

قدم اند و در صحبت [illegible] بوده اند و اکناف عالم را سیر فرموده اند بیعت با

حضرت شیخ [illegible] اند وفات ایشان در مصر در ماه شوال سال چهار

صد و [illegible] روی داده ابو الحسن جهضمی رحمه الله تعالی [illegible] نام

علی بن یوسف است شاگرد کبیر جعفر جندی اند و از مشایخ عظام بوده اند و ایشان را کتابیست

معتبر بهجة الاسرار نام که در آن احوال خوارق حضرت غوث اعظم شیخ

عبد القادر جیلانی رضی الله عنه نوشته اند وفات ایشان در سال چهار صد

و [illegible] هجری بوده شیخ [illegible] رحمه الله تعالی [illegible] نام ایشان محمد بن

فضیل بن محمد الطائی البلخی ابی الولید مرید موسی بن عمران صیرفی و از

استادان پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غره ماه صفر سال

چهار صد و [illegible] بوده هجری است [illegible] در هرات واقع شده

شیخ [illegible] نام ایشان محمد بن علی [illegible] بستانی است و لقب ایشان شیخ [illegible]

و نسبت ارادت ایشان به یک واسطه به شیخ [illegible] بسطامی که برادرزاده و مرید

حضرت بایزید بسطامی اند و از اقران شیخ ابوالحسین خرقانی اند وفات

ایشان در ماه رجب سال چهار صد و هفده هجری بوده [illegible]

پنجاه و نه سال شیخ ابو منصور [illegible] تعالی روح الله روحه از کبار مشایخ زمان

و بزرگان صوفیه بوده اند وفات ایشان در ماه رمضان سال چهار صد و هژده

هجری بوده سالار مسعود غازی رحمه الله تعالی شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند

که از سرداران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی اند و در اوایل در هندوستان فتوحات

بسیار نموده به درجه شهادت رسیده اند و خوارق و کرامات بسیار ازو در وقت

ایشان ظاهر گشته [illegible] و خلق [illegible] معتقد ایشان اند شهادت ایشان

در سال چهار صد و نود [illegible] هجری بوده و قبر در قصبه بهرایچ است [illegible] جمع کثیر

جهضمی

[illegible]

سالی در ... به زیارت روضهٔ ایشان ... از هر اطراف

ولایت هندوستان جمع می شوند و ...

رحمه الله و قدس سره از کبار مشایخ ... شیخ ابوالعباس قصاب و احمد ...

معاصر بوده اند و با ... و ابوعلی دقاق صحبت داشته اند و ...

... در سنه ... هیچ کس مطلع نشدی ...

با ایشان گفت ... گفتند ... گفت

... شیخ فرمودند ... را از من بپوشش فی الحال

... کرد و جامهٔ او پاره شد ... گفت پیش شیخ تضرع و زاری

کردند تا دعا کرد تا از ... حال خود باز آمد وفات ایشان بوده در شعبان

سال چهار صد و بیست و چهار هجری بوده شیخ ابو اسحاق ... [illegible]

نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از فارس است و انتساب ایشان در

تصوف به شیخ ابوعلی حسین محمد فیروزآبادی الاکار است و ابوالحسین [illegible]

را دیده اند و در حدیث ثقه بوده اند و معاصر بوده اند با صاحب کشف المحجوب

لیکن ملاقات واقع نشده یکی از دوستان شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد

کرد شیخ از وی چیزی قبول نکرده و ... شیخ ... گفت چون چیزی قبول

نمیکنی از برای تو چند ... را کردم و ثواب آن را بخشیدم شیخ فرمودند ...

... و شکر ... ادا کردم لیکن ارادت ... کالذهب ...

... من کرده گردانیدی ... آواز داد ...

ایشان در ... سال چهار صد و ... هجری بوده

... الانصاری ... شیخ الاسلام ... ابو عبدالله ... اند و مرید

شریف حمزه عقیلی و خدمت ابوالمظفر ترمذی کرده بوده شیخ الاسلام

گفته اند که شیخ احمد کوفانی هم گفت که همه عالم بهشتی چون بیرون دیدند

و هم گفته اند که ما هفتاد و چند سال عمر خود صرف کردیم و هیچ نبردیم و در اعتقاد آنچ ما

آنچه بود از خود ندیدیم وفات شیخ ابوسعید در ماه شعبان سال چهارصد و

چهل بود و قبر ایشان در میهنه است تربتی شریف و متبرک و محل زیارت

از شیخ ابوالخیر [illegible] نام ایشان فضل الله است و اصل از میهنه

جای ایشان سلطان وقت سرور اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بوده

صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف القلوب و همه اهل آن زمان مسخر

ایشان بودند نسبت ارادت ایشان به شیخ ابوالفضل حسن سرخسی است

و ایشان مرید ابونصر سراج و ایشان مرید ابومحمد مرتعش و ایشان مرید سید الطایفه شیخ

جنید بغدادی و بعد از فوت پیر ابوالفضل خرقه از شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده اند و صحبت

بعضی مشایخ داشته اند با شیخ ابوالعباس قصاب آملی بوده اند گویند که شیخ ابوالعباس

از [illegible] بیرون آمده چون قصد کرده بودند که ترک دنیا کرده بود شیخ ابوسعید ازین

حال خبردار گشته از وادی خود پیش شیخ رفتند و دست ایشان گرفته بنشستند جامه

فرو آوردند و جامه خود پیش ایشان داشتند شیخ گرفته پوشیدند و شیخ ابوسعید

جامه را رنگ کرده پیش شیخ آوردند شیخ اشارت کرد که هر کس ابوسعید

بپرسد [illegible] خود در رفت چون با جماعت اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابوالعباس

در بر شیخ ابوسعید دیده متعجب شدند شیخ ابوالعباس فرمودند و پیش [illegible]

رفت و همه نصیب این جوان مهلکی گشت [illegible] حضرت شیخ ابوسعید

[illegible] بسیار است و این از جمله اشعار است مثنوی

چشمم همه اشک گشت چشمم که گریست / از هستی ما اثری نماند این عشق از چیست

در عشق تو ای چشم ما با همه / چون من همه معشوق شدم عاشق کیست

چون جان جهان نور ده اسلام گرفت با پارسی نشست و با خود منشین

ما روی بما آر تو را دیدم ای شیخ طراز تا بی کار گشتم هر روز و دارم نماز

چون با تو بودم همه از من حجاب شد زر با بی تو بودم همه از من حجاب شد

و رباعی دیگر از حضرت است که ایشان گفته اند بجهت دفع تب مجربست

و بخط نوشته می بندند رباعی ای از صفت ذات تو حیران که و مه

وز مهر دو جهان خدمت درگاه تو به علت تو ستاند بتو هم تو دهی

یارب تو بفضل خویش ایشان [illegible] و از شیخ پرسیدند که التصوف

چیست فرمودند که آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه

بر تو آید نجهی و با ایشان گفته اند که فلان کس بر روی آب می رود فرمودند

سهل است که غوک و صعوه نیز بر آب برود و گفتند که فلان کس در هوا می پرد گفتند

زغن و مگس نیز در هوا می پرد گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری بشهری

می رود گفتند شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب می رود و

این چنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آن است که در میان خلق نشیند

و داد و ستد کند و زن خواهد و با مردم درآمیزد و یک لحظه از خدای خود

غافل نباشد ولادت ایشان روز یکشنبه غره محرم سال سبعه

و نود و هفت هجری بود وفات ایشان در شب چهارم شعبان سال

چهارصد و چهل هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان [illegible] است

حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازه ما بخوانند

شعر خوش ترا اندر جهان از این چه بود کار دوست بردند بدست دوست رفت

یار بر یار آن همه اندوه پیش [illegible] آن همه گفت بود این همه کردار

شیخ در مهر [illegible] شیخ محمود رحمه الله تعالی [illegible] تصنیف

ایشان ابو القسم ... است نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس
نهاوندی لقب ایشان ... و صحبت شیخ ... را خدمت کرده بودند با شیخ الکا
صحبت داشته اند کمال ایشان در زمان کم بوده وفات ایشان در رجب
سال چهارصد و چهل و یک هجری است مدت عمر نود و دو سال قبر در درگاه
است نزدیک مسجد جامع شیخ عبد الله باکویه رحمه الله تعالی نام
علی محمد بن عبد الله است و معروف بوده اند با ابن باکویه در جوانی شیخ عبد الله
خفیف را دیده اند و با استاد ابو القسم قشیری و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس
نهاوندی ملاقات کرده بودند وفات ایشان در نیشابور از سال چهارصد و چهل
و دو هجری است شیخ ابو الحسن زوزنی رحمه الله تعالی نام ایشان
علی بن محمد بن ابراهیم است از کبار مشایخ وقت خود بوده اند و مرید شیخ
حصری اند و با شیخ عبد الرحمن سلمی صحبت داشته اند ایشان فرموده اند که با چهار
شیخ صحبت داشته ام و از هر یکی کلماتی یاد دارم رباط زوزنی با گنبد مسجد است
که برابر سر خود ابو الحسن حصری بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان سال
چهارصد و پنجاه و یک هجری روی داده مدت عمر هشتاد و نه سال است
شیخ سید علی هجویری قدس الله سره کنیت ایشان ابو الحسن و نام
عثمان ابن ابی علی الجلابی الغزنوی و ایشان صاحب صحو بودند و درین باب
میفرمایند چنانچه که شیخ من جنیدی مذهب بود میگفت که سکر بازیگاه کودکان
است و صحو فناگاه مردان و مسئله علی بن عثمان الجلابی است بر موافقت
شیخ خود که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اند صحو از رویت بازماندن
بشریت بود پس صحوی که آفت نماید بهتر از سکری که عین آفت باشد
و مرید شیخ ابو الفضل ابن حسن الختلی اند و ایشان مرید حصری و ایشان مرید

شبلی

شیخ حبشی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری
بسیاری از مشایخ را دیده اند و حنفی مذهب بوده اند و اصل ایشان از غزنین است
و جلاب و هجویر دو محله است از محلات شهر غزنین که انتقال کرده اند یکی بدیگری
و مقبره والد بزرگوار ایشان در غزنین است و مسجد یکه خود ساخته اند محراب
آن نسبت بمساجد دیگر مائل است بسمت جنوب گویند که علمای آن وقت
بر شیخ درین باب اعتراض کرده بودند روزی همه را جمع نموده خود شده
بود آنها در مسجد نماز گذاردند و بعده گفت که بجانب فراز آن نگاه کنید که جانب کعبه
بکدام سمت است حجابها از میان برخاسته و کعبه محاذی آن مسجد نمود در
مسجد ایشان نیز موافق محراب مسجد ایشان است و قبر والده ماجده
ایشان نیز در غزنین است متصل تاج الاولیا که خال سید علی هجویری اند
خانواده زهد و تقوی بوده و حضرت سید علی هجویری را تصانیف بسیار است
اما کشف المحجوب مشهور و معروف است هیچکس را در آن جای سخن نیست
و مرشدیست کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی
تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت است و بارها
بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار بدار السلطنت
لاهور رسیده اقامت ورزیده اند اهل آن دیار همه مرید و معتقد ایشان
شده اند لاهور شهریست معظم و معتبر که بقیاس ربع مسکون درین شهر هم
رسیده و امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلاست و مزارات متبرکه بسیار دارد
و از مردم صحیح القول شنیده شده که در یک محله جلاکه که از محلات این
شهر است قریب سی هزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر کس از هر
جائی که درین شهر شده بودند و اکنون نیز در آن محله حافظ بسیار اند

وصلحا صح

ایشان در سال چهارصد و پنجاه و شش و بقولی هست چهارصد هجری بوده
درمیان خطابه و [illegible] قتل قتیه واقع شده و خلق انبوه بر تربت جمعه بزیارت
روضه منوره بر طرف میکردند و [illegible] مذکور است که هر که چهل شب جمعه و یا چهل روز پی
هم طواف روضه شریفه ایشان بکنند هر حاجتی که داشته باشند بحصول انجامد
و فقیر بزیارت روضه منوره ایشان و [illegible] الدین جمال ایشان مشرف گشته
شیخ ابوالقاسم قشیری قدس سره نام ایشان عبدالکریم ابن هوازن
القشیری از مشایخ خراسان اند و رساله قشیریه و تفسیر لطایف الاشارات
از تصانیف ایشان است و استاد شیخ ابوعلی دقاق و استاد شیخ ابوعلی
فارمدی اند و صاحب کشف المحجوب گفته اند که امام قشیری را از استاد
ابوالقاسم پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی می بایست از بهر دوزن خانه پرستان
که میگفتم گوهری یا جوهری شدی از احتمم وفات ایشان در ربیع الاخر
سال چهارصد و شصت و پنج هجری بوده شیخ الاسلام حضرت خواجه عبدالله
الانصاری رحمه الله تعالی کنیت ایشان ابواسمعیل و نام پدر ایشان
ابومنصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام و هر جا که در نفحات الانس
و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده مراد ایشانند مرید پدر خود اند
و اصل ایشان از هرات است و از فرزندان ابو منصور مت انصاری
ابن ابوایوب انصاری اند که صاحب رحل رسول الله صلی الله علیه
وسلم بود و متی انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه با احنف ابن قیس بخراسان آمده ساکن شده و شیخ
الاسلام از بزرگان محدثان و صاحب مقامات ست و کرامات
از جمله در بزرگان خود گفته اند که اول مرا [illegible] در دبستان [illegible]

چون چهار ساله شدم مرا در دبیرستان مکتبی کردند چون نه ساله
شدم املا نوشتم از قاضی ابو منصور […] چهار روز و […] و چهارده ساله
بودم که مرا مجلس بنشاندند و من در دبیرستان از ادیب خورد بودم که نحو عربی
میگفتم جایی که دیگران حدیث می بردند و بخاریش هزار و […] بیت از عرب
و گفته اند یک لک و […] بیت از اشعار عرب یاد دارم و گفته اند
که سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزار اسناد و گفته اند که هیچکس
بروزگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام خود می نهادم می گفتند
که چیست از احادیثی داشتم و گفته اند که من از سیصد تن حدیث
نوشته ام که همه شیخ بوده اند و صاحب حدیث و فرموده اند که قاضی
ابو […] مرا گفت که الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا امید […]
[…] گفت الکا […] که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد
[…] ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در
فصل بهار سال سیصد و نود و شش هجری بوده […] در نهم ماه ربیع الآخر
سال چهارصد و هشتاد و یک هجری بوده […] عمر شریف ایشان
هشتاد و پنج سال […] قبر در کازرگاه هرات است ابوالحسن […]
رحمه الله تعالی […] از بزرگان مشایخ بوده اند و در روزگاری میگردند و در
قید […] بودند پوشیده که ایشان را کس نمی شناخت وفات
ایشان روز جمعه بیست و دوم ماه ذی حجه سال چهارصد و هشتاد و یک
هجری بوده عمر هشتاد و چهار سال ابوالنصر […] حاجی […]
نام ایشان محمد بن احمد بن ابی نصر […] است […] از کرامان است گویند
که سیصد پیر را حدیث کرده و صحبت […] خضر بوده […] اسلام و در

و این وقت احمد حسن دفتره در اصفهان کشته اند وفات

در بالقصبه ال اعنی بوده و قبر در حالیکه اباد است و دو نیست کهد د

بیست و چهار سال حجة الاسلام امام محمد بن محمد غزالی طوسی کنیت

ایشان ابو حامد است و لقب زین الدین اصل ایشان از

طوس بوده انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی است

جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی در وقت خود اعلم العلماء و مجتهد بودند

در مذهب امام شافعی رحمه الله علیه و صاحب تصانیف بسیار

مثل تفسیر یاقوت التاویل که چهل مجلد است و احیاء العلوم و جواهر

القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد غزالی اند گویند چون

کتاب منخول تصنیف کرده پیش امام الحرمین بردند که استاد ایشان

بوده امام الحرمین فرمودند تو مرا زنده در گور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات

مرا پوشیده ولادت ایشان در سال چهارصد و پنجاه هجری است

وفات ایشان در چهاردهم جمادی الآخر سال پانصد و پنج هجری بوده

مدت عمر پنجاه و پنج سال و قبر در بغداد است ابو نصر

امام ابو نصر احمد بن احمد جیوه است بالسبادی در

مذهب داشته اند صاحب مقامات علیه و کرامات ارجمند بوده اند

گویند در سالی که ایشان تاریخ تعمیر نوشته غیر ایشان مردم در جنازه میدیدند

وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری بوده

حکیم سنائی غزنوی رحمه الله تعالی علیه کنیت و نام ایشان ابو المجد مجدود بن آدم است

از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی اند و بعضی گفته اند مرید شیخ رضی الدین علی لالا

گفته اند چون در حدیقه تکلم بعضی ابیات ناقبول اتفاقی بود و در استماع

از

ن این فقیر الحق نیز بهم رسیده بود روزی که نیز هنوز داخل
نشده بجهد قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر [illegible] رفت کرده
و حکیم همان شب پیش از آنکه [illegible] بخواب دید که در زیارت
زیارات مشایخ عزیزان است دستی میشود که این قبرستان [illegible] در
نسبت دارد که [illegible] چون [illegible] شده [illegible] که
ایشان را تمام است [illegible] گشتی اند چون صبح آن زیارت کرد
همان قبر [illegible] که در خواب دیده بود [illegible]
یقین شد که آن اجابت [illegible] است
ایشان در چهاردهم سال پانصد و بیست و [illegible] هجری است و همین
[illegible] ایشان نوشته اند [illegible]
ایشان محمد بن حمویه است از جمله مشایخ خراسان [illegible]
شیخ ابوالحسن بستی و علوم ظاهر و باطن آراسته بودند
ایشان در سال پانصد و سی هجری بوده مدت عمر [illegible] سال
[illegible] کیست ایشان و نام
ایشان ابوالفضایل عبدالله بن محمد المیانجی است و لقب
عین القضات و اصل ایشان از همدان است و با شیخ محمد
حمویه و امام احمد غزالی صحبت داشته اند خوارق و کرامات
عجیبه مثل احیا و اماتت نیز از ایشان بظهور رسیده و فضایل
کرامات از تصانیف عالی و فایض ایشان ظاهر است
وفات [illegible] ایشان در شب [illegible] پانصد و سی و سه هجری بوده
شیخ الاسلام حضرت شیخ احمد جام [illegible] ایشان قدوه انام

ابو نصر گفت سمنانی بود ایشان از موضع نامق که تو ابع جام
قطب وقت و شیخ سنت و مقتدای اهل جماعت به جهای سالکان حقیقت
و یکانه زمانه خود بوده اند و از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی اند که ایشان
را حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه به نیشابور ... انشت
نام کرده بودند حضرت شیخ ایام بیست و دو ساله که در بیست و دو سالگی توبه
یافته بکوه رفتند و بعد از هژده سال بعد ریاضت در چهل سالگی ایشان
را میان خلق فرستادند هزاران علم دینی بر ایشان گشاده گشت زیاده
از سیصد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم تفسیر و حکمت تصنیف کرده
اند که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است و ... شعر عالی نیز در
تصوف دارند و این تصانیف همه با آیات و احادیث همه
موافق و چهل و دو فرزند حاصل شده ... حضرت شیخ را ... فرزند
سی و نه پسر و سه دختر و والده ... پادشاه که جد والد ما و از فرزند اند
از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات حضرت شیخ چهارده
پسر و سه دختر ماندند و این چهارده پسر همه عالم و عامل و صاحب
تصانیف و کرامات بوده اند در ... و دو سالگی ... ایشان
... شیخ ظهیر الدین ... 
که از فرزندان ... اند در کتاب ... آورده اند که ... 
... اند در ... شیخ ابو سعید ابو الخیر
خرقه داشتند که از حضرت صدیق اکبر یا ایشان رسیده بود و از آن
... حضرت شیخ
... شیخ الاسلام ... وصیت کردند که بعد از وفات

ق

دست آن جوان [illegible] بالا و ازرق چشم آمده ام تا بخانقاه تو در آید و
در میان یاران نشسته باشی بستهٔ آن خرقه را با او بدهی. بعد روزی چند آن سید
پیدا آمد. شیخ ابوطاهر بخواب دیده بود که والد ایشان با جمعی از یاران متعجل می‌روند
پرسیده یا شیخ چه تعجیل است فرمودند تو نیز بیا که قطب اولیا می‌رسد
چون روز دیگر شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بودند جوانی بآن صفت
که فرموده بودند آمد. شیخ ابوطاهر در حال دریافت اعزاز و اکرام تمام نموده اما چنانکه
مقتضای بشریت است نگذاشته که خرقه بوی دهد چون از دست دادن خرقه
شیخ جام گفت ای خواجه در امانت خیانت روا نباشد. شیخ ابوطاهر
را وقت خوش شد برخاسته آن خرقه بدست خویش بحضرت شیخ احمد
پوشانید و گویند آن خرقه را بیست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند
بحضرت شیخ حواله شد. بعد از آن کسی ندانست که آن خرقه چه شد. از این
با شیخ ابوطاهر صحبت داشته اند. خواجه مودود چشتی را نسبت ارادت
بخدمت حضرت شیخ بوده. از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشایخ
شنیده ایم و کتب ایشان دیده. از شیخ مثل این حالات و کرامات
که از شما ظاهر می‌شود نشنیده. فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتی را
دانستیم که اولیای خدا کرده اند بجای آوردیم و بر آن مزید بسیار کرده ایم. حق سبحانه
و تعالی بفضل و کرم خود هرچه بهمه ایشان داده اند یکبار با احمد داد. [illegible] ولادت
ایشان در سال چهار صد و چهل یک هجری بوده و وفات ایشان
در سال پانصد و سی و شش هجری بوده. مدت عمر شریف ایشان نود و
پنج سال. قبر در موضع جام است.

شیخ ابو [illegible]

نام ایشان احمد بن محمد الصنهاجی الاندلسی است. جامع بوده میان علوم ظاهر

و باطن مریدان و معتقدان ایشان بسیار شدند سلطان وقت را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در طلب [illegible] درره [illegible] تحت خود و [illegible]
[illegible] هجری بود [illegible] عبد اللطیف الی رجال [illegible]
[illegible] ایشان اولیا وقت است مقبول خواص و عوام و جامع علوم ظاهر
و باطن بوده اند و در حدیث شاگرد جمال الاسلام ابو الدری اند و صحبت خدمت
شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رسیده اند [illegible] ایشان [illegible] بغداد رفتند
و خلق بسیار یافتند [illegible] ایشان در ماه [illegible] سال چهارصد و پنجاه
هفت [illegible] وفات ایشان در رباط فیروز بغداد و ماه ذی القعده سال پانصد
پنجاه و شش هجری بوده [illegible] عمر [illegible] صد سال است [illegible] قبر ایشان در شونیزیه
بغداد متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث
الثقلین سید عبد القادر گیلانی رضی الله عنه امامت نماز جنازه ایشان کرده
شیخ تاج العارفین ابو الوفا قدس الله تعالی سره نام ایشان محمد کاکیس است
از کبار مشایخ و بزرگان این قوم و قدوه اولیا و اکمل و مرید شیخ محمد شنبکی اند
در ارشاد و طالبان [illegible] بودند شیخ علی بن هیتی و شیخ مطلب [illegible]
و شیخ ماجد کردی و شیخ بقا بن بطو و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ
جاکیر و شیخ احمد البقلی از مریدان ایشان اند نقل است از شیخ علی هیتی و شیخ
ماجد کردی رحمه الله روزی شیخ تاج العارفین بالای منبر [illegible] بودند که
شیخ عبد القادر رضی الله عنه در مجلس ایشان حاضر شدند [illegible] ایام
بغداد آمده بودند و آن جوانی ایشان بود و شیخ تاج العارفین [illegible] کلام
کردند و گفتند این جوان [illegible] مریدان گردند [illegible] وعظ [illegible]
شیخ عبد القادر نزد [illegible] آمدند تا [illegible] تاج العارفین [illegible] گردند [illegible] شیخ [illegible]

ها از موخفته با آن حضرت در آمدند چو به مسجد رسیدم شیخ تاج العارفین از
آمدند و شیخ عبد القادر را در کنار گرفتند و میان دو چشم ایشان را بوسیدند و
حاضران مجلس را گفتند بر خیزید و تعظیم کنید که ولی خداست و گفتند ای
اهل بغداد امر با خراج او نه از جهت آنست او کدام ملکی است از برای آنکه او را
شناسید و بغوث معبود که بر سر او نوری می بینم که شعاع آن از مشرق
تا مغرب گذشته است [illegible] پس فرمودند ای شیخ عبد القادر وقت
است و در نوبت [illegible] خواهد شد خروس هر یکی بانگ کند
و خاموش گردد که خروس تو تا قیامت در بانگ خواهد بود و دست
آن حضرت را گرفتند که ای شیخ عبد القادر چند [illegible] تراه قی خواهد شد
آن وقت باید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و تسبیح و کاسه و عصای
خود را بشیخ عبد القادر دادند شیخ بزاز گفته اند تسبیح که شیخ تاج العارفین
بغوث الثقلین داده بودند چون ابر زمین می نهادند یکان یکان دانه خود
میگشت و آن کاسه را هر کسی که خواستی که دست گیرد خود بجهت
و بدست آن کسی می آمد وفات ایشان بعد از پانصد سال هجری بوده
و قبر در موضع قلمنا که از مضافات بغداد است واقع شده
از هشتاد سال متجاوز بود شیخ عدی بن مسافر الشامی الهکاری قدس الله سره
با حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر الجیلی رضی الله عنه و شیخ حماد
و [illegible] که در صحبت حضرت غوث الثقلین اند و شیخ عقیل منجی صحبت
داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور رسیده و چون در شام
خلق بسیار بر ایشان جمع شده از ایشان [illegible] که از توابع موصل است
آمده بنا کرد و خلوت [illegible] مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و

شجاع

و حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی [illegible] فرموده اند

که بر قدم محمد [illegible] بودم [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] میروم گفت [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] قدم محمد [illegible] گفت [illegible] بر قدم محمد [illegible] هر دو [illegible]

[illegible] رحمهما الله تعالی [illegible] شد [illegible]

[illegible] در روی من [illegible] ای [illegible]

از [illegible] گفت امروز مرا در رنج افکندی گفتم [illegible]

[illegible] بودم مرا [illegible] افتاد که خدای تعالی بر دل تو تجلی کرد [illegible] فرمود

ترا آنچه مثل تو عطا نفرموده عزیزا آنکه من [illegible] خواستم که ترا ببینم [illegible]

گفت امروز صحبت [illegible] ام و امشب [illegible] افطار میکنیم [illegible] روان شده [illegible]

[illegible] شب شد طبق از هوا فرود آمد [illegible]

[illegible] آن جاریه [illegible] شکر خدای را که اکرام کرد [illegible]

و مهمانان مرا هر شب دو [illegible] فرود می آمد امروز برای هر یک دو نان آمد

[illegible] آب [illegible] آمد [illegible]

[illegible] روی زمین [illegible] آن شب آن جاریه از هوا [illegible]

چون [illegible] شیخ [illegible] را در طواف تجلی واقع شد [illegible]

[illegible] که آن جاریه بالای سر او ایستاده

است [illegible] در طواف

مرا هم تجلی واقع شد و از [illegible] خطابی شنیدم [illegible]

که ای عبدالقادر [illegible] توحید [illegible]

[illegible] دست [illegible]

در

و دیگر پرسیدم تا که آن جاریه گفت چون همت ایشان امروز رجال ا...

پیر خود را نظر ... اند همه مردان الله آسمان زود تر درآمده اند و

ششم همه اولیا از مقام های خود در حجره یافته اند همه مقبل آنچه تر ا

داده شد امیدوار اند امید دارم آن جاریه بهشت و دیگر او را ندیدم

شیخ عدی او در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری فوت شد [illegible] ایشان

جبل هکاریه است شیخ احمد کردی [illegible] مرید شیخ

تاج العارفین ابوالوفا اند صاحب کشف و کرامات بوده جمع کثیر از

ایشان بهره مند گشته و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بوده اند

روزی شخصی بخدمت شیخ احمد آمد گفت که اراده مکه معظمه دارم بروم تا

شیخ زکوة خود را با وعظ عطا نموده فرمودند هر گاه تشنه شوی آب شیرین

هر گاه گرسنه گردی طعام باشد آمیخته این زکوة پیدا آید [illegible] است

ایشان در سال پانصد و شصت هجری بوده [illegible] در [illegible] است

[illegible] شیخ ... از اولاد امجاد حضرت امام موسی

کاظم اند رضی الله عنه و نسبت خرقه ایشان [illegible] بحضرت شیخ شبلی

مرید حضرت غوث الثقلین را دیده اند و در ایام [illegible] بطالع ملکوت

داشتند صاحب کشف و کرامات و مقامات عالیه و بسیار

بزرگ و شافعی مذهب ابوالحسن علی خواهرزاده ایشان گفته اند

روزی بر در حجره ایشان نشسته بودم و از کسی شنیدم چون آدم [illegible]

حال من [illegible] نشسته بود که از راه [illegible] بادم ساعتی با هم سخن گفتند

پس آن شخص [illegible] که در دیوار حجره شیخ بود [illegible] آمده و چون برق

در هوا گذشت [illegible] آمدم و پرسیدم [illegible] فرمودند

نزد او رفتم دیدم ... گفتم (دیدم) گفت او کسی است که حق تعالی بحر محیط
محافظت میکند ... از هر حال ازین پیشتر ... قدرت است که ...
است اما خبر ندارند ... یا سیدی ... حبشی ... گفت
یکی از جزایر بحر محیط مقیم است آنجا ... متصل باران ... محافظ او گشت
که کشتی ... باران ... یا سیدی ... استغفار کرد بسبب این
اعتراض مهجور شدن گفتم یا سیدی او را خبر دار ساختی گفت نه
نزد او رفتم گفتم اگر برای من او را خبردار کنم ... گفتم
سر در پای ... رسید که ...
... سر بر آوردم خود را در یکی از جزایر بحر محیط دیدم حیران شدم برخاستم و ...
رفتم آن مرد را دیدم بر او سلام کردم و آن قصه را بگفتم سوگند داد که ...
ترا کریم ... قبول کردم گفت خرقه مرا در کردن ...
میکشی ... برای کسی که بر جزای ...
کسی خرقه در کردن او ... خواستم که ... هاتفی آواز داد که ای علی ...
که ملایک آسمان برای ... در آمده اند ...
از ... گفت ... از شنیدن آن آواز ... شدم ...
خود را پیش ... دیدم ... ندانستم که چون رفتم و چون آمدم ...
مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب شیخ عبدالقادر جیلی رضی الله عنه ...
... گفت بس کن ...
... فرمودند ...
شیخ عبدالقادر ...
... جانب او دریای شریعت و جانب دیگر دریای حقیقت

... که چون او چند شهر ... دران و مریدان بود ... وصیت میکرده

چون به بغداد رود پیش از شیخ عبدالقادر گیلانی رانده ... اچه دراثنای سیاحت

و چه بعد وفات که او از حق تعالی خواهد گرفته است هرکه به بغداد آید و مرا

زیارت کند احوال او مصلوب کرده ... بوده اند که حضرت است ... بر کسی

که شیخ عبدالقادر را ندیده ... ایشان در روز ... دوازدهم جمادی

الاول سال پانصد و ... هجری بوده و بعضی گفته اند که و

... و بنا بر قبه ... عمر از هشتاد سال متجاوز بود

در قریه ... است [illegible] صاحب

اوصاف حمیده و از اجله اکابر و مرجع مشایخ کبار بوده حضرت غوث اعظم

... شیخ ابو الحسن قرشی فرموده اند چهار کس دیدم از مشایخ

که در قبور خود تصرف می کنند چنانکه احیا شیخ معروف کرخی و سید

محی الدین عبدالقادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی قدس

الله تعالی اسرارهم ... ایشان در ... جمادی الاخر سال پانصد

و هشتاد و یک هجری بوده ... ایشان در موضع حران است

شیخ شهاب الدین سهروردی [illegible] نام ایشان یحیی بن حبش

است در حکمت مشائیان و اشراقیان متبحر بوده اند و بعضی از مشایخ

ایشان را منسوب بعلم سیمیا و بعضی به خلل در عقیده و اعتقاد و ... منهم

... ان تحلب ... قتل ایشان فتوی داده اند و بعضی گفته

در حبس خفه کرده اند و بعضی گفته اند ... کرده اند و بعضی گفته

متوجه ساختن ... قتل چون ... عادت داشته اختیار

کرده ... بگذشته و اهل حلب در شأن ایشان مختلف بوده اند

بعضی بالجا دوده اند قدس سره نسبت میکردند و بعضی [illegible] نسبت و مقامات شیخ در

مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره فرموده اند علم او بر عقل غالب بود یعنی عقل

بر علم غالب باشد وفات ایشان در سال پانصد و هشتاد و هفت هجری

شیخ حسین حمدونشی (?) یا سی و هفت سال بوده شیخ [illegible] قدس سره

اصل ایشان از کردستان است و متوطن نواحی سامره بودند تاج العارفین

شیخ ابوالوفا خرقه خود را بدست شیخ علی بن هیتی بجهت ایشان فرستاد

و تکلیف حضور کردند گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جامه [illegible] را از

جمله مریدان من کرداند خدای عز و جل او را بمن بخشید حضرت حق الیقین

را دریافته بودند صاحب خوارق و کرامات و مقامات عالیه اند

(؟) ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده قبر در نواحی سامره است

شیخ [illegible] قدس سره کنیت ایشان ابو محمد و اصل در

مغرب زمین است از سادات حسنی و اعیان مشایخ مصر و صاحب

کرامات و مقامات عالیه بودند روزی با شیخ طهارت میکردند شیخ

بخدمت ایشان آمد و التماس نمود که مرا حالی بود از من زایل شده

شیخ درخواست کنند که حق سبحانه تعالی باز دهد شیخ مائی که طهارت

کرده بودند بدست کردند ان آب را بخورد حالی که از و سلب

شده بود باز یافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبدالقادر از اعیان

دنیا او تاد وجود است وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده

[illegible] التقا و سال [illegible] در موضع [illegible] واقع شده که از توابع مصر است

شیخ ابو علی [illegible] قدس سره از کبار مشایخ عراق اند صاحب تاریخ

یافعی نوشته اند که ایشان از جمله ابدال بوده اند و ترک صحبت خلایق

دانشمند

ایشان در سال … بوده و گور ایشان … شهر …
… هجری بوده عمر نود سال است … در نواحی … نام برکات
شیخ نظام الدین گنجوی رحمه الله تعالی … مولد ایشان گنجه است عالم بوده اند
بعلم ظاهر و باطن او از مریدان اخی فرخ زنجانی اند عمر گرانمایه را از دل
داخل بقناعت و تقوی و خلوت گذرانیده اند صاحب کشف و
کرامات بوده اند و از همه صحبت اهل دنیا اجتناب داشتند یک
اهل دنیا را بجذبات ایشان رجوع بوده و حق تعالی شیخ را در سخن قدرت
تمام داده بوده و اشعار ایشان تمام حقیقت کشف و بیان معارف
است و از جمله اشعار شیخ است مثنوی چون محمد جانی از بهر تو
هیچ کس نرفتم از در تو … همه را بر در فرستادی … من نمی خواهم تو میدادی
چون که بیدرگه تو گشتم میر … در نجه بر سیدنیست ستم کمر … ایشان
در سال پانصد و نود و شش هجری بوده … در گنجه است
شیخ شمس الدین … نام ایشان محمد بن ابراهیم است صاحب
کرامات بسیار و مقامات ارجمند و عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده اند و در
زمان خود تصرف تمام داشتند و بصحبت شیخ علی لالا رسیده
بوده اند … ایشان در سال پانصد و نود و نه هجری بوده
روز … قبلی قدس الله سره کنیت ایشان ابو محمد بن ابی النصر است
مرید سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ ابو النجیب سهروردی در
سماع صحیح بخاری شریک بوده اند و او را تصانیف از غرر لطایف بسیار دارند
… حد تغییر … است و در وجد و ذوق و استغراق حالت تمام
میداشته اند و بخواب … در جامع عتیق تبریز از خط کعبه و مجلس …

نهاده بود و آخر عمر از صد و سی ... است

و گفته‌اند که وقتی در صحبت بعضی صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم

شیخ مستمع بودم در خاطرم آمد که در علم حال از روزبهان تمامترم شیخ بر من

مطلع شد گفت ای ابوالحسن این خطره را از خود دور کن که امروز در

هیچ کس با روزبهان برابر نیست و کسی را زبان چون او نیست وفات ایشان

در پنجم محرم سال ششصد و شش هجری روی داد شیخ ابوالحسن ...

... صحبت دار خضر بوده علیه السلام و شصت سال

از جماعتی که در شیراز در سفرند خبر داده روزی گفت که ما همچون [illegible]

نیامدند در علم و تقوی کامل بوده‌اند وفات ایشان در آخر محرم سال ششصد

و ششم هجری واقع شده

نام ایشان ابراهیم بن علی است از اعیان مشایخ بطایح و صاحب

کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی مذهب

بودند بجهت غلبه استغراق اکثر مراقب می‌نشستند گویند چهل سال رو بجانب

آسمان نکرده و اکثر شب می آمدند و سر بر پای شیخ می‌مالیدند و ایشان میفرمودند

که شیخ عبدالقادر رسیده است امام صدیقان و حجت عارفان و قدوه

سالکان است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده

در بطایح است ... کنیت ایشان ابوالحسن

و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات بیشمار از ایشان

ظاهر شده پدر ایشان رنگرز بود میخواست که پسر نیز رنگ

ریزی کند چون ایشان را کار او نمی آمد با جماعت صوفیه رفت و آمد

داشتند روزی پدر ایشان آمده دید که جامه‌های مردم را رنگ نکرده اند

شد و صد و دوکان قدرهای لباس را دو در رنگی رنگی چون غضب

وی بغضب شد همه جامها را گرفته در یک تغاره نهاد و شد بعد از زمانی [illegible]

افتاد جامهای مردم را ضایع کردی همه یکی رنگی داشته بود و تو همه را یک

رنگ کردی ابو الحسن دست در آن تغاره کرده همه را یک یک بیرون

آورد هر یکی آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون [illegible] آن

بدید صوفیه بگذاشت و از رنگرزی معذور داشت

وفات ایشان در ماه شعبان سال ششصد و دوازده هجری

بوده قبرش در [illegible] از توابع [illegible] [illegible] علی بن ابی [illegible]

[illegible] قدس الله سره کنیت ایشان ابو محمد است صاحب اسرار

و عجایب و کرامات و خوارق در زمان خود از مشایخ شاهی بوده اند

بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلی رضی الله تعالی

عنه رسیده اند و فایده گرفته اند و مرید شیخ علی هیتی بوده و ایشان مرید

تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ

ابوبکر بطایحی قدس الله اسرارهم و خرقه حضرت صدیق اکبر در واقعه به شیخ

ابوبکر بطایحی داده بود از پیش ایشان غایب شده [illegible] ایشان

در سلخ ذی قعده سال ششصد و نود و [illegible] هجری بوده قبر در [illegible]

است شیخ [illegible] بن [illegible] رحمه الله تعالی سره [illegible]

[illegible] ایشان معروف اند صاحب کرامات و مقامات علیه

بوده وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده

شیخ رحمه الله تعالی کنیت ایشان ابو الحسن است و نام علی

صاحب معارف و اسرار و احوال و مقامات عالی

بوده اند و اگر هیچ گفته اند چهار کس را شناسم از اولیا در عصر خود
مشهور خود و لقوفت [illegible] چنانکه زنده ماندی محیی الدین عبد القادر جیلی و
شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی این مقدمه
در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شده وفات ایشان در سال ششصد و
هفت و یکی هجری بوده [illegible]
اصل ایشان از قریه لکک است که از مضافات نشابور [illegible]
و پنج سال از شب در [illegible] مرید شیخ محی الدین بغدادی بوده اند و ابتدای
توبه بر دست شیخ رکن الدین بغدادی کرده بوده اند و ابتدای توبه بر دست
شیخ رکن الدین اکاف کرده اند و صحبت بسیاری از اکابر مشایخ را
دریافته اند و بعضی صوفیه اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی گفته اند
که آن قدر اسرار توحید و حقایق ذوق که در مثنویات غزلیات عطار
و دیوان شیخ یک از این طایفه یافته نمی شود و تذکرة الاولیا و الهی
نامه و بلبل نامه و منطق الطیر از تصانیف ایشان است ولادت ایشان
در شعبان سال پانصد و سیزده وفات در سال ششصد و بیست و هفت
هجری بوده بر دست کفار در سن یک صد و چهارده سالگی بدرجه شهادت
رسیده [illegible] رحمه الله تعالی [illegible] کنیت ایشان
ابو حفص است و لقب شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی
ولادت ایشان در مصر بوده و از قبیله بنی سعد اند و قصیده تائیه
فارسیه از ایشان است چون این قصیده را اتمام کردند نبی پیغمبر صلی
الله علیه و سلم در خواب دیدند که از ایشان پرسید قصیده خود را چه
نام کرده گفتند لوایح الجنان و روایح الجنان فرموده اند نظم السلوک نام کن

پانچیان

مشغول صحبت بودیم ایشان آمدند اول کسی که قهوه خورد و ایشان
[illegible] ایشان در سال هشتصد و پنجاه و [illegible] هشتصد و بیست
بوده و راه مکه معظمه زادها الله شرفاً [illegible] و ایشان
انجا وقف کردند برکت ایشان آن سر زمین شیرین گشت
[illegible] قدس الله سره [illegible] از مشایخ [illegible] بوده است
[illegible] ایشان در سال هشتصد و پنجاه و شش هجری بوده
[illegible] قدس الله سره [illegible] آن قدوهٔ اولیای کمال اوحد الدین
نام ایشان [illegible] الدین مسعود بن علی احمد بن عمر اسمعیل
خرقه شیخ ابو علی دقاق است قدس ارواحهم و شیخ عبد الله [illegible] خرقه
از پدر خود دارند [illegible] از شیخ ابو النجیب سهروردی و صحبت
[illegible] بسیار از ایشان نیز بهره تمام حاصل نموده اند و ایشان
می گفتند که من آنچه از خدای خواسته بودم [illegible]
داده اند و آنچه [illegible] به مقدار [illegible] شیخ [illegible]
این طایفه و صاحب کرامات [illegible] مقامات ارجمند بوده اند فرموده اند
[illegible] آه که بدارم صد هزار جان حسین منصور [illegible] فرموده اند
کو درویشی نه رنجیدن است اگر این حاصل گشتی واصل گردی و این
از [illegible] ایشان است [illegible] تا حق [illegible] هر کس از برای
طلب وی نشینم [illegible] گوید [illegible] آن این [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سال ششصد و [illegible] هجری
[illegible] کیفیت
[illegible] بوده اند

نام محی الدین نووی از جمله مریدان و منسوبان ایشان بوده اند و حدیث
و حدیث ... بطریق تبرک ... ایشان در ربیع الاول
سال ششصد و هشتاد و هفت هجری ... یعنی هشتاد سال
شیخ عفیف [illegible] نام ایشان سلیمان بن علی
لقب ایشان عفیف الدین ایشان را بالحاد منسوب داشته اند اما صوفیه بزرگ
داشته اند حضرت مولانا عبدالرحمن فرموده اند هرگاه اندک ... ی
از مذهب ایشان ... باشد و اندک ... او در شرح منازل السائرین
که تصنیف شیخ الاسلام هروی قدس سره بر قواعد مذهب ایشان ... کرده
مجالس سماع ... و رغبت تمام بان داشتند و خود وجد مینمودند
وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده
لقب ایشان مشرف الدین و نام مصلح بن عبدالله است و تخلص سعدی
در علوم ظاهر و باطن در نظم و نثر جامع و کامل و مجاور ... مرید شیخ ابو عبدالله
خفیف بوده اند قدس الله سره و بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند
و اکثر اقالیم را گشته و از انجا بهندوستان رسیده اند و ... سیاحت کرده
و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی ... دریافته ... بوده ... 
اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی کرده اند ... از اکابر
سادات فی الجمله گفته ... واقع ... آن شریف حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم را با جماعت دید که از اصحاب کرده
چون همه از سید ... شیخ آمده ... و تصانیف ایشان
... مقبول است و این از جمله بعضی ایشان است ...
... را اول که ... از ان جمله ... 

لقد

همچنان که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده اند
وفات ایشان در دهم جمادی الاول سال ستمائه و ستین و
هجری بوده شیخ اوحد الدین ... الکرمانی مرید شیخ رکن الدین
سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ قطب الدین ابهری اند و ایشان مرید شیخ
ابو النجیب سهروردی اند قدس الله اسرارهم بصحبت شیخ شهاب الدین
... رسیده اند گویند که ایشان در مشاهده جمال مظاهر صوری میل تمام بود
شیخ شمس الدین تبریزی رحمه الله از ایشان پرسیدند در چه کاری
گفت ماه را در طشت آب می بینم فرمودند اگر بر قفا دمل نداری چرا
آسمان را نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین رومی گفتند که شیخ اوحد الدین
شاهد باز بوده اند اما پاکباز بوده مولوی فرمودند کاش کردی و گذشتی
وفات ایشان در سال ستمائه و سی و پنج هجری بوده مولانا
شمس الدین محمد تبریزی رحمه الله نام ایشان محمد بن علی بن ملک داد است
گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از بلوغ از جمال او در من میل دلت
از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی طعام نمی شد و از شخص طرف میگفتند
بیعت و نیز بیعت آن میکردم مرید شیخ رکن الدین سنجاسی که مرید شیخ او
حد الدین کرمانی میشوند و بعضی گویند که مرید بابا کمال جندی بوده اند
بعضی گویند که مرید حضرت مولانای عبد الرحمن جامی بوده اند احتمال دارد
که بصحبت همه رسیده و از همه تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین
رومی را کمال یگانگی و یکجهتی با ایشان بوده بعضی با هم صحبت
میداشته اند و در اثنای رجوع بهمه جا بسته ایشان کرده اند اکثر در خلوت
روز و شب الصوم وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال ا

ششصد و چهل و [illegible] هجری بوده [illegible]
شاه [illegible] صاحب کشف و کرامات [illegible] اند و اهل ارشاد و
[illegible] روزی در یکی قافله نشسته بودند و انتظاری کشیدند که ناگاه
میکردی انکه [illegible] داری دیگری را [illegible] پرتوش [illegible]
[illegible] عظیم اثر کرد و توبه نموده از ان عمل بازایستادند و صحبت
شیخ [illegible] رسیده مرتبه ولایت [illegible] گردیدند و بعد از ان شیخ [illegible]
[illegible] رسیده التماس صحبت کردند شیخ قبول فرمودند روزی ایشان را
بهیزم آوردن بصحرا فرستادند و درازگوشی با خود ببردند چون بجمع کردن
هیزم مشغول گشتند شیری درازگوش را بدرید چون هیزم آوردن
که بازگشتند دیدند که شیر درازگوش را کشته بود [illegible] گفتند
هیزم خود را بر چه بار کنیم سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهیم
کرد هیزم را جمع کرده بر پشت شیر نهاده اورا رانده تا نزدیک
شهر آوردند بعد از ان گفتند هر جا خواهی برو [illegible]
ایشان در سال ششصد و پنجاه و یک هجری رحلت [illegible]
[illegible] نام ایشان علی بن [illegible] است و اصل ایشان
منسوب به سادات حسینی اند و ساکن [illegible] بودند [illegible] جمعی کثیر
بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیا و عظمای مشایخ بودند گفته
اند یکبار [illegible] گرسنه بودم و در خاطرم اندیشه که [illegible]
[illegible] ناگاه زنی دیدم از غاری بیرون آمد [illegible]
روی او چون نور آفتاب بود و میگفت [illegible]
[illegible] تا [illegible] ای [illegible] میکنند [illegible] خود [illegible]

غنیمتم چو دیدی از دل تو بگویم که چه دیدم که غم از دل ببرد و خوش باشی

بخشان غیب هستم که چرا دل تنگ دم باید اول بشوی گفتن از جب [illegible] چراغ

[illegible] ما باید این خانه بردن بردن و گشتن تا که همه [illegible] که درین خانه ظلمتی

وفات ایشان در شب جمعه ۱۱ [illegible] نهصد و نود هجری

قبر در بیرون شهر شیراز است [illegible]

اصل ایشان از [illegible] صاحب جذب و مقامات

عالیه بوده و ولایت [illegible] ایشان بوده [illegible] شیخ ابو [illegible]

[illegible] سی [illegible] کشته درین کار در آمده

و از اکثر [illegible] عالم را سیر نموده وفات ایشان در سال نهصد و نود و

شصت هجری بوده عمر [illegible] سال و قبر در [illegible] تبریز است

شیخ محمد [illegible] رحمه الله تعالی [illegible] نام ایشان عبدالله بن محمد است

و اصلش از جرجان [illegible] زین الواعظین علوم الهی و انوار ربانی

پیر وی ایشان [illegible] از بزرگان این قوم اند وفات ایشان

در [illegible] سال نهصد و نود و [illegible] هجری بوده [illegible]

[illegible] کنیت ایشان ابو عبدالله است مجاور مکه معظمه

بوده اند [illegible] که [illegible] طواف میکردند

وفات ایشان در سال [illegible] هجری بوده [illegible]

ایشان [illegible] سال مجاور بوده اند [illegible] کمال

[illegible] ایشان [illegible] شیخ زاده [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] رحمه الله تعالی نام ایشان احمد [illegible]

[illegible] صفی [illegible] بوده اند [illegible] ایشان

در سال هفتصد و یازده هجری روی داده شیخ عماد الدین رحمة الله علیه
با جماعت ایشان بجهت شیخ الزاهد ابن عبد الله ابراهیم بن عبد الله عنه
است از واسطه و در علم تصوف تصانیف بسیار دارند
در سال هفتصد و ده هجری بوده عمر پنجاه و چهار سال
... رحمة الله تعالی در دمشق ... مینمودند و کم می
دیگر از جامی بر می خاستند و علماء ظاهر اهل الله بزرگی عجیب رسیده اند
ایشان سلوک میکرده اند و با وجود آنکه از ریاضات عجبی خورده
میگذرانیدند اما کشف و اطلاع بر غیبات بسیار داشتند و ایشان [illegible]
و مساحته بوده اند وفات ایشان در هفتصد و چهار هجری بوده شیخ
نجم الدین رحمة الله علیه و نام ایشان عبد الله بن احمد بن محمد الاصفهانی ا
صاحب مقامات و مناقب علیه و شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی
اند و مدتی بمجاورت مکه معظمه بوده اند وفات ایشان بمکه معظمه در جمادی
الاول سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده مدت عمر هفتاد و هشت
سال شیخ اوحدی المراغی رحمة الله تعالی گویند ایشان از جمله اصحاب شیخ
اوحد الدین کرمانی اند و بر سر پای حلقه داشته اند جام جم از ایشان است
و اکثر اشعار ایشان در تصوف و حقیقت است و این نیز از ایشان است
بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک بختی دید
وفات ایشان در سال هفتصد و سی و هشت هجری بوده قبر
مولانا در مراغه تبریز است شیخ [illegible] رحمة الله علیه
لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهری شاگرد مولانا ...
الدین ... اند و بجهت متابعت سنت و شریعت بمرتبه عالی رسیده

[illegible] جمعه سلخ [illegible] ایشان در ماه [illegible] سال

هشتصد و [illegible] هجری [illegible] غالب [illegible] است

و منهم [illegible] شیخ [illegible] نام [illegible] ایشان علی [illegible] شیخ

[illegible] شیخ محمد [illegible] شیخ حسین [illegible] است [illegible]

[illegible] جام [illegible] علوم ظاهر [illegible] مولانا [illegible] بوده اند [illegible]

متابعت سنت [illegible] شریعت [illegible] علما [illegible] ایشان

[illegible] گشته [illegible] حالیه ایشان [illegible] آمده و اوی

[illegible] شیخ احمد جام [illegible] زیارت روضه متبرکه ایشان

حضرت شیخ می‌نموده اند و [illegible] سال پیاده [illegible] از [illegible] بر روضه

متبرکه [illegible] قرآن خوانده [illegible] صحبت حضرت شیخ

بمطلب اقصی و مرتبه اعلی فایض گشته حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند

قدس سره چون بمجلس ایشان رسیده اند مولانا از حضرت خواجه

پرسیده اند چه نام دارید خواجه فرموده اند بهاء الدین نقشبند گفته اند از برای

[illegible] نقش [illegible] خواجه فرموده اند که آمده ایم که نقشی [illegible] باهم صحبت

[illegible] حضرت امیر تیمور صاحبقران [illegible] برهانه [illegible] اخلاص و ارادت

در خدمت مولانا داشته اند [illegible] صاحبقران

بوده اند وفات ایشان نیمه روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام [illegible] بود

[illegible] هجری بوده [illegible] قبر [illegible] خواجه [illegible]

قدس الله تعالی سره نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت

مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند با وجود آنکه [illegible] بظاهر دست

ارادت به [illegible] داده باشند [illegible] ایشان را [illegible] گفته اند

و از ما حقایق و معارف در دیوان ایشان بسیار است
مولوی [illegible] شیخ نظام قدس سره السامی نقل کرده است که خواجه حافظ
مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند و اکثر تفاولی که از دیوان حضرت
ایشان بوده میشود بعینه مطلب جواب بر می آید چنانچه چنانکه پادشاه
[illegible] همایون پادشاه وقتی که بسبب [illegible] از ولایت خود جدا شده و در [illegible] بوده
در فکر و اندیشه در وقتیکه ملک میراث پدر را طلب نموده بنده دیوان حافظ را
طلب نموده فال کشیدند این غزل بر آمد [illegible] چرا نه در پی عزم
دیار خود باشم * چرا نه خاک کف پای یار خود باشم * غم غریبی و غربت
چو بر نمی تابم * بشهر خود روم و شهریار خود باشم * ز محرمان سراپرده
وصال شوم * ز بندگان خداوندگار خود باشم * چو کار عمر نه پیداست
باری آن اولی * که روز واقعه پیش نگار خود باشم * بود که لطف ازل
رهنمون شود حافظ * وگرنه تا بابد شرمسار خود باشم * و بموجب این
فال بی تامل و اهمال بسرعت روانه شده ملک میراث ایشان متصرف
گشتند قضا را بعد بشش ماه اکبر پادشاه هجرت کردند و ایشان پادشاه
شدند این فهرست خط حضرت جنت آشیان پادشاه دیده که در حاشیه
دیوان خواجه حافظ این مقدمه را نوشته اند * وفات خواجه در
سال هفتصد و نود و دو هجری بوده قبر در شیراز است * مولانا جلال الدین
خوافی رحمة الله تعالی سره جامع بودند میان علوم ظاهری و باطنی مولانا
زین الدین ابا بکر تایبادی میفرمودند هر روز در زیر فلک بفضل جلال الدین کسی را
نمیدانم مرید شیخ سیف الدین خلوتی اند * وفات شیخ سیف الدین
در سال هفتصد و [illegible] هجری بوده * قبر شیخ در جوار خلوتیان

[illegible] وفات مولانا ظهیر الدین در سال [illegible] هجری

[illegible] چون شیخ سیف الدین [illegible]

بسیار نزدیک و صاحب حال بوده و خود را لباس نشود [illegible]

است [illegible] میداشته که در آنجا سیر می بوده اند [illegible] تجرید [illegible]

چنانچه [illegible] در تبریز [illegible] داشته چون [illegible] ایشان آنجا را

دیده [illegible] که [illegible] نشسته و [illegible] که زیر سر می نهاده اند [illegible]

دیگر [illegible] وفات ایشان در سال [illegible] هجری بوده و قبر ایشان در

تبریز است [illegible] قبر ایشان نقش کرده اند [illegible] از [illegible]

رفتی [illegible] زیارت از [illegible] مردانه رفتی

[illegible] تخلص ایشان مغربی است مرید شیخ اسمعیل سیسی اند

و شیخ از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی و از معاصران

و مصاحبان شیخ نور الدین و کمال خجندی بوده اند [illegible] ایشان در سال

هشتصد و نه هجری است [illegible] شصت سال و این غزل از جمله اشعار

ایشان است غزل از جنبش بحر قدیم برخواست موجی [illegible]

و موج هر [illegible] ازل برگشت صحرای ابد [illegible] از موج بحر بیکران صحرا و دریا شد

یکی [illegible] صحرا یقین دریا شود چون باز دریا [illegible] اندر جهان [illegible] واحد

احد [illegible] در خطه ملک صمد واحد بود [illegible] احد [illegible] لیکن جهان

جسم جان [illegible] جدا از دریا عیان [illegible] در بحر بیکران باشد [illegible] دریا رسد

[illegible] عالم [illegible] ابد [illegible] ازل [illegible] سر در هم آرد دایره از جنبش [illegible] خرد

[illegible] یکی [illegible] صد [illegible] یکی را [illegible] عیان [illegible] از صد یکی گفتم

آن صد را یکی [illegible] افتاده از دریا [illegible]

[illegible] هرچی [illegible] بازم بدریا درکشند [illegible] وقت [illegible]

دارند [illegible] [illegible] از [illegible] چون طالع شود [illegible] [illegible]

آن آفتاب مشرق [illegible] شود [illegible] خالی [illegible] که معنی [illegible] آینه بیان [illegible] در [illegible]

[illegible] [illegible] اصل آن [illegible] [illegible]

نسبت [illegible] بوده منشا [illegible] و اوایل حال [illegible] نسبت و ارادت بشیخ [illegible]

[illegible] داشته بعد از آن بصحبت شیخ [illegible] علی [illegible] که از مریدان [illegible]

[illegible] [illegible] بوده اند [illegible] اند [illegible] بوده حضرت خواجه بهاء الدین

نقشبند را دیده اند و با ایشان صحبت داشته اند دیوان اشعار ایشان

مشتمل حقایق و معارف و اسرار است و در باب مریدان ایشان

حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی فرموده اند که ظهر

بعضی از ایشان را دیده و احوال بعضی شنیده اکثری از ربقه دین اسلام

خارج بودند بدایره اباحت و [illegible] از شرع دست داخل فرموده اند

که می تواند بود که چون فتوح از [illegible] رسیده همه صرف [illegible] مریدان

درویشان میشده و اصحاب نفس و هوا مقصود در [illegible] حاصل بوده

بدین جهت جماعتی [illegible] خود را در زمره مریدان ایشان داخل [illegible]

[illegible] [illegible] سادات [illegible] همه [illegible] بوده [illegible]

[illegible] هنوز در [illegible] این حال دارند اکثر [illegible]

ایشان در سال [illegible] هجری بوده [illegible]

شیخ [illegible] [illegible]

بوده [illegible] علوم ظاهری و باطنی و ارشاد [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] بوده حضرت مولانا عبد الرحمن

... که متابعت سنت نموده کمتر کسی را میسر است ... این
طایفه شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری
مصری اند و ایشان مرید شیخ جمال الدین ... و ایشان مرید شیخ ... الدین
حسن تستری و ایشان مرید شیخ محمد ... و ایشان مرید
تبلیسی و ایشان مرید شیخ ... شیرازی و ایشان مرید شیخ ... نجیب
شهاب الدین سهروردی شده در تحفه ایشان را وا دیده رسید
که حضرت ... با ... غایب بوده چون از آن غیبت ایشان
را باز آورده قریب یک سال حاضر نشیند ... ایشان غالب بوده سخن
کم میگفتند ... ایشان در شب یکشنبه دوم شوال سال ثمان و ثلثین
و ثمانمائه هجری بوده بعد از وفات ایشان را به جای نقل کرده شد
الحال قبر شیخ در هرات است نزدیک عیدگاه و عمارت عالی
برای ایشان ساخته اند [illegible] نقب
ایشان شاه ... است و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت
بسبب ... با ... دیگر بر رجح با ... بواسطه بحضرت رسالت
... صلی الله علیه و سلم میرسد غرایب احوال و عجیب اطوار و مقامات
ایشان و کرامات ارجمند داشته و بزرگی حضرت شاه ... است
که در تحریر و تقریر در آید گویند تا دوازده سال طعام نخورده اند و لباسی که بکار
می پوشیده ... مشایخ ... شیخ
عبد الحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام صمدیت بوده اند و آن مرتبه
سالکان است و از جمله کمال حق تعالی ایشان عطا فرموده بود هر گاه
نظر ... مبارک ایشان افتادی بی اختیار سجود کردی از این جهت

بهشت [illegible] بر روی خود می اندوختند ذات ایشان [illegible]
[illegible] مقبول [illegible] تشنه [illegible] ایشان در [illegible]
[illegible] از توابع [illegible] واقع شده [illegible] سال در ماه جمادی الاولی
[illegible] ایشان [illegible] هر دو زن [illegible]
[illegible] از اطراف و جوانب هندوستان [illegible] روز زیارت روضهٔ
متبرکهٔ ایشان با علماء بسیار رجوع میشوند [illegible] زنده بودند [illegible] می آمدند
و خوارق غریبه و عجیبه امثال [illegible] نقل میکنند [illegible] هندوستان
از وضع شریف دو حصه مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه
محی الدین سید عبد القادر گیلانی رضی الله عنه اند اما اشراف [illegible] و یک
حصه مرید [illegible] اما اجلاف نیم حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی
نیم حصه دیگر مرید مخدوم بهاء الدین ذکریا ملتانی وغیره قدس الله اسرارهم
نسبت ایشان اویسیه است بعد از
کسب علوم ظاهری به برکت متابعت سنت و رعایت شریعت به مرتبه
عالی رسیده و اکثر [illegible] بقدر امکان کوشش میشوند و هرکه رجوع
[illegible] مرتبت اگر چه بظاهر ارادت [illegible] داده اند اما [illegible]
بودند چنانچه میفرمودند که هرگاه [illegible] می رفتند روحانیت حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه و سلم [illegible] آن میکنند که روزی
از اصحابه خود [illegible] طلبیدند و گفتند حضرت رسالت مآب صلی الله علیه
و سلم فرمودند که [illegible] ایشان [illegible] مولانا ظهیر
الدین [illegible] رسیده اند [illegible] طریقه ایشان بودند و حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی اکثر پیش ایشان [illegible] چنانچه گفته اند روزی با جامی [illegible]

[...] روانی رفتیم وقت بازگشتن یکی از ایشان را در جام
نوشته بود که اگر مولانا را رضایی است باید که پاره کفش [...]
بپوشد چون بدان رسیدیم آن مخمور را دوازده [...] که یک عیب باشد
نجات [...] رفته یک [...] بسیار [...] بودند باو [...] دادند [...]
معذور بود که در یافتهای [...] می باشد [...] ایشان در شب [...]
و هم ماه ذی قعده سال هشتصد و هشتاد و دو هجری بوده

[...] کوسو قصبه ایست از توابع جام که
ولادت ایشان در آنجا واقع شده و از اولاد بزرگوار حضرت شیخ
الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله سره جامع بودند بعلوم ظاهری
و باطنی و بتربیت شیخ زین الدین خوافی [...] رسیده اند مولانا سعدالدین
کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی و غیر هم از عزیزانی
که در مقام درس و وقت بودند مجلس ایشان حاضر شدند و معارف
و لطایف خواجه را امتحان میکردند و در مجالس وعظ و مجلس سماع خواجه را
وجدی عظیم میرسید و سخنهای بسیار میزدند و مجلس را اثر میکرد و اکثر در
صحبت ایشان چیزی که بر خاطر کسی میگذشت از آن بر وجهی که غیر او کسی
ندانستی اظهار مینمودند [...] وفات ایشان در دوشنبه بیست و
ششم جمادی الاول سال هشتصد و شصت و سه هجری بوده
و قبر در هرات است نزدیک مسجد جامع قریب بمزار قطب
الاولیاء [...] مولانا شمس الدین محمد [...] اصل
ایشان از قریه [...] رنج و آن [...] قهستان هرات واقع شده
از کبار مریدان مولانا سعدالدین کاشغری اند و نبیره حضرت مولانا [...]

مولانا جامی ایشان گفته اند که ما همیشه آرزوی آن می بوده ایم که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب ببینیم روزی بخدمت والدم رفتم ایشان
کتابی پیش نهاده داشتند و می خواندند که هر کس این دعا را شب جمعه بعد از
نماز بخواند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را بخواب ببیند اتفاقاً آن شب شب جمعه
بود بجهت خواندن دعا اراده کردم بعد از آن بخانه خود رفتم و مشغول شده
با شرایط دعا را خواندم و بسیار شنیده بودم که هر کس شب جمعه هزار بار
درود بر رسول الله علیه الصلوة والسلام بفرستد آن سرور را بخواب ببیند
این عمل نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که در سرای خود و آمدم
والده من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می برم اینک حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم بخانه ما آمده اند بیا تا ترا بخدمت آن حضرت
برم پس دست مرا گرفت بجایی که آن حضرت نشسته بودند برد دیدم که
آن حضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آن سرور نشسته و اصحاب
ایستاده اند و مکاتیب که نوشته باطراف عالم می فرستند گویی آن
املا حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میکنند و مولانا شرف الدین
عثمان زره دشت کلاه که از علمای زمان بوده اند می نویسند و مادر مرا برده
عرض کرد که یا رسول الله پسری که وعده کرده بودند که در آن عمر دولت
مند خواهد شد این آن پسر است بانه آن سرور بجانب من تبسم کرده
فرموده که همان فرزند است چه وقتی که مادر من پسری داشت صاحب
جمال فوت کرده بود و بسیار متالم شده شب حضرت رسالت
پناه را صلی الله علیه وسلم را بخواب دیده که می فرمایند غمگین مباش
که بعد از وقتی ترا پسری صاحب دولت و دراز عمر عطا کند خدای

ادمی

بعض [illegible] نداد پس آن حضرت مولانا عبد [illegible] فرمودند که مکتوبی بسوی

ايشان بنويسيد مولانا کاغذی نوشت مشتمل بر [illegible] سطر و در بر آن سطور

[illegible] که مردم در قبالها نويسند جدا جدا نوشت و پيچيده بدست

من داد و من روان شدم با خود گفتم که مضمون مکتوب ندانستی بازگشتم

بخدمت آن سرور آمدم و عرض کردم يا رسول الله ندانستم که درين نامه

چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را از دست من گرفته بخواندند

در ميان خواندن [illegible] گرفتم و باز پيچيده بدست من دادند ميخواستم

باز چيزی بپرسم ناگاه آواز در برآمد از خواب بيدار شدم ديدم مادرم

می آيد و شمعی در دست دارد و بسر خوابگاه [illegible] گفت ای محمد چيزی در خواب

ديدی گفتم آری گفت من نيز خوابی ديدم و آنچه من مشاهده نموده بودم

بعينه [illegible] نقل کرد وفات ايشان در شب [illegible] سال هشتصد

و بيست هجری روی داده [illegible] ايشان را در شب [illegible] يازدهم

ماه رمضان سال هفتصد و چهار هجری بوده قبر در گازرگاه نزديک مزار

شيخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی سرهم

[illegible] اصل ايشان از ولايت جام است و مريد

شيخ زين الدين خوافی اند سبب درآمدن ايشان باين راه اين بود

که روزی جمعی از درويشان بزيارت مزار بزرگی ميرفتند و ايشان در

[illegible] صحبت مشغول بودند چون نظر ايشان بر درويشان افتاد اثری

در دل ايشان بهم رسيد و با درويشان همراه شده بزيارت آن مزار رفتند

و از برکت مصاحبت درويشان و زيارت نمودن مزار آن بزرگوار

دل از دنيا و از اهل دنيا برکشيدند و درين راه درآمدند وفات ايشان

در سنه ... هجری بوده امیر سید علی ... قدس سره ... تعالی ...

ذریت سادات شهابیه اند که در نزدیکی سرهند هست از بزرگان ارباب

کمال سلوک و وجد و حال و از اکابر مشایخ هندوستان بوده اند لباس ایشان

معین نبود دعاهای فرقه نمی‌پوشیدند گاه لباس لشکریان در بر میکردند در اوایل

طلب الهی به جونپور رفته بخدمت شیخ بهاء الدین جونپوری رسیده بودند

و ابواب فتوحات برایشان گشاده گشته تا چهل سال بهمین عادت

امر کرده اند صحبت نمودند میگفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم

را دیدم ... بودند ... حال مرید خویش میرعلی داد از احوال علی ... می‌گوی

گفتم یا رسول الله اگر اهل است از این ... علی بیچاره در میان ...

فرمودند برای علی ... دعا کن که دعای تو در حق ایشان مستجاب است

وفات ایشان در سال نهصد و پنجاه هجری بوده و قبر در جونپور

بوطن

در موضعی است که تعلق داشته اند و از میران مشهور است شیراز و ...

مخدومی شیخ حسین خوارزمی قدس سره ایشان مرید حضرت مخدومی

اعظم شیخ حاجی محمد خبوشانی اند که از کبار مشایخ متاخرین و بزرگان

دین بوده اند صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند

و مخدومی اعظم در سلسله کبرویه مرید شیخ شاه علی بیاوری و ایشان

مرید شیخ رشید الدین محمد بیدوازی و ایشان مرید امیر عبدالله برزش

آبادی و ایشان مرید شیخ اسحق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی

قدس الله اسرارهم ... مخدومی اعظم در سال نهصد و ... هجری

رحلت ... داده ... رحمه الله تعالی ... تمام ... ایشان مجلد ...

... الحق الهادی الی الهدی الحنفی است از کبار ...

وقت و مشایخ هندوستان ابتدا باکرام ایشان از جونپور بوده و مولانا از
جونپور رفته و درس گفت با ... علی و ... در خدمت شاه
عالم ... حنفیه که در برهان پور بوده اند مرید ساخت . چون از شیخ عبد
... ناچار خرقه شیخ حسن پوشید ... دیار
سفر کرده صحبت بسیاری از مشایخ آنجا رسیده اند از شیخ محمد بن محمد الحسنی
خرقه سلسله متبرک قادریه ... که منسوب است به شیخ نور الدین ابو الحسن
... پوشیده اند ... کمال رسیده اند ... مشهور
بسیار ... است ایشان ... سوم شهر جمادی الاول سال نهصد و هفت و
پنج هجری بوده ... سال و قبر در مدینه مطهره است
شیخ ... رحمه الله تعالی نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است
در وقت خود از بزرگان مشایخ هندوستان بوده اند با وجود آنکه چندان مستی
و محو گشته بوده اند که با دو کس ایشان ... نوشته است و
اما چون بسماع می در آمدند ... کسی نمی توانستند ... در شب
... شیخ در سال نهصد و هفتاد و شش هجری است و ...
ایشان از ... است قبر در جونپور است شیخ ...
شیخ ... رحمه الله ... نام ایشان شیخ بهاء الدین است و اصل از ...
مرید خواجه ابراهیم اند که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض اند در سلسله
چشتیه بوده اند و شیخ از اولاد حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر اند
در مدت العمر ... حال ...
می بودند چون ... روز آمده ... حرمین شریفین ... گشته
و مملکت عرب و عجم را سیر کرده مشایخ آن وقت را دریافته .

باز بهندوستان آمده در کوه سیکری که در آن وقت ویرانه بود توقف کرده تا
حضرت اکبر بادشاه از اعتقادی که داشته بشیخ در آنجا آمد و
و قلعه متین بنا کرده ساخته و فتحپور سیکری نام نهادند چون بادشاه را فرزند
زنده نمی ماند چنانکه او را بایست حال صاحب ... شخصی را شنید تعریف شیخ
بالا نموده التماس فرزند میکرد شیخ فرمودند که پسر باید که دیگری در این نزدیکی از خانه ما بیرون
آمده دارنده سیکری ملکه را حکم شد بادشاه خود برای پیش شیخ رفته التماس فرزند
نموده شیخ فرمود فرزند خود را هم داده چون ... بادشاه رفته شیخ گفتند
از حق تعالی برای بادشاه ... فرزند خواهم گرفت ... کلان حق را کجا خواهد داد
که تربیت تمام چون مدت حمل داده جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه
بجای شیخ فرستاده جهانگیر بادشاه بجای شیخ متولد شد و اسم خود را
بر آن کرده شیخ سلیم شاه نام کرده وصیت خود را تبرک دادن مقرر شد که سنه
وقتی که این پسر سبق خواهد خواند حضرت خواهیم رفت همچنین شد الا
شیخ در سال نهصد و هفتاد و هفت هجری بوده وفات در هفتم
و دهم ماه رمضان سال نهصد و هفتاد و نه شد ... در مسجد کلان فتح پور است
که اکبر بادشاه بجهت شیخ بنا کرده اند و سنگ عالی ساخته اند شیخ
نظام الدین امیتهی رحمه الله تعالی از بزرگان شیخ هندوستان اند اصل
از قصبه امیتهی که از توابع لکهنو است مرید شیخ معروف جونپوری
اند و شیخ ... مشایخ کاف ... اند که سلسله ایشان ... کشیده و سلسله
شیخ ... قطب عالم که در بنگاله بوده اند میرسد ... قدس سره
گفته صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند
و گفته که چرا ... باید ... وفات ایشان در سال

هشتصد و هفتاد و شش هجری بوده [illegible] در قصبه ایچی است

ذکر شیخ [illegible] چونیان قصبه است از مضافات لاهور آبای ایشان از

سیستان آمده اند تولد ایشان در شهر لاهور شده والد ایشان

پیش از ولادت شیخ رحلت کرده بودند در ابتدای حال پیش مولانای

اسمعیل اوچه که از شاگردان حضرت مولانای عبد الرحمن جامی قدس

الله اسراره بودند کسب علوم نموده بودند در ایام طفولیت اصفهانی را از بر

تمام نموده اند و منسوب به سلسله علیه قادریه در اوایل سلوک [illegible] دولتی بودند از

روحانیت حضرت قطب [illegible] حضرت [illegible] سید عبد القادر جیلانی

رضی الله عنه باشارة حضرت غوث اعظم بخط خود دست ارادت

[illegible] داده و تشریع ثانی داده اند و از بزرگان مشایخ متاخرین صاحب

مقامات علیه و خوارق ارجمند گذشته اند [illegible] ایشان در سال نهصد و هشتاد و

دو هجری روی داده [illegible] در [illegible] کرده [illegible] است

[illegible] نام [illegible] از شهرهای مشهور هندوستان است مرید

شیخ خانون چشتی اند که [illegible] وطن [illegible] گذاشته و از کبار مشایخ وقت

خود بودند شیخ نظام تا چهل سال [illegible] و طالبان مشغول بودند [illegible] به برکت

ایشان به مراتب رسیدند گویند هشت [illegible] از نارنول [illegible] زیارت خواجه

قطب الدین اوشی قدس الله روحه به وجد و ذوق و جذبه تمام میرفتند

[illegible] ایشان در سال نهصد و نود و هفت هجری روی داده

شیخ خانو در سال نهصد و چهل [illegible] هجری بوده [illegible] در نارنول است

[illegible] گوالیاری [illegible] نسبت ایشان علوی است و از اکابر

مشایخ متاخرین اند [illegible] علوم ظاهری قدرت ایشان به مرتبه بود که [illegible]

کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند و خلقی انبوه بخدمت شیخ وجیه

مستفیض و مستفید گشته اند و حالت باطنی نیز بکمال داشته اند و از جمله

سلوک و ریاضت ورزیده بودند و بخدمت شیخ جامی آمد و تربیت [illegible] کرده اند [illegible]

بجای دیگر دست [illegible] ارشاد پدر شیخ محمد غوث یافته اند و در آداب

طریقت تابع اسلاف خود بودند و کار را از شیخ باتمام رسانیده شیخ

محمد غوث بکرات نزد شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن

بودند با جمعی از علماء ظاهر یعنی بعضی از مسند فتوی و قضا نشسته

و حاکم این فتوی را موقوف بتصدیق شیخ وجیه الدین داشت چون ان

فتوی بنزد شیخ محمد غوث رفتند در دیدن اول بشیخ گشتند

و کاغذ فتوی را پاره کردند و شیخ علی متقی گفتند که هم شما [illegible]

وی گفتند که در ظاهر شریعت چنین باید بود که شیخ علی متقی گفت و در طریقت

دیگر حکم [illegible] است و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق بوده است آن است

که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما از اکمال رسیده بودند

شیخ محمد غوث پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد هجری در آگره از دنیا رحلت

شد وفات شیخ وجیه الدین در هژده صفر سال نهصد و نود و هشت هجری

بوده و قبر در میان شهر احمدآباد است [illegible] شیخ محمد غوث [illegible]

سال و قبر در گوالیار است [illegible]

صاحب کرامات و مقامات عالیه بوده اند که گاهی حقایق و معارف را

بصورت نظم در سلک آوردند چنانچه این [illegible] از ایشان است بیت

مدام آن گل خود روی [illegible] دارد ها که مرقع ها [illegible] گفت و گوی او دل داده

بود مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند [illegible] دعا [illegible]

شهادت

بشنها [illegible] التعب ایشان کردند شبی در روان بخانه ایشان در آمدند

جا [illegible] حسن شیخ نبود رسیده بود شمشیری در دست گرفته و چندی گفته

[illegible] چه مهابت [illegible] رسیدند شهادت ایشان در سال [illegible] و نود

[illegible] هجری [illegible] جامی [illegible] از اولاد و احفاد

حضرت شیخ الاسلام احمد جام قدس الله روحه در موضع زند جان

که از توابع [illegible] است بوده اند صاحب مقامات [illegible] و کرامات

ارجمند بوده [illegible] ریاضت و مجاهدت [illegible] زمان و اکثر [illegible] میبودند و افطار

[illegible] کرده بالای آن [illegible] اند [illegible] و از حضرت

اخوند شنیدم که میفرمودند [illegible] عبدالله خان اوزبک از ماوراءالنهر [illegible] خراسان

[illegible] همان بخدمت ایشان رسید خواجه فرمودند که [illegible] های

خود را [illegible] و صبر کن که قلعه هرات بعد از نه ماه و نه ساعت فتح

خواهد شد و بعد از گذشتن مده مذکور همچنان شد که خواجه فرموده بودند و

نیز حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ [illegible] الدین نقل

میکردند که ایشان میفرمودند شبی بخدمت [illegible] خواجه عبدالحق [illegible]

و ایشان اراده زیارت خواجه عبدالله انصاری کردند و چون شب

تاریک بود خواستند که چراغی روشن کنند روغن چراغ هم نرسید

چراغ را باب [illegible] پر کردند و فتیله تافته باب [illegible] خود تر نموده

در ان گذاشته روشن ساخته و اثر [illegible] مبارک خود گرفته

متوجه شدند و راه قریب [illegible] فرسنگ بود و باد تندی می وزید

چراغ روشن بود تا [illegible] حضره رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش

شد بعد از زیارت چراغ را روشن کرده تا منزل خود همان طریق آمدند

دختر اخوند میر محمد که ترتیب طعام [illegible] کرده زیارت [illegible]
خواهند در خلوت با این بزرگواری [illegible] رسیده [illegible]
حق [illegible] انقطاع [illegible] کشیدند که در جهان [illegible] والدین شیخ [illegible]
بر اسب [illegible] شهید [illegible] جنازه [illegible] کردند [illegible]
در سال [illegible] هجری بوده [illegible] در زمره [illegible]
[illegible] روز پنجشنبه بیست و دوم شعبان سال [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
شیخ الشیخ و صاحب کمالات [illegible] بوده اند و در سفر [illegible]
مرید شیخ داود جهنی وال اند [illegible]
للّه در سکونت [illegible] حضرت اخوند میر محمد بودند که [illegible]
[illegible] الله که عالم و عامل بودند [illegible]
که تسبیحی تحفه پیش آورد و در دل من گذشت که [illegible]
این تسبیح را [illegible] دادند و گفتند [illegible] وقتی که تسبیح شمار [illegible]
صلوات بخواند [illegible] اخوند [illegible] رحمه الله منقول است که [illegible]
در حافظ من [illegible] گذشت که [illegible] اعتقاد [illegible] حضرت [illegible]
دارم آیا آن حضرت از من خبر دارند یا خبر ندارند [illegible] در شب [illegible] در خواب
دیدم که بجهت امری در خانه ام [illegible] فی [illegible]
الثقلین [illegible] و دستاری [illegible] دو [illegible]
[illegible] الله [illegible] از شما خبر داریم [illegible] آن [illegible]
مرا طلبیده [illegible] دادند و گفتند این [illegible]
[illegible] در دوشنبه [illegible] ذی حجه سال [illegible] هجری

وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و چهار هجری بوده

... اصل ایشان از بصره است و حالات فقر زیاده

داشته‌اند که در تحریر نگنجد سفیان ثوری رضی الله عنه بصحبت رسیدن

و طلب صحبت ایشان می نمودند و دعای حضرت رابعه را

... رابعه همیشه شب نماز میگذاردند تا سحر پای می ایستادند گفته‌اند

در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذاردند وقتی ایشان را عزم حج پدید آمد

... و خری داشتند که رخت بر آن بار کرده بودند چون بمیان

بادیه رسیدند خر مرد و اهل قافله گفتند ... ما رخت ترا بر میداریم گفتند شما بکار خود

روید که من بتوکل شما نیامده‌ام پس رفتند و ایشان تنها ماندند مناجات کردند

... ما عورت غریب عاجزی مرا اینجا خود خواندی

و در راه خر مرا میراندی و در بیابان تنها گذاشتی هنوز مناجات را تمام نکرده

بودند که خر برخاست بار بر وی نهادند و به مکه معظمه رفتند راوی گفته که بعد از مدتی

همان خر را دیدم که میفروختند و شیخ فریدالدین عطار رحمة الله در باب

ایشان می نویسند که چون زن در راه خدا مرد بود او را نتوان زن گفت

والدین ایشان را چهار دختر بودند و ایشان چهارم دختر بودند بایشان رابعه

گفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شد والدین ایشان رسول صلی

الله علیه و سلم را بخواب دیدند که میفرمایند این دختر سیده است که هفتاد هزار

کس از امت من بشفاعت او آمرزیده خواهند شد گویند وقتی بادیه کعبه را

دیدند که باستقبال ایشان آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم

... سلطان ابراهیم گفتند که ... راه ... رفته اند ...

... هر روز ... نماز میگذاردند تا در ... چهارده

سال بگریستند و طعامه را ندیدند گفتند سبحان الله از چه مراحل پسندید

عاقل بوده‌اند که چشم تو از خلق پوشیده اما کجا با مستقبل تا بیند

کرد و هیچ جای ... دارد و ... آن سلطان دیده‌اند که حضرت رابعه می‌آید

و گفت ... خویشتن باز آنکه ... نبود است که در جهان الله

رابعه گفت تو نور در جهان افکنده که چهارده سال ... کرده تا

گفته جهت این است چهارده سال نماز در یا ... قطع کرد رابعه گفتند قعود در

ها قطع کردی و من در نماز از جهت ... رابعه را پرسیدند حق تعالی

را دوست داری گفت دارم گفتند شیطان را دشمن داری گفت از دوستی رحمان

به عداوت شیطان نمی‌پردازم نقل است ... بهار در خانه رفت و بیرون نیامد

آمد خادم گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفت تو درآی تا

ای تا صانع بینی بزرگی به زیارت او رفت لباس او ژنده دید گفته

... گفتند بسی کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه سازند گفت من شرم

دارم که دنیا خواهم از کسی که دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که

دنیا در دست او عاریت است ... بهشت و ... بوده‌اند که ... حضرت

کرده ... خود ... چون وفات او نزدیک آمد ... بسی

اکابر بر بالین او حاضر بودند گفت برخیزید و جای خالی کنید رسولان

خدای را همه برخاستند و بیرون رفتند آوازی شنیدند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی

الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی الآیه بعد از آن هیچ آواز

نبود درآمدند و ... دیدند ... بود ...

خود در آن حالتی که ... پرسیدند که ...

... چند ... در ...

سخنهای ... بسی ... متقدم اما این مختصر گنجایش و افزایی الفاظ است ... شیخ چرا که

... و ... سعادت ... نهایت ... و فضایل و کمالات دستگاه حقایق

معارف آگاه افضل فضلاء عصر ... وحیدی ... استادی حضرت ...

شیخ ... شیخ فصیح الدین که مشهور شده وقتی ما را عبور ... افتاد ...

... ملفوظات ... شیخ ... داده در اثنای ... خانه گذشت که اگر

شیخ ... مردم آنچه از ... بیان میکنند خانه ...

من ... دم که خواجه ... که ... است ...

مولانای ... انگلکی ... معروف ...

... شیراد

دارند چون ساعتی با یکدیگر نشستیم ... از زیر ... خود ... دادند ...

... و ... از این جزی ظاهر میشود گفتم این خود ... ظاهر

نمیشود آنچه در ... درست است گفتند پس بدانند که آنچه از ما واقع

شده همین است و ... گفتند که روزی خواجه خواند ... و ... اینجا

آمده بودند گفتند که خواجه باقی اجازت طریقی از سر خود ... جهت آنکه

روزی مولانا و خواجه امکنگی خربزه میخوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست

حاضران و مریدان میدادند و بخواجه باقی نیز دادند که ... کنند خواجه باقی ...

مولانا و خواجگی فرمودند ما طریقه ... را داده ایم خواجه باقی از این استنباط

کرده اند که مرا اشارة دادند من گفتم که این چنین نیست چرا که ما هرگز اینچنین

سخن از سر خود و از دیگر مردم نشنیده ایم بلکه خواجه باقی ادا میکرده اند

که این کار از دست من نمی آید و این بار را من نمی توانم برداشت و مولانا و

خواجگی ... فرمودند که ما اجازت ... دادیم در این کار ... کرده ... چندی

از رفیقان ... نقل ... گفته که ما در این مجلس حاضر بودیم که مولانا و خواجگی از ...

خواجه ... گفته‌اند لیکن غلط شنیده‌ایم ... [illegible]

بخواجه باقی ودود خواجه محمود گفته‌اند پس ... تعالی

احمد و ... که ایشان فرزندان خواجه خواجگان محمد زاده بایشان اعتقاد داد ...

بشنیده‌ام آن اعتقاد و بخواجه ... پس موافق که در خاطر حضرت ... گفته‌اند

و شیخ ... بوده‌اند ... ایشان ... بکنار کسی ... [illegible]

... [illegible] ... سال ... [illegible] ...

... ولادت ایشان در قصبه ... [illegible]

... [illegible] ... سکونت ... [illegible]

... ایشان ... [illegible]

... بوده‌اند ...

و ایشان ... شیخ داود ... [illegible] ... بالا گذشته و ایشان ...

... قائم اللیل بوده‌اند ... امتیاز داشتند ...

ایشان رسیده آثار با صحبت و مجاهدت ... شیخ ...

هر روز جمع کثیر بصحبت ایشان آمد و رفت می‌نمودند و هر کس ... از کثرت

شیخ ... البته برای ادای حضوری ... میکشیدند و مردم ... بصحبت شفا ...

... ان کوزه‌ها بخدمت شیخ میبردند و ایشان دعا خوانده بر آب میدمیدند و اکثری

شفا می‌یافتند وفات ایشان در وقت عصر روز دوشنبه ...

شعبان سال یک هزار و چهل و شش ... بوده ... عمر ... هشتاد سال ...

و در شهر لاهور ... موضعی که سکونت داشتند الحمد لله والمنة که باتمام رسید

ذکر مشایخ متفرقه که تاریخ وفات و ولادت ... اکثری در کتاب نفحات

الانس و تاریخ یافعی و طبقات سلمی و این خادم فقرا بعد از تفحص بسیار بلکه از کتاب

های متعدد متقدمین و متأخرین اخذ نموده بقید ضبط در آورده ... [illegible]

ایشان قدس الله ... این فقیر ... [illegible]

... دانکه افضل

... الصحابیات ...

... از عهد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تا قیامت ...

مریم بنت عمران ... بعد از آن سرور از ازواج مطهره خدیجه ...

در مناقب فاطمه زهرا رضی الله عنها

... مرویست که آن حضرت ... بوده اند ... هیچ ...

... آمده ... جبرئیل آمد از نزد پروردگار ...

... آن حضرت ... دوازده ... ایشان

... منقول ...

... خدیجه ...

... بن عبدالعزی بن قصی ابن کلاب ونسبت ایشان در قصی

بآنسب آن سرور صلی الله علیه وسلم متصل میشود ونام والده ایشان فاطمه

بنت زایده بن الاصم که از بنی عامر بن لوئی بوده واول زنی که پیغمبر صلی الله

علیه وسلم خواسته اند حضرت خدیجه اند وپیش از خواستگاری آنسرور خوابی دیده

بودند که آفتاب از آسمان درخانه ایشان فرود آمد ونور آن از خانه ایشان منتشر شد

چنانکه در مکه معظمه هیچ خانه نماند الا که بآن نور منور گشت ودر آن زمان که

عقد آن سرور در آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود وسن آن حضرت

بیست وپنج سال ومهر ایشان بیست شتر ماده بود واولاد آن حضرت از

دختر وپسر تمام از ایشان بود وسید عالم صلی الله علیه وسلم جهت رعایت

خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند هیچ زن نخواسته واول کسی

که از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت حضرت خدیجه بودند

روزی جبرئیل علیه السلام بسید عالم صلی الله علیه وسلم گفت یا رسول الله ...

شریکه است که جمیع آنچه ای ترا ایشان برادرم و طعام [illegible] چون [illegible]
اورا [illegible] در دکان و [illegible] سلام [illegible] و [illegible] اورا [illegible] و [illegible]
[illegible] که در آن خانه هیچ [illegible] نبود
[illegible] خبر از حضرت پروردگار [illegible] و از جبرئیل علیه السلام [illegible] حضرت
سلام فرمودند [illegible] ایشان [illegible] آنست [illegible] دهم ماه رمضان سال
[illegible] آن سرور واقع شد [illegible]
[illegible] رفته [illegible] [illegible]
[illegible]

ام [illegible] [illegible]

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در شان این بی بی فرموده [illegible]
[illegible] دینکم من هذه الحمیراء یعنی بگیرید دو حصه از حصه دین خود ها را ازین سرخ پوشش
و از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها مرویست که گفتند مرا فضیلت و مزیت
داده اند بر سایر ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم به ده چیز اول آنکه بکری غیر من [illegible]
[illegible] نخواسته اند دویم آنکه هیچ زنی نخواسته اند آن حضرت که پدر و مادر
او هجرت کرده باشند در راه خدا غیر از من سیوم آنکه در پاکی من آیات کریمه
از آسمان نازل شده چهارم آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلی الله علیه و سلم بخواهد
جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریری بآن سرور نمود و فرمود که او را زن
کن و پنجم آنکه من و پیغمبر صلی الله علیه و سلم از یک ظرف غسل میکردیم و با هیچ
زنی این امر بجای آوردند ششم آنکه او در نماز میکرد و من پیش نماز آن حضرت
بستری خوابیده بودم و در این امر مخصوص من بودم هفتم آنکه در هنگام خواب
[illegible] هشتم آنکه در حالی که روح مطهر آن سرور را قبض کردند سر مبارک آن حضرت

۷
هیچ زن دیگر [illegible]
حضرت [illegible]
مگر در جامه خواب [illegible]

[illegible]

میان سینه و شش من بود و هم اگر آن سرور صلی الله علیه وسلم روز نوبت
[illegible] من بود و هم آنکه آن حضرت در حجرهٔ من مدفون گشتند آنحضرت
[illegible] صلی الله علیه وسلم بر سینه که دوستترین زوجات نزد کیست
فرمودند عایشه گفتند از مردان فرمودند صدیق اکبر و از انس بن
[illegible] رضی الله عنه روایت که اول دوستی [illegible] بعد اسلام پیدا شد دوستی
[illegible] با عایشه صدیقه بود و هم پدر او ابو بکر روز [illegible]
[illegible] صدیقه [illegible] حقوق ایشان از این امر
[illegible] آن سرور بود [illegible] حضرت فاطمه [illegible] فرمودند ای [illegible]
[illegible] داری تو آنکه [illegible] حضرت فاطمه گفت [illegible]
[illegible] دوست دار عایشه را و از حضرت عایشه منقول
است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا فرمودند که میدانم که تو از من کی
خشنودی قسم میخوری که لا ورب محمد و هرگاه خشمناکی میگویی لا ورب ابراهیم
گفتم آری چنین است گویند حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها شش
ساله بودند که مسمی به نام پیغمبر خویش در آوردند و مهر ایشان [illegible] بود
که نجاشی [illegible] بالغه بد هم بعد آن حضرت از اقرض بوده
تسلیم ایشان کردند [illegible] حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها شب
سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری بوده [illegible]
شریف شصت و شش سال [illegible] در بقیع است و اکثر اهالی مدینه
مشرفه حاضر شدند ابو هریره رضی الله عنه بر جنازهٔ ایشان نماز گذاردند
[illegible] تمام بعد ایشان حضرت میمونه بنت حارث بن عبد الله بن عمر بن
[illegible] الله بن هلال بن عامر بن صعصعه است و در رمضان سال

۱۱۶

در ماتمد خولی [illegible]

سیوم از صحبت محمد صلی الله علیه وسلم ایشان را در عقد نکاح خود [illegible]

و [illegible] در خانه [illegible] ساکن بودند [illegible]

ایشان را ام المساکین می گفتند بجهت [illegible]

[illegible] که [illegible] داشته اند ذوات ایشان در [illegible]

چهارم از صحبت [illegible] بوده [illegible] رضی الله عنها

گفته اند ایشان ام حکیم است نام مادر ایشان [illegible]

رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] اول [illegible] بود [illegible]

نام ایشان را [illegible] زینب [illegible] در ماه ذی قعده

ایشان را در عقد خود آورد [illegible] در باب [illegible]

حضرت آیات کریم نیز وارد شده مرویست که رسول صلی الله علیه وسلم

[illegible] بخانه زینب رضی الله عنها رفتند [illegible] ایشان [illegible]

تا رسول الله تعالی خطبه [illegible] فرموده الله [illegible]

رضی الله عنها مرویست که [illegible] سید المرسلین گفتم [illegible]

[illegible] که هیچ کدام از ازواج [illegible] مگر آنکه [illegible]

آنکه نکاح من در آسمان واقع شده دیگر آنکه [illegible]

بود اول زنی که از ازواج مطهرات بعد محمد صلی الله علیه وسلم فوت کرد

ایشان بودند [illegible] ایشان در سال بیستم از هجرت بقول [illegible]

[illegible] سال حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه

[illegible] برایشان نماز گذاردند و قبر ایشان در بقیع است

[illegible] رضی الله عنها [illegible] ایشان [illegible] نام [illegible] ایشان

[illegible] بن عبد شمس بن [illegible] بن مالک بن حسل بن عامر بن لؤی [illegible]

مطالب الفوائد الیقینیه العامریه نسبت ایشان با نسبت سرور
دو عالم در لوی منصل میشود و نام مادر ایشان بنت قیس بن عمر بوده
در مکه معظمه بمعه بیعت شدند و در سال دهم از نبوت بعد از وفات
ام المؤمنین خدیجه کبری رضی الله عنها و پیش از تزوج حضرت عائشه صدیقه
رضی الله عنها حضرت ایشان را در نکاح خود در آورد چون ایشان بسن
کبر رسیدند و ایشان را دریافت که آن حضرت اراده طلاق
ایشان دارند پیش از آنکه بسرایشان بیرون روند نوبت خود را بعائشه صدیقه می بخشند
گفتند یا رسول الله مرا طلاق مده که هیچ حاجت ندارم لیکن میخواهم که روز
قیامت با ازواج تو محشور شوم من نوبت خود را بعائشه بخشیدم
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از آن درگذشتند و وفات
ایشان در اواخر خلافت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه
بوده و بقولی در زمان حکومت معاویه رحلت نمودند و قول اول
اشهر است ذکر ام المؤمنین صفیه رضی الله عنها نام پدر ایشان حیی
بن اخطب است و نام مادر ایشان ضره بنت سموال و صفیه رضی الله عنها
از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلی الله علیه وسلم ایشان را متخیر ساختند
که آزاد کنند و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکه اسلام آورند و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم خواستگاری نماید گفتند یا رسول الله تحقیق که آرزوی
صحبت اسلام داشتم و لیکن تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه دعوت کنی و اکنون
که بمنزل تو آمده ام مرا در یهودیت هیچ حاجت نیست و نه پدر و نه برادری در
میان یهود دارم یا رسول مرا در میان کفر و اسلام مخیر می سازی والله خدا
و رسول خدا او را دوست تر اند نزد من از آزادی و رجوع بقوم خود پس حضرت

خویش آورد ایشان را مهر ایشان ... ایشان ... سنی ...

در سال پنجاه و بقولی پنجاه و دو از هجرت و بقولی ... امیر المؤمنین

الله عنه بوده و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع است ام حبیبه رضی الله عنها

نام ابو سفیان ... نام مادر ایشان صفیه بنت ابی العاص بن امیه

است ... حضرت امیر المؤمنین عثمان بود رضی الله عنهم ام حبیبه فرموده اند

دیده ام که شخصی مرا می گفت یا ام المؤمنین بیدار شدم و تعبیر

نمودم ... صلی الله علیه و سلم خواستگاری ... حضرت رضی الله عنها

مدینه ... از هجرت ... عالم ... و در آن وقت ایشان سی و پنج ساله بوده

مهر ایشان چهار صد دینار زر سرخ و به روایتی چهار صد درم نقره بوده

وفات ایشان در سال چهل و دوم یا چهل و چهارم از هجرت واقع شده در بقیع

است ... حفصه رضی الله عنها ایشان دختر حضرت امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی

الله عنه و نام مادر ایشان زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است در سال

سیوم یا دوم از هجرت حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم ایشان را در عقد خویش

در آورده ... ایشان پنج سال پیش از بعثت بوده ... ایشان

در سال چهل و پنج یا چهل و یک یا چهل و هفت هجری واقع شده و قبر در بقیع است

... جویریه رضی الله عنها نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عائذ بن مالک

است و آن سرور صلی الله علیه و سلم ایشان را در ماه شعبان سال پنجم یا ششم

از هجرت در عقد خویش در آورده اند وفات ایشان در مدینه سال پنجاه

و پنج یا پنجاه ... یا پنجاه و شش هجری شده و مدت عمر شصت و پنج سال بوده

و قبر در بقیع است ... میمونه رضی الله عنها نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بحیر

... است و نام مادر ایشان هند بنت عوف بن زهیر بن الحارث ... در سال ... از هجرت

سید انام صلی الله علیه وسلم در حین مراجعت از عمره قضا ایشان
در عقد نکاح خویش در آورده اند و از ایشان مرویست که فرموده اند شبی که نوبت
با بود رسول صلی الله علیه وسلم از خانه من بیرون رفته برخواستم
و در زاویه نشستم بعد از لحظه آمده در را بزدند نکشودم سوگند دادند که در بگشا
گفتم یا رسول الله در شب نوبت من در خانه زنان دیگر میروید فرمودند
خدا [illegible] بقضای حاجت رفته بودم [illegible] ایشان بقول اصح
[illegible] و یک هجری بوده در اول شصت [illegible] پنجاه یا شش بوده
در بقیع است [illegible] نام ایشان هند بنت ابی
امیه است رسول صلی الله [illegible] علیه وسلم در شعبان سال چهارم از هجرت
ایشان در عقد خود در آورده اند مهر ایشان از متاعی بود که قیمت آن ده
درهم بوده آخر زنی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوست ایشان
بودند [illegible] ایشان در سیوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه
و نه هجری واقع شده و ابوهریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند
[illegible] ایشان هشتاد و چهار سال بوده و قبر در بقیع است
[illegible] کنیت ایشان ام محمد و القاب مبارک ایشان
طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول است اگر چه حضرت فاطمه زهرا
پس خوردترین بنات اشرف و ارشد صلی الله علیه وسلم اما در محبت و تفضیل
که اشرف و برای ایشان بود بزرگترین همه اند و جمیع اولاد امجاد سید انام صلی الله
علیه وسلم از ایشان است حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در رمضان
سال دوم از هجرت بعد از مراجعت غزوه بدر ایشان را خواستگاری نموده در او وقت
فاطمه [illegible] و پانزده ساله [illegible] حضرت امیر المومنین حسن و حسین و محسن

دختر که زینب وام کلثوم ورقیه باشند از ایشان متولد شده اند محسن
ورقیه در طفولیت بجنت حق پیوستند واز زینب که بعبد الله جعفر وام کلثوم
که بحضرت امیرالمومنین عمر فاروق تزوج کرده بودند [illegible] از حضرت عائشه رضی
الله عنها پرسیدند که از ادمیان که دوستتر بود برسول صلی الله علیه وسلم فرموده
اند فاطمه گفتند از مردان فرمود شوهر او روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حضرت
علی و فاطمه زهره مباسطت میفرمودند وتلطف می نمودند حضرت [illegible] ما
رسول الله او دوستتر است بتو از من یا من انحضرت فرمودند ای حبیب
وانت اعز علی منها یعنی فاطمه دوستتر است [illegible] من از تو [illegible]
از تو روزی حضرت سید انام صلی الله [illegible] وسلم بحضرت فاطمه فرمودند این
شخص که مرا در راه پیش امد دیدی گفتند اری یا رسول الله فرمودند ملکی بود
که هرگز پیش ازین بر زمین نیامده از پروردگار دستوری خواست که بمن سلام
کند و بشارت دهد مرا که یا فاطمه سیده زنان اهل بهشت است و حسن حسین جوانان
بهشت خواهند بود [illegible] حضرت فاطمه زهرا در سال [illegible] و بعضی [illegible]
از واقعه فیل پنج سال از نبوت حضرت انبیا صلی الله علیه وسلم واقع
شده [illegible] در شب سه شنبه سوم ماه رمضان بعد از وفات
انسرور بقولی اصح شش ماه رحلت نموده عمر شریف ایشان بیست و هشت
سال بوده [illegible] در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی گذارده اند بقولی
عباس رضی الله عنه [illegible] بزرگترین
بنات آن سرور صلی الله علیه وسلم اصح ایشان را با پسر خاله ایشان
ابوالعاص الربیع زینب را بجدید نکاح کردند بقولی بعقد نکاح اول باز گردانیدند
واز ایشان یک پسر علی نام یک دختر امامه نام متولد شد پسر حد بلوغ رسید

بیابرفت واقعه را حضرت فاطمه زهرا موجب وحشت ایشان [illegible]

برادر [illegible] ایشان پیش از بعثت در سال سیوم از زواج قبل بوده

[illegible] و در سال هشتم از هجرت واقع شد حضرت [illegible]

ایشان بعد از حضرت زینب متولد شده اند و سید امام علی علیه الصلوة

والسلام ایشان را با امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بودند و از ایشان پسری

شد عبد الله نام در دو سالگی وفات یافت بعد از آن دیگر فرزند نشد

حضرت رقیه پیش از نبوت در سال سیوم از زواج قبل بوده [illegible] در

سال دوم از هجرت [illegible] رقیه [illegible] واقع شد قبر در بقیع است

ام کلثوم رضی الله عنها [illegible] بعد از رقیه پیش از فاطمه رضی الله عنهما متولد

شد و نام ایشان امیه بود آن سرور صلی الله علیه وسلم بعد از وفات حضرت

رقیه در سال سیوم از هجرت ایشان را در عقد امیر المؤمنین عثمان رضی

الله عنه دادند و [illegible] با حضرت عثمان بودند تمام شد ذکر بنات طاهرات

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در سال نهم از

هجرت بوده [illegible] ایشان [illegible] حضرت امیر المؤمنین

عمر فاروق رضی الله عنهما گویند روزی بخدمت حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم آمده سلام کردند آن سرور صلی الله علیه وسلم فرمودند ای

زاید چرا پیش من دیر می آئی تو موافقه و من ترا دوست میدارم زاید

گفت یا رسول الله امروز عجبی دیدم فرمودند آن چیست گفتند بامداد طلب

[illegible] چون نشسته [illegible] دو [illegible] نهادم تا برکردم سواری دیدم

که از آسمان بزمین آمد و بمن سلام گفت و گفت سید اخیار را از من سلام

گوئی و گوئی رضوان خازن بهشت گفت بشارت جز ترا که بهشت بر امتان

در چشم بسته کرده اند گروهی بحساب بهشت روند و گروهی را حساب
و گروهی را در قیامت همه ببخشند این بگفت و قصد آسمان بکرد و در میان آسمان و
زمین بمن التفات کرد مرا دید گران منشاره برمن توانم داشت گفت ای
راهب این منشاره را بسنگ بکار و هر سنگ را که آن منشاره را باز آید
یگانه جهر جوان سنگ چون شد هر منشاره هم را ماهی آورد تا بحضرت عمر
رضی الله عنه رسول صلی الله علیه وسلم برخواسته. و باز آمده حضرت عمر رضی
الله عنه رفتند و انجا آمدند سنگ بدیدند حضرت سید کونین صلی الله علیه وسلم
گفتند الحمد لله که خدای تعالی مرا از دنیا بیرون نبرد تا رضوان مرا با مرد شنیر
امت من بیاید و بشارت نداد و خدای را از امت من بدرجه مریم رسانید
صعوبه رضی الله عنه از جمیع بوده اند در ابله بی نشسته و بیعت
خوش و عظا میفرمودند و آواز خوش داشتند عارفان و عابدان و زاهدان
در مجلس حاضر بودند و میشدند ایشان را گفتند میترسیم که از گریه چشم تو نابینا
نشود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست تر است از کور شدن
عذاب دوزخ در آخرت گفتند چشمی که از لقای محبوب باز ماند دیدار
او مشتاقان باشد با گریه نیک نمی نماید گویند چون بر نشستند شیخ فضیل
عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند گفتند فضیل میان تو و خدای
تعالی چیزی هست و اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل عیاض نعره بردند
و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و دو
هجری عفت السامه رحمها الله تعالی از اهل بصره بودند عابده و در محبت
در شته چندان بگریسته که ایشان نابینا گشته کسی گفت چه دشوار است
نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدای تعالی از آن دشوار ترست

بوده وفات ایشان شانزدهم ربیع الاول سال یکهزار و بیست و چهار هجری روی
داده مقبره ... در شهر لاهور است تحفة القادریه که در ان تمام احوال حضرت
غوث اعظم است ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص با حضرة
داشتند و آن حضرت را نیز بکمال ... و شفقت بشیخ بوده و اعداء از
... مبارک آنحضرت بایشان میرسید
... نام جد ایشان شیخ محمد صدر است از فرزندان حضرت
صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و آبای ایشان جونپوری بوده اند اما مولد شیخ
... احمد آباد گجرات است ... شیخ ... که والد ایشان بصحبت حق پیوست
در ابتدای جوانی بصحبت مخدوم و شیخ علی گجراتی رسیده خرقه اجازت
پوشیده و شیخ ایشان را رخصت مکه معظمه داده بعد تجرید بتفسیر
زیارت حرمین شریفین کرده تا مدت ده سال در مکه شریفه در صحبت شیخ
علی متقی گذرانیده اند و از انجا معاودت نموده باحمد آباد رسیده متاهل
شدند و یازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی به تحصیل علوم ظاهر
مشغول بودند و در همین ایام بصحبت شیخ ... جونپوری هم که در گجرات
بودند میرسیدند شیخ ما چون از زبان والده ماجد ایشان شنیده بودند که بسیر
با تعلیم ... خواهند شد ایشان را محترم میداشتند و شیخ ابو احمد حضرمی که
مرید والد ایشان ... قلعه ... کتابی از شیخ وجیه الدین و شیخ ... نوشتند
که ... ایشان در جواب ... نوشتند که بدست نجات
و شیخ ... رخصت ... کرده ... شیخ ... الاحمد رسیده نعمتی را
که ... ایشان ... شیخ ... گرفتند و در برهان پور
توطن کرده ... اشتغال داشتند و بعد از ان ترک تدریس نموده ...

خلق مشغول گشته و جمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات
ظاهری و باطنی شدند و شیخ در زمان خویش لکافه مرجع مشایخ کبار دیار هند
مانند چون [illegible] در سلسله چشت بودند وضع شریف ولایت خاندیس [illegible] حوالی
داردی ارادة بایشان [illegible] اعظم داشتند و شیخ را محبت و اخلاص
بجهت حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و علی آله الکرام و اصحابه العظام
بمرتبه بود که بلفظ نشد راست نباید هر چند گاه از ذوق و اشتیاق بیخودی
اختیاری متوجه مدینه منوره شده [illegible] ولیکن از رفتن یک منزل بموجب اشارة آن
سرور باز در رجعت نموده و در طریقه [illegible] تمام مطالعه شرع دست بوده هر چه
میرسید سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میداند و حصه دیگر صرف
خانقاه و فقرای می نمودند و یک حصه دیگر نظر حضرت سرور کاینات صلی الله علیه
وسلم بوده که بمدینه شریف منوره میفرستادند خوارق و کرامات ایشان بسیار است
وفات ایشان در برهانپور شب دوشنبه دویم ماه رمضان سال یکهزار
و بیست و سه هجری بوده چنانچه خواجه هاشم رحمة الله تاریخ فوت ایشان را این
فضل الله یافته اند [illegible] عمر هشتاد و شش سال بسر و شیخ برهانپور
است که خود اباد کرده بودند مزار و تربت شیخ [illegible]
رحمت الله تعالی از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه
حنفی مذهب بوده اند در سرهند سکونت ورزیدند و در سلسله نقشبندیه مرید خواجه
باقی بودند و ایشان مرید مولانای خواجگی امکنکی و ایشان مرید [illegible] درویش
محمد و از مشایخ قادریه و چشتیه نیز اجازة ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین
مشایخ و صاحب ریاضت و مجاهدت و خوارق و تصانیف اند در اواخر
حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که شیخ میگویند مرتبه من زیادة است از مراتب

ایشان دیدند که برحمت حق پیوسته اند

در سال یکصد و هشتاد و پنج هجری بوده در جبل

مقدس است بعد از وفات ایشان را بخواب دیدند

پرسیدند که چه چیزی کردی از منکر و نکیر فرمودند چون آن جوان

مردان در آمدند گفتند من ربک گفتم باز گردید و چون

تعالی را بگوئید که از چندین هزار خلق تو هیچ پیرزنی

را فراموش نکردی من که فقیر تو هستم دیگر ندارم جلوه فراموش

خواهم کرد [illegible] رحمة الله تعالی امام عبدالله بن حسن بن زاهد است

از قدمای محدثین و مقیم مصر بودند [illegible] که چون ایشان رحمه

الله بمصر رسیدند پیش ایشان حدیث مشغول بودند و چون امام

برحمت حق پیوستند زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند

که بمدینه ببرند اهالی مصر درخواست نمودند که مرقد ایشان در همین جا باشد

قبول نمودند و مدفن که باین قاهره مصر است و الان در بیت ساع

میخوانند دفن گردید فاطمه نیشابوری رحمة الله از قدمای زنان

خراسان کبار عارفان بوده اند و در مکه معظمه گشته و گاهی

زیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید بسطامی

قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته فرمودند که در عمر خود یک

مرد و زن دیدم آن زن فاطمه نیشابوری است ایشان همیشه مقام

او را خبر نکردم که آن خبر او را عیان شد و یکی از مشایخ حضرت ذوالنون

مصری را پرسیدند [illegible] در نزد او زن طائفه

نفس موزونتر می بود در مکه اورا فاطمه زینب بوریه می گفتند و قبر
قرآن بسیار عجب آن میگفت که مرا عجبی آمد ... روزی برای حضرت
ده التوی ... بهر شیخ قبول نکرد و گفتند از ...
گرفتن ... ایشان گفتند هیچ ... دو ...
اتفاق نیست که سبب درمیان شد ایشان سال
دو صد و هشت و ... بوده ... از اکابر زهاد
کاملت و صلاحیت بوده اند شیخ ابی سقطی قدس سره منقولست
که فرموده شبی اضطرابی داشتم و خوابم نمی آمد چنانچه تهجد نتوانستم
چون نماز بامداد گزاردم و بیرون آمدم بجهت حصول تسکین اضطراب
هر جا که رفتم هیچ فایده نکرد و آخر می گفتم به بیمارستان روم و اهل
ابتلا را ببینم شاید که از حال ایشان ... چون به بیمارستان درآمدم دل
من تسکین یافت و سینه من منشرح گشت ناگاه کنیزکی را دیدم که جمال
نیکو داشت و جامه های پاکیزه پوشیده و بوی خوش از وی به مشام
من رسید هر دو دست و هر دو پای او در بند بود و چون مرا دید بگریست
و شعری چند بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم این کیست گفت
دیوانه شده خواجه او در بند کرده تا بخاطر ... بحال آید چون سخن
بشنید بسیار بگریست و این شعر عربی بخواند که معنی آن اینست
ای گروه مردم گناهی ندارم و لیکن بظاهر مستم و دل من هوشیار
است مرا در بند کرده اند بغیر از محبت او گناهی در خود نیافتم و عزم
از شیفتگی محبت و دوستی ام که او را بی فرقی نمیتوانم کرد

سخنهای او ۷

صفت

مسایل او

بملاحظه من انکاشته اشعار محبت و انچه ف [illegible]

بسملاح محبت و شخصی که خداوند خود را دوست دارد دوازده [illegible]
بکلمهای محبت این چه مرا بمحبت از کرده و باید بود و گریه آورد دکنیزک
بشناسی بسری این گریه الیست بر وصف تا او چون بار شد اگر او را بشناسی
من شناختن است بعد از ان بیخود شد چون باهوش آمد گفتم ای
محبت لیک این سری گفتم مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم
نشدم گفتم شنیدم که دعوی محبت میان کرد است [illegible] گفت
آیا کسی که [illegible] سار در سید مرا نعمتهای خود و محبت نهاد و بیا نعمتهای خود
و بعد با قریب است و سبیل آنرا از محبت گفتم ترا اینجا که نشد کرده گفت
ای سری حاسدان باهم یاری کردند بعد از ان نعره بزد و بیفتاد گمان بردم
که مرد چون باهوش آمد بیتی چند مناسب حال خود بخواند صاحب بیمارستان را
گفتم او را از کشت جنت کرد گفتم برو هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم
انکه مالک شفقت محبت مرا مملوک دیگری کرده است از اورا من
شود بردم والامر لله و الله که این از من عاقل تر است و [illegible]
خواص تحفه بیامده صاحب بیمارستان پرسید تحفه کجاست گفت
شده است و شیخ سری نزد اوست خرم شده و در آمد و بر من
سلام کرد و تعظیم نمود گفتم این کنیزک از من بتعظیم اولیتر است
چه [illegible] او را چه پس کرده گفت سبب بسیار است دیوانه شده نمی
خورد و نمی خوابد و نمیگذارد که ما بخوابیم گفتم فکر و گریه بسیار میکند و تمام
بضاعت من اینست و تمام مال خود که بیست هزار درم است بها داده ام امید انست [illegible]
[illegible] گفتم حبیب کجاست که در شهر خود

گفتم چند گاهست مضطربه گفت سببت او دارد

گفتم ابتدای این اضطراب چه بود گفت یکسال گفت مدتیست که این حال

آنرا حاصل که میخورد و با این ابیات میشد در کنار عود گفت

الهی را دوستی داغم و مکدر بودم که بعهد کشتم تو بیچ سوگند

گو نام لیلی چگونه سبب از دل من فراق صفا یافته

تو را بعد از این محبتی هر که کسی ای این دل آن سازم

در گنبد و گریه ویک نجاست ان بیدار کی میکردم مرا

بپرسید از چنین که باشد ظاهر شد کسی محبت کردم

گفتم که بچند متی کریان دیده زبان دل با است چنین حال

یود من زبان بر غلط دو من دل از احق کرد خطاب انیست

درگواریه تعالی الله رسید کرد مخصوص دری بعد از یاد شدم دیک

مرا اجابت کردم و وقتی که خواند شدم لبیک گویان از روی خواهش

هر کسی را که صاحب تحفه گفتم بهای وی برد آنچه

رسید هم فریاد برآورد گفت تو درویشی بهای او

از کجا دهی گفتم اضطرابست تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم

بعد از آن گریان گریان برفتم کنده ای سوگند که ملک دنیا بخرم

تمام شب متحیر بودم و تضرع میکردم و جوابی نمی آمد مرا دو ملهم

ای پروردگار و من فضل دارم مرا

ملکی که یکی از دوستان تو در

یک دم و مردی دیدم گفت دارد

بر ذمه ملت

در بزد

استاد اذن داد در آمد در وقت بیرون گفتم در آی چون در آ
[illegible] چرا آمدی گفت احمد بن ابی الحواری امشب بخواب دیدم آواز داد که پنج صد درم
[illegible] و پیش بشری بر و نفس او خوش کن که تحفه [illegible]
عناقی است چون این بشنودم سجده شکر کردم و برخاستم با پنج
صد درم [illegible] دست احمد گرفته بیمار است [illegible] رفتم چون
پستان در [illegible] چون مرا دید گفت مرحبا در آی که تحفه را
حق تعالی [illegible] منزلی است دوستی این اتفاق
افتاد [illegible] گفت در دستی که او را است با دلی که خالی نیست از
عطایش نپذیرفتند و همچنان چون تحفه را دید چشمش پر آب گردد و باز ای
در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی در نهفت
صاحب تحفه بسیار کرامات گفتم که [illegible] آنچه تو گفتی آورده ام پنجصد درم
سود گفت نخواهم گفتند گفتم عمل نیست تو و گفت ای پسر
اگر همه دنیا را با من دهی قبول نکنم که تحفه از او است [illegible] خدا گفتم
قصه حبیب گفت ای استاد دوش مرا [illegible] کرده
ترا گواه میکنم که از همه حال خود بیرون آمدم و در خدای تعالی [illegible]
[illegible] کردم او نیز میگریست گفتم چرا میگریی گفت کو بار خدای
تعالی با آنچه مرا یاد خواند از [illegible] روا نیست ترا گواه [illegible]
[illegible] احمد اصدق گفتم سبحان الله چه بزرگست
تحفه [illegible] از تحفه [illegible] جاها که [illegible] بیرون
کرده [illegible] بیرون رفته و میگریست گفتم خدای تعالی
ترا [illegible] خواند که معنی آن [illegible]

بیا بیرم [illegible] بسوی او گریه میکنیم از روز و او گوسفند بچی او که اوست گاه
من و هفت [illegible] ام پیش او تا برساند مرا و نخورده کرد اند بجری که امید دارم و [illegible]
بردن آمدم چون آنکه تحفه را خستیم ساعتم همه شب عزیمت کعبه کردم احرام
مشی و در راه مرد دیدم صاحب تحفه بمکه معظمه رسیدیم در روز [illegible]
او را بشناختم [illegible] شنیدم که این میخواند که مقیمی آن نیست و دستار خود
دنیا بیمار است دو [illegible] است [illegible] اولیس و دوای او در اد است
دو [illegible] تا جرعه از جام محبت خود مرا بچشاند خدای تعالی وقتی که نوشیده
ما هیچ پیش آمده از آنست [illegible] سوی او دمی خواهد [illegible] الله
چنین است کسی که دعوی الهوی شوق او کشد همه دمی باشند تا آنکه برسید
او را پیش رفتم چون مرا دید گفت ای سری گفتم لبیک گفتی که خدا
ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد از شناختن باز شناختن چرا
ساختم ام و او خفته [illegible] شده گفتم تحفه چه فایده دیدی بعد از آنکه مشتهای
گزیدی گفت [illegible] یار او قریب خود [illegible] بخشند و از غیر خود [illegible]
داد گفتم این مشی مرد گفت رحمه الله خدای تعالی او را از سیاحت آن بخشنده
کرد [illegible] مستم شنیده است [illegible] گفت [illegible] گفت خواجه تو که
ترا از او کرده باشی آمده است دعای بجای کرد و در پار کعبه عجب
[illegible] بداد چون خواجه او را مرده دید بر روی افتاد و رفتم که دیدم او را
مرده بود بجستم و کفنش [illegible] کردم و بخاک سپردم رحمه الله تعالی [illegible]
رحمه الله تعالی [illegible] ابراهیم [illegible] از [illegible]
بوده [illegible] فتوی می نوشتند وفات [illegible] در ماه رمضان
و بقولی در ماه رجب سنه هفتصد و [illegible] بوده و قبرش

بعضی والده ایشان گفت ام [illegible]

[illegible] شیخ ابی جعفر بن حنیف [illegible] دارد گرامی عابده است

[illegible] ایشان قرائت [illegible] ومکاشفات [illegible] با همراه

[illegible] آمده بحج بسوی حجاز رفتند گویند که شیخ [illegible] در عشره

[illegible] رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر دریافتند بنام برادر

[illegible] والده ایشان که در [illegible] خانه موجود [illegible] شمع [illegible] بود

[illegible] قدر ایشان [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] فرزند اگرچه توانی [illegible] شیخ [illegible]

دیدند در قدم والده [illegible] شیخ فرمودند از آن وقت قدر

دانستیم [illegible] نام ایشان [illegible] ونام پدر [illegible]

عالمی است هم علم قرائت وحدیث وفقه وفرائض وهم حساب ونجوم

میدانسته [illegible] رسیده اند وفات ایشان [illegible] در ماه رمضان

سال سیصد وهفتاد وهفت هجری است [illegible]

[illegible] سال مجاور بوده [illegible] السلام [illegible] نام پدر ایشان قاضی

قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل الصلدانی اند

و [illegible] از شاگردان ایشان اند فضایل وکمالات

بسیار داشته اند وفات ایشان در رجب سال سیصد

[illegible] هجری بوده وفات [illegible] سال سیصد [illegible] واقع شده

[illegible] نام پدر ایشان [illegible] است [illegible]

وفقه [illegible] بوده اند [illegible] که از [illegible] باشد

[illegible] کسی گناه [illegible] میشود [illegible] که در برادرم

بسته در من است چهل و هفت سال است که می پوشم و
نقلست از عبد الصمد [illegible] ایشان که در خانه با دیوار [illegible]
[illegible] ایشان او به والده گفتم که این [illegible]
[illegible] خدمت ایشان فرمودند به پاره کاغذ [illegible]
با این [illegible] بسته را [illegible] کردم بیست سال [illegible]
نقاب [illegible] در آن نوشته [illegible]
[illegible] وفات ایشان در سال
سیصد و نود و سه هجری بوده [illegible] رضی الله عنها
[illegible] ایشان ام سلمه و نام والده ایشان موسی
بن عبد الله [illegible] فضل و کمال تقوی یگانه عصر و عارفه
کامله بوده اند وفات ایشان در سال چهارصد و سی و هفت
هجری بوده ام محمد [illegible] اند از کبار نساء عارفات صالحات
[illegible] حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین شیخ
عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنهما گویند یکی در جیلان
خشک سال شده مردم جهت طلب باران برون رفتند
باران نشد همه بخدمت ام محمد آمده اند و درخواست نزول
باران نموده اند ایشان صحن خانه خود را رفتند و گفتند

شما و نه من چهار رب نوابت میان ش در همان روز دی باران در کر
چشم ان باران بارید که گوئی سر مشکها کشاده اند ... و شفقت
و رقعا لی نام پدر ایشان محمد بن علی بن عب ... ت این
تمت نوشته اند در صدق و صلاح و ورع ... نظر بوده اند و
ایشان در سال چهار صد و شصت بود ... عمر
هشتاد و هشت سال ...
... ایشان
تمام ... علم ظاهری ... را جمع کرده بود
درس می گفتند ... ایشان در سال ...
شصت و ... هجری بوده ... رحمه الله تعالی نام
ایشان حسین بن حسن فضلویه است در مجلس ...
ایشان همه ... صالحات شهر حاضر می شدند ... رسیدند
وفات ایشان در سال پانصد و ... و یک هجری
بوده ... رحمه الله تعالی نام پدر ایشان ... نصر بن عطار است
از سادات ... و ... یافت و مجاهدت و زهد و تقوی و
یگانه زمانه بوده اند گویند در مدت ... از خانه خود ... 
بیرون نیامده بوده اند وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد
و ... هجری واقع شده و بعضی از نساء صالحات عابدات ریاضات
مجاهدات را بمرتبه رسانیده بودند که بالاتر از آن متصور نه چنانچه امام عبد الله
یافعی رحمه الله در تاریخ خود یکی از مشایخ خود روایت می کند که
زنی در مصر درواجی ... سال ... نخورد و هر یک ... اقامت

گردند در سر جمیع ما را نخا نرفت و درین سی سال هیچ [illegible]

وهم ایام شاهی ورند و منه ازباحین آورده اند یکی ازین طایفه گفت که

در نوا [illegible] والده و پیران سی سال بر دو پای

ماند و در [illegible] تا و تا آن زمان [illegible] بنشست بوده

و پای آن او پای [illegible] ها نقبا ها کرد او در می آمدند هم

عبد الله [illegible] گویند [illegible] و که در خوارزم [illegible] بردیدم که پاره

هیچ نخورده بوده [illegible] سامیده و حضرت مولانای

[illegible] این سره [illegible] نفس گوشته اند که شیخ [illegible] سعید

س الله تعالی [illegible] فرموده اند که در مرو [illegible] تنی بود که او را

ماهی گفتندی نزد من آمد و گفت ای ابو سعید بطلبم آمده ام گفتم بکری

بردم دعا میکند که ما را بگنعش [illegible] باز کند از مایه ببینم که من یکم یا من خود

هستم [illegible] ده است بی بی جمال خاتون رحمها الله تعالی

نام [illegible] تا فیقی [illegible] است خواهر حضرت میان می آید که

ذکر ایشان در [illegible] علیه [illegible] مذکور شده بی بی جمال خاتون از کبار

عارفات و تابعات اند در [illegible] رابعه وقت طریقه

شغل [illegible] داده ماجده خود از برادر بزرگوار دارند و خوارق و کرامات بسیار

از ایشان بظهور رسیده میرسد وقتی قریب [illegible] گندم جالحه

طرقی بدست مبارک خود انداخته بودند هر روزی از آن گندم

می آوردند و صرف دلشکان و فقرا میکردند و گفت [illegible] حال خود

بود تا یک سال کفایت کرد گویند روزی ماهی بخانه ایشان آوردند

وقت ایشان خوش بود و چون نظر ایشان ماهی آمد [illegible] شدند [illegible]

به فرمودند که ماهی راچگا به دارید که بمن درد ناخانت

خنشان اثان دارند در برکات آن ظاهر است

بدینها نگاه میدارند به برکت عجبی دران همه امید

دعا حتی روی میداد به همه بخشیدنشان

ماندند از برکت توجه ایشان آنهم نگاه

که بروح بزرگان می برند اول بدست مبارک خود

دیگر شده باز دیگری را دیگر ندید بمرور منحصر شده

ببرند و کسی نمی کرد

متجاوز است در سی ساله از جا

هرگز ازانجا بجای دیگر نرفته اند و بدین حضرت

نیامدند تا امروز که سال هزار چهل و نه هجری است

اند حمد الله والمنة که این کتاب مسمی به لطائف الاولیا از

حضرت سید انبیا صلی الله علیه وسلم

اولیای معظم قدس اسرارهم در شب بیست نهم رمضان المبارک

سال یک هزار چهل و نه هجری در سال بیست نهم از عمر

این فقیر است باتمام رسید اگرچه عبارت آرایی نشده

و فارسی ساده عام فهم نوشته لیکن لبعضی

از عبارت نعمات قطب الاولیا و قدوه الاتقیا نیز اسمان

عرفان بیشتر القان حضرت مولانا نور امنت والدین

قدس سره السامی که کمال

ت دارد ان را ایشان خود میدانند کرد

زرا نیز مزدک و اگر چه منحواست

حوال قهر مشایخ حال

اند فقیر را ست نموده و کرامات ازین

کرده دیگر چون وقت

دیمهن سخن ها

دقیق اگر تمام را فهم نمودند داخل

شیخ ابو سعید خراز چون بمصر رسید

قوم چرا بر منبر سخن نگویی فرمودند این

مردم غایب اند ذکر حق با غایبان غیبت است

گفته اند الولی العارف هم چنین سخن

گفت امید که از

برکت اسامی این بزرگان قبول تام یابد و

تمام زمان حاصل آید